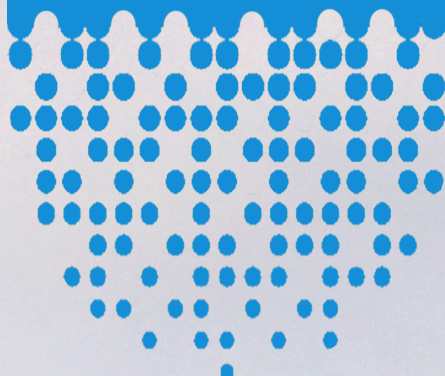




اروپای شرقی؛ آتش زیر خاکستر

نگاهی به اندیشه سیاسی جان رالز

آینده روابط بین الملل در جهان

دموکراسی؛ نمونه آمریکایی



سخن سردبیر

حُسْنُ السِّيَاسَةِ قِوَامُ الرَّعِيَّةِ
حُسْنُ سياست ، مایه استواری ملت است.
امام علی (ع)

لفظ سیاست در زبان محاوره اکثر ما وجود دارد و روزانه از این کلمه کاربردهای مختلفی صورت می گیرد اما پرداختن به معنای بنیادین و آکادمیک آن نیازمند تلاش و کوشش پژوهشگران این حوزه و حوزه های وابسته است. مع الوصف با توجه به قرارگیری کشور عزیزمان ایران، در شرایط جغرافیایی خاص و مردمانی آگاه در این مرز و بوم ارزش شناخت و تحلیل بنیادین معانی مختلف سیاست نیز دو چندان می شود. ما در گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز و فصلنامه کاغذ سیاست سعی داریم تا گامی هر چند کوچک در این راستا برداشته و موجب سرافرازی ایران سربلند و آگاهی مخاطبان عزیزمان شویم.

آرمین رحمانی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز



Mirza_designer

فهرست مطالب

- ۶ دموکراسی نمونه آمریکایی
- ۷ آینده روابط بین الملل در جهان
- ۱۰ اروپا شرقی؛ آتش زیر خاکستر
- ۱۲ تحلیل قراردادهای بالادستی نفت
- ۲۳ بررسی تحول مفهوم کلاسیک در جهانی شدن
- ۲۷ راهبردهای اقتصاد سیاسی برای نجات معیشت مردم ایران
- ۳۵ بررسی شرایط معیشتی مردم در ایام همه گیری کرونا
- ۳۷ نگاهی به اندیشه سیاسی جان رالز
- ۴۲ نظام سیاسی نوسنت گرایی نصر در عصر مدرنیته
- ۴۸ هالیوود و اسلام هراسی



شناسنامه

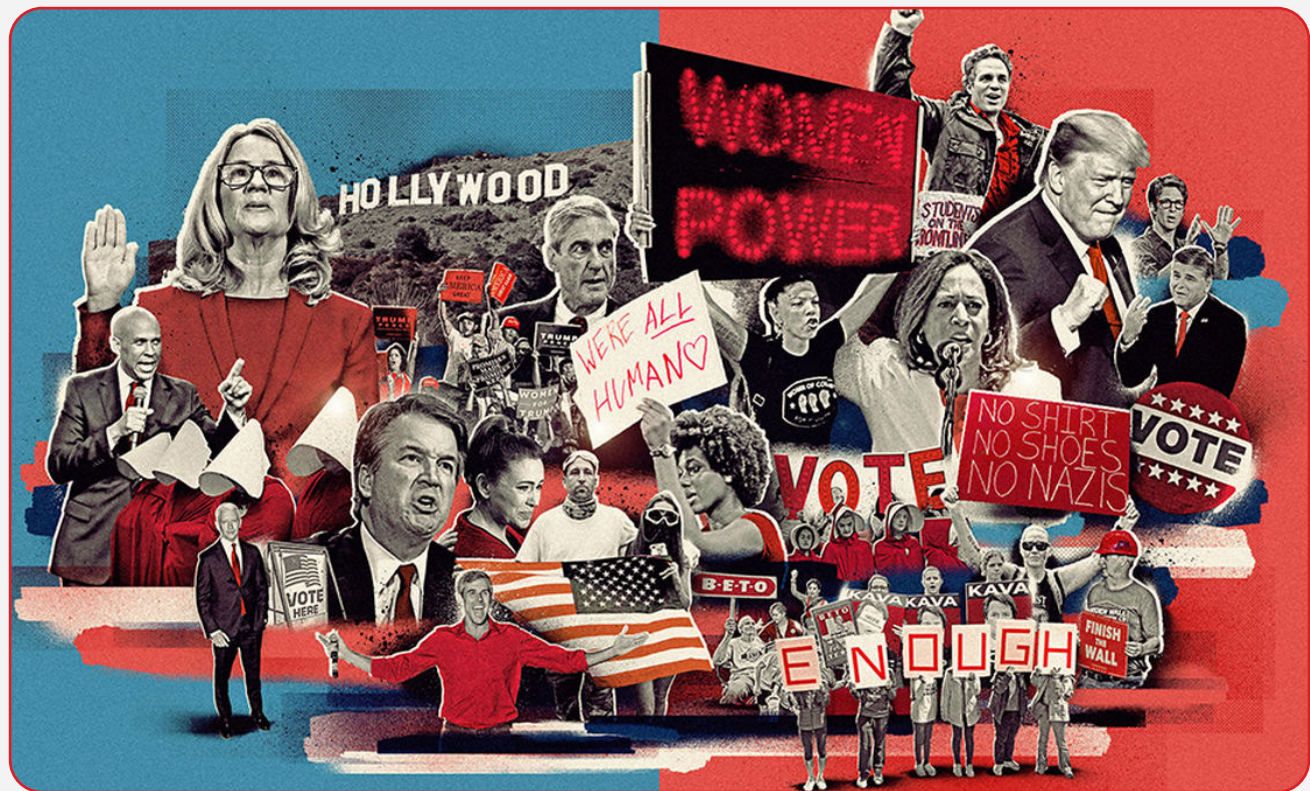
فصلنامه علمی دانشجویی کاغذ سیاست
صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی علوم
سیاسی دانشگاه شهید چمران
سال سوم-شماره پنجم- بهار ۱۴۰۱

مدیر مسئول و سردبیر: آرمین رحمانی
ویراستار: ساسان ناصری زاده

گرافیکست: مسلم خلخال @Moslem_khalkhal

هیئت تحریریه: آرمین رحمانی- حدیث بهرامی-
محمد مهدی خاموشی-محمد مهدنور-سمانه
طهماسبی-سعید سعیدی-لیلا نجفی-حسین
منصف-امیرفرزاد خسرویان-محمد امین انصاری-
سیده معصومه حسینی

دموکراسی «نمونه آمریکایی»



امیرفرزاد خسرویان

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز

مردم سالاری یا دموکراسی حکومتی است که در آن مردم اقتدار لازم را برای انتخاب قانون و قانون گذار را دارا هستند؛ در ایالات متحده دموکراسی را حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم تعریف می‌کنند.

تاریخچه دموکراسی

دموکراسی اولیه از دولت شهر آتن آغاز شد و به گونه‌ای می‌توان زمینه ساز این شیوه از حکومت را «زولون» (۶۴۰-۱۶۵ قبل از میلاد) شاعر و سیاستمداری دانست که در چهار چوب و رفرم‌هایی که انجام داد توانست برای دهقانان و کارگران حقوق بیشتر و تخفیف در مجازات را به ارمغان آورد؛ عامل زمینه ساز دیگر، «کلاسیسنس» (۵۷۰-۶۰۵ قبل از میلاد) بود که ساختار اجتماعی شهر آتن را تغییر و قدرت تام اشراف را کاهش داد.

باتوجه به نظر برخی از مورخان و تاریخ نویسان، اعتقاد براین است پریکلس (۴۹۰-۴۲۹ قبل از میلاد) بنیانگذار دموکراسی است؛ پریکلس که هم سیاستمدار و هم سرباز یونانی بود، واژه دموکراسی را ابداع کرد و دولت-شهر آتن را دموکراسی نامید، بنابراین پیشینه دموکراسی در دولت-شهر آتن در حدود ۲۴۳۰ تا ۲۶۰۰ سال قبل باز میگردد.

سرمایه داری و دموکراسی

سرمایه داری به نظام اقتصادی اشاره دارد که که مشخصه آن مالکیت خصوصی ابزارهای تولید است، به طوری که این مالکیت میتواند بدون دخالت دولت و از طریق رقابت‌های بازار، منشاء منافع شخصی باشد، و، اما دموکراسی حکومت مردم تحت اراده مردم است، دموکراسی همانگونه که در فرهنگ علوم سیاسی "آکسفورد" آمده است، این معنا (حکومت توسط مردم) را تایید میکند که گاهی توسط قرارداد اجتماعی از حالت انتزاعی محض خارج میشود.

دموکراسی مدرن تحت شرایط متفاوتی تکوین یافته و عوامل گوناگونی در ظهور آن موثر بوده، اغلب گفته میشود که سرمایه داری نقش به سزایی در نشر و گسترش دموکراسی ایفا کرده است؛ همچنین میان دموکراسی و سرمایه داری از لحاظ طبقاتی نسبتی اساسی وجود دارد، زیرا در هر دو، بورژوازی به عنوان عامل انباشت سرمایه و مدافع آزادی نقش و حضور اساسی و سیستماتیکی داشته است، دست کم دموکراسی بورژوایی بدون نظام سرمایه داری آزاد ممکن نخواهد بود. از لحاظ تاریخی نیز سرمایه داری و دموکراسی کم و بیش به طور همزمان پیدا شدند و یکدیگر را تقویت کردند. سرمایه داری با نظام‌های استبدادی، فاشیستی و اقتدار طلب هماهنگ و همراه است، اما هنگامی که سرمایه داری زمانی موجب ظهور نابرابری‌های اساسی و فاحش گردد، طبعاً

با آرمان دموکراسی ناهماهنگ میگردد، زیرا دموکراسی وقتی امکان تحقق بیشتری می‌یابد که قدرت سیاسی تا اندازه زیادی از قدرت اقتصادی استقلال یافته باشد. سرمایه داری قاعداً امکان استقلال قدرت و اقتدار سیاسی از مالکیت اقتصادی را فراهم می‌آورد، ولی باید دید که عملاً این استقلال تا چه حد تحقق می‌یابد. هدف صریح دموکراسی این بود که حسن نیت همه را به نفع دولت جلب کنند تا دولت بتواند ببالد و فارغ از اختلافات داخلی در برابر دشمنان از خود دفاع کند. اهداف بازدارنده، نخستین دموکراسی، یکی جلوگیری از پیدایش مستبدان بود و دیگری حصول اطمینان از اینکه پول یا اصالت اشرافی هرگز به کسی امتیازی بیش از حد معمول نمیبخشد؛ بنابراین سرمایه داری به گونه‌ای پدرخوانده انواع اندیشه‌های سیاسی به ویژه دموکراسی است، در جوامع سنتی و جوامع پیرو سوسیالیسم و کمونیسم، از سرمایه داری به عنوان درد مشترک یاد شده است که مدام با سرمایه داری در ظاهر، بالذات در جنگ و نزاع هستند.

حال آنکه در دوره‌ی مدرن، سرمایه سالاری یا کاپیتالیسم اجتماعی-سیاسی تمدن مدرن، بر محور سرمایه سالاری سامان گرفته است؛ سرمایه به لحاظ مفهومی با ثروت که در تمدن‌های ماقبل مدرن وجود داشته، تفاوت ماهوی دارد و پدیده‌ای تماماً مدرن است. به همین دلیل دموکراسی امانیستی به عنوان صورت سیاسی مدرنیته نیز، ویژگی‌ای کاپیتالیستی دارد که یکی از خصایص مهم دموکراسی امانیستی این است که دموکراسی لاجرم صبغه‌ای استبدادی دارد و اساساً قدرت در مدرنیته خصیصه نفسانی، استبدادی و توتالیتیر دارد و، چون دموکراسی اومانیستی بر مفهوم مدرن قدرت و سیاست تکیه دارد، به تبع و به ناگزیر خصیصه استبدادی پیدا میکند؛ هرچند وجه غالب سرمایه داری در دموکراسی‌های لیبرال خصوصی و شخصی است و در دموکراسی‌های سوسیال-دموکراتیک، اغلب حالتی مختلط و ترکیبی از مالکیت‌های سرمایه سالارانه بزرگ و کوچک شخصی یا دولتی وجود دارد، پس دموکراسی غربی خواه و ناخواه فرزند سرمایه داری است و بدون آن ادامه حیات دموکراسی غیر ممکن است.

دموکراسی مد نظر غرب البته به غیر از دموکراسی «پولیاریکی» که در درون می پروراندند، دموکراسی نوین و هوشمندانه ایست که لازمه‌ی آن موفقیت‌های دولتمردان غربی در تمامی جنبه‌های داخلی و خارجی است که بتوانند با پشتوانه‌ی این موفقیت‌های بی ثبات، برای مردم جهان به ویژه مردم هدف که مراد مردم خاورمیانه است دلبری و خودنمایی کنند تا بلکه عموم بتوانند با انقلابات سهمگین خواسته هایشان را برآورده کنند.

نظام سیاسی آمریکا؛ توهم آزادی

نظام سیاسی ایالات متحده با تشکیل دولت-کشور فدرال آغاز شد که در سال ۱۷۸۷ میلادی آغاز می

شود که به موجب معاهده‌ی فیلادلفیا، چهارچوب و الگوی نظام سیاسی آمریکا تشکیل شد. در ابتدا کشور آمریکا به صورت کنفدراسیون بود که معاهده بین دولت-شهرهای عضو ملاک روابط مابین این دولت-شهرها قرار داشت، اما پس از تشکیل دولت-کشور فدرال، قانون اساسی جایگزین این معاهده (فیلادلفیا) شد و ملاک روابط بین دولت-شهرهای عضو گردید که به موجب آن هر یک از هر یک از دولت-شهرها یا به معنای امروزی آن ایالت‌ها در این دولت -کشور فدرال، سازمان سیاسی و اداری حوزه داخلی خود را به دست آوردند که به شرط عدم تعارض با قانون اساسی فدرال در سازمان اداری - ایالتی آزاد هستند و تنها یک شرط و قانون برای اجرا لازم است و آن این است که نظام جمهوری داشته باشند.

سپس در این کشور کنگره تشکیل شد که شامل مجلس نمایندگان و مجلس سنا می‌شود. تعداد اعضای مجلس نمایندگان به تناسب جمعیت ایالت‌ها تعیین میشود به طور مثال ایالت‌های پر جمعیت نظیر نیویورک و کالیفرنیا که از جمعیت بیشتری نسبت به ایالت‌های وایومینگ و آلاسکا که جمعیت کمتری دارند، دو سناتور در مجلس سنا دارند که با توجه به این نوع ساختار و چیدمان تقریباً نیمی از کرسی‌های مجلس سنا در اختیار ۲۵ ایالت است که تنها بیست درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل میدهند.

نظام سیاسی ایالات متحده به دموکراسی‌ای با ساختار بسیار پیچیده و دست نیافتنی ختم می‌شود که با توجه به نوع و میزان دموکراسی، دموکراسی آمریکا و البته کل سیستم و ساختار جمهوری دارای رئیس جمهور است که چهار سال بر مسند قدرت می‌نشیند که از این چهار سال که به دوران ماه غسل نیز نام برده میشود، آمریکا را، وارد دوران و راند آخر یعنی انتخابات دوره‌ی دوم رئیس جمهور فعلی و دوره اول رقیب آینده میکند. در این بازه‌ی زمانی بسیاری از رسانه ها، چه رسانه‌های مکتوب و چه شبکه‌های تلویزیونی، قبل از ورود به بحث انتخابات تلاش دارند که سیستم رای گیری در این کشور را برای مخاطبان خود تشریح کنند که این امر نشان دهنده پیچیدگی سیستم انتخابات آمریکا است که برای هیچ کشور دیگری در جهان صدق نمیکند.

آمریکا و غرب در نگاه اول تلاش میکنند که این مسئله را به عنوان دموکراسی با ویژگی‌های خاص به جهان معرفی کنند، اما در اصل سیستم انتخاباتی آمریکا و در مجموع دموکراسی امریکایی پر از ایراد و حفره است، تا جایی که برخی از تحلیل گران و اندیشمندان سیاسی به دموکراتیک و آزادانه بودن نظام سیاسی و دموکراسی امریکایی شک و تردیدهایی دارند.

بزرگترین ایراد و حفره‌ی سیاسی در دموکراسی امریکایی وجود مفهومی به نام الکتراال کالج یا هیئت برگزینندگان است؛ به این معنا که پیروز انتخابات آمریکا با اکثریت آراء مردم مشخص نمیشود، بلکه هر کاندیدایی که بتواند ۲۷۰ الکتراال کالج انتخاباتی را در

ایالت‌های مختلف آمریکا ببرد، رئیس جمهور آینده آمریکا خواهد شد؛ بزرگترین ایراد این سیستم، انتخاب غیرمستقیم رئیس جمهور توسط مردم است، بسیاری از آمریکاییان اعتقاد دارند که قانون گذاران آمریکایی به مردم اعتماد چندانی نداشته اند و از همین رو در کنار رای مردم، رای نخبگان سیاسی را نیز در نظر گرفته اند تا به زعم خودشان اشتباهات مردم را اصلاح کنند.



یکی دیگر از ایرادات اساسی وارد بر این نوع سیستم این است که هر ایالت برحسب جمعیت خود دارای هیئت برگزینندگان است؛ نتیجه مستقیم این امر توجه بیشتر کاندیدها به ایالت‌های بزرگ و غفلت از مناطق کم جمعیت است، زیرا کاندیدها به دنبال کنترل کالج بیشتری هستند؛ علاوه براین، سیستم انتخابات الکترال کالج باعث شده است که تا کنون حدود پنج رئیس جمهور آمریکا بدون آنکه رای اکثریت مردم آمریکا را کسب نمایند به مقام ریاست جمهوری رسیده اند، همچون: جورج بوش سال ۲۰۰۱، اندرو جکسون سال ۱۸۲۴، ساموئل تیلدن سال ۱۸۷۶ و گرور کلیولند سال ۱۸۸۸ و.. که با وجود عدم کسب اکثریت رای عموم نسبت به رقیبان به ریاست جمهوری دست یافتند؛ اما اگر چنین اتفاقی در کشوری دیگر رخ دهد قطعاً با اتهام غیردموکراتیک بودن از سوی آمریکا و کشورهای غربی هدف تحریم قرار خواهند گرفت.

از ایرادهای دیگر وارد بر نظام سیاسی آمریکا محدود

بودن طیف‌های سیاسی و نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکاست، به گونه‌ای که سابقه نداشته است که غیر از دو حزب جمهوری خواه و دموکرات فرد دیگری به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب شود، علاوه بر این کنگره آمریکا در سیطره دو حزب مسلط آمریکاست و احزاب کوچک هیچ نقش تعیین کننده‌ای ندارند؛ حال به یکی از حفره‌های عمیق و بسیار مهم وارد بر دموکراسی آمریکایی می پردازم و آن هم نفوذ افراد و شرکت‌ها و کمپانی‌های عظیم آمریکا در حوزه سیاست و انتخابات است، لیبرال‌های آمریکایی که شامل ثروتمندان درجه اول شرکت‌ها و غول‌های رسانه‌ای هستند با کمک‌های مالی به مبارزات انتخاباتی و فراهم کردن هوادار برای نامزدها، فرایند انتخابات را تحت تاثیر قرار میدهند و با مشارکت در فرایند فشار (اغلب سیاسی) می توانند طرفدار به دست آورند، مالیات‌ها را تعدیل کنند و قوانین مورد نظر خود را به تصویب رسانند و سرانجام با انتخاب اعضای کمیته‌های مشورتی دولت، کمیسیون‌های ریاست جمهوری و سایر مقام‌های حکومتی، به فرایند سیاست گذاری دسترسی پیدا کنند؛ نتیجه‌ی این امر متمرکز شدن هرچه بیشتر قدرت در دست الیگارشی‌های سرمایه دار است که دموکراسی را در چنگال خود دارند.

این دموکراسی آمریکایی که برای جهانیان به ویژه مردم خاورمیانه امری دستنیافتنی به نظر میرسد در حقیقت سرابی بیش نیست، زیرا این نوع از دموکراسی در استبداد و استثمار سرمایه داران و لیبرال‌های آمریکا می‌غلطد، اما با کمک رسانه‌ها و با دیدگاه و دریچه‌ی غرب مردم جهان را تشویق به پیوستن به این نوع سیاست و نظام سیاسی دموکراسی نما میکنند.

لفظ رئیس جمهور و بانوی اول آمریکا به ما چه چیزی را یادآوری می‌کند؟

در هر کشوری با نظام دموکراسی جمهوری محور وجود لفظ رئیس جمهور امری ملموس و آشناست، اما لفظ بانوی اول که در آمریکا وجود دارد اشاره و یادآور دوران تاریک سلطنت است که در آمریکا گاهی مردم دموکراسی را پلی برای دست یابی به سلطنت مقبول اکثریت دانسته و رئیس جمهور و بانوی اول ایالات متحده نمایانگر شاه و ملکه سلطنتی و خاص توتالیتار میدانند، قطعاً چنانچه که گفته شد دموکراسی آمریکایی واقعاً بویی از آزادی نبرده است، زیرا دموکراسی پوشش خودکامگی ساختار ایالات متحده است، کنت‌ها و اربابان فئودال بار دیگر از افسانه‌ها خارج شدند و تاریخ بار دیگر تکرار شده است.

بنابر این این سوال مهمی است، به راستی وجود الفاظ سلطنت نما در کشور مدعی دموکراسی چه معنا و مفهومی را برای جهان به همراه دارد؟ آیا دموکراسی آنچه که هست نمایان شده و یا ما فقط دموکراسی را تئوری نوشته شده توسط سرمایه داران میدانیم؟

آینده روابط بین الملل در جهان



حدیث بهرامی

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه رازی کرمانشاه

امضای پیمان صلح چندجانبه و ستفالی در سال ۱۶۴۸ به نماد عصر جدید و آغاز دولت‌های ملی تبدیل و استقلال حوزه سیاست به رسمیت شناخته شد. زمینه‌های عینی و اجتماعی دولت مدرن نیز با بحران در نظم فئودالی و ضرورت تمرکز قدرت فراهم شد در واقع پس از پیمان فوق شکل اولیه نظم بین الملل ایجاد شد مراحل بلوغ و تکامل این نظم پس از پایان جنگ جهانی دوم به صورت نظام دوقطبی، به رهبری آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت. با فروپاشی شوروی نظام تک قطبی به رهبری آمریکا بر حوزه‌ی بین الملل حکم فرما شد. پس از این برهه برخی بازیگران به درخواست آمریکا برای حضور در جنگ مبارزه با تروریسم در افغانستان و عراق پاسخ مثبت ندادند که این عدم همراهی نشان از بروز چالشی در نظم حاکم بود و فضا را برای رقابت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی هر چند نابرابر برخی بازیگران مانند چین، هند، برزیل و روسیه در مقابل ایالات

متحده آماده کرد.

به هر روی امروزه، نظم بین المللی فرآیندی فرسایشی و در حال گذار را تجربه می‌کند؛ نوآوری‌های علمی و فناوری، وابستگی‌های متقابل اقتصاد و جامعه جهانی بر دامنه پیچیدگی‌های نظم بین المللی افزوده است. چین و سایر قدرت‌های جنوبی از اهمیت اقتصادی و سیاسی برخوردار شده اند. برخی کشورها مانند هند و برزیل برنامه‌های اقتصادی و توسعه‌ای و بلند پروازانه‌ای را پیاده سازی نموده و برنامه‌های گوناگونی در دست اقدام دارند. روسیه در دو دهه، سیاست خارجی خود را برای محافظت از منافع و تاثیرگذاری بر نظم‌ها و تحولات منطقه‌ای و گاه جهانی، بسیج کرده است. واشنگتن با محدودیت‌های جدی برای شکل دادن به سیاست‌های بین المللی و نفوذ خود روبرو شده است. دولت‌های ملی و سازمان‌های بین المللی برای انطباق کنش‌های خود با شرایط متغییر نظام جهانی با چالش‌های گوناگونی دست و پنجه نرم می‌کنند

در هر حال تغییرات نظام جهانی مورد توجه اغلب بازیگران بین المللی قرار گرفته است بسیاری از کشورها تحولات و روندهای نظام بین الملل را به دقت رصد می‌کنند تا بتوانند با درک و شناخت درست آن‌ها سیاست خارجی خود را برای محافظت و ترویج منافع خویش سامان موثرتری ببخشند. از سوی دیگر نظریات و مفاهیم برای درک نظم آینده جهان در حال بازنگری و کاوش‌های عمیق هستند. آینده پژوهان با گفتمان‌ها و روش‌های متنوع، به خلق پیش بینی‌ها روی آورده اند. تصمیم گیران و دولت مردان تحت تاثیر آینده نگری‌های موجود، در حال سیاست گذاری بر روی چشم اندازهای آتی نظم جهانی هستند.

نظریه بازی‌ها در حوزه روابط بین الملل به تحلیل چگونگی تعامل بین تصمیم و تصمیم گیر می‌پردازد چراکه پدیده‌ها و چالش‌های آن را نتیجه همین تعامل بازیگران می‌دانند. بازیگران می‌توانند شامل رهبران کشورها، اعضای پارلمان، اعضای سازمان‌های غیردولتی یا حتی شهروندان یک کشور باشند. طرفداران این تئوری معتقدند که با توجه به اهمیت بنیادین تصمیمات در کنش و واکنش واحدهای بین المللی، برای توضیح رخدادها نیز باید بر حوزه‌ی تصمیم متمرکز شد. برای انجام این کار، بسیاری بر فرض عقلانیت یعنی دریچه‌ی ورود به تئوری بازی تکیه می‌کنند و با تمرکز بر آن درگیریه‌ها، تضادها، سیاستها، اتحادیه‌ای بین المللی و مواردی از این دست را توجیه اغلب نظریه پردازان روابط بین الملل طرفدار این نظریه، بر این نکته توافق دارند که روابط بین الملل را به بهترین نحو میتوان در قالب یک بازی چند نفره با حاصل جمع غیر صفر مفهوم بندی کرد، بر مبنای این تئوری، ساختار آنارشیک نظام بین الملل، آنرا واجد یک بازی چند نفره با حاصل جمع غیر صفر، یعنی فقدان یک مرجع مرکزی که قادر به تعریف اهداف مشترک و تنظیم انتخاب‌های بازیکنان باشد، نموده است. هر دولت بازیگر برای خویشتن، لوازم بقا، منافع حیاتی شخصی و سیاست‌هایی را که موجب تقویت رفاه خود آن دولت می‌شود، تعیین

می‌کند با اینکه عملکرد نظام بین الملل را نمی‌توان صرفا در داخل چارچوب تحلیلی یک بازی به طور کامل درک کرد، ولی الگوها و فرآیندهای آن غالبا ویژگی‌های بازی گونه معینی را از خود بروز می‌دهند. از آنجا که نظریه بازی‌ها و بازیسازی رابطه تنگاتنگی با تصمیم گیری و چانه زنی آینده نظم بینالملل در افق ۲۰۳۰ میلادی دارند، برای مطالعه روابط بین الملل، یعنی رشت‌های که در آن صحبت از حرکتی بر روی، به کارگیری اهرم چانه زنی زدن، توپ زنی، لاف شطرنج دیپلماسی و تلاش برای حدس زدن اقدامات حریف یا گیر انداختن حریف است، مناسب است؛ بنابراین به کار بستن فنون تحلیلی منتج از نظریه بازی‌ها می‌تواند به درک ما از روابط بین الملل کمک کند.

کاربرد نظریه بازی در علم سیاست در مسائلی مانند تقسیم عادلانه، اقتصاد سیاسی، انتخاب عمومی، نظریه سیاست مثبت و نظریه انتخاب اجتماعی است. در هر یک از این موضوعات پژوهشگران مدل‌های نظریه بازی را به گونه‌ای توسعه داده اند که اغلب رای دهندگان، موقعیت ها، گروه‌های ذینفع و سیاستمداران به عنوان بازیگران تلقی می‌شوند. رقابت بازیگران بین المللی در راستای ایجاد و حفظ منافع و امنیت ملی خود، دوری و نزدیکی هر یک از این بازیگران به یکدیگر، جهت تحقق اهداف از پیش تعیین شده و نهایتا تلاش آنان برای خروج رقبا و بازیگران حریف از میدان رقابت و مواردی از این دست، عواملی محسوب شده که نظام حاکم بین الملل را شکل داده و در هر مقطع زمانی متناسب با شرایط و توان سیاسی و اقتصادی قدرت‌های مطرح در عرصه جهانی، یکی از اشکال نظم چند قطبی، دو قطبی، تک قطبی و ساختار جدید و نوینی را شکل می‌دهد؛ لذا از زاویه دید کشورهای بازیگر موجود نظریه بازیها، یکی از موثرترین چارچوب‌های نظری در آینده پژوهی نظم بین الملل در دهه پیشروی میلادی واقعگرایان تحول نظام بین الملل را مستلزم تغییر در ساختار نظام، توزیع قدرت، کارکرد نظام، هنجارها و قواعد نظام میدانند و از آنجا که نظام بین الملل را آنارشیک میدانند لذا قائل به سلسله مراتبی که منشاء نظم باشد هستند.

در خصوص ساختار نظم فعلی می‌توان گفت نظم بین المللی در دوره جنگ سرد، دو قطبی منعطف بود. با این حال، برخی آن را نظام تک قطبی و برخی نیز قدرت را در سطوح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی چندگانه دانسته و تنها در بعد نظامی آن را تک قطبی میدانند. بحران‌های کوزوو، افغانستان و عراق نیز تا حدودی نشان داد که نظم بین الملل، دستکم در عرصه‌ی سیاست نظامی، تک قطبی است و تبدیل آن به نظام دوقطبی به سادگی امکان پذیر نیست. امروزه برای کاخ سفید مشکل است که بدون محدودیت و به طور موثری با مسائل برخورد کند. ضرورت همکاری سایر دولت‌ها، بویژه دولت‌های قدرتمند، برای مواجهه با تهدیدات نشان می‌دهد که نظام بین الملل در برخی ابعاد مهم همچنان چند قطبی است.)
هَلر در این مورد می‌نویسد: در این نظام، آمریکا حتی در میان قدرت‌های برابر، اول نیست، چراکه برابری احتمالی نیز وجود ندارد. در مقابل واشنگتن بازیگر برتر در بسیاری از زمینه‌ها است. در نتیجه، این توان را دارد که هرگاه احساس کند منافع حیاتی اش به خطر افتاده، به تنهایی اقدام کند و در برابر خواست دیگران، برای تغییر نظام بین الملل به یک نظام مبتنی بر حقوق و نهادهای بین المللی مقاومت کند.

در عین حال، قدرت آمریکا به تنهایی برای تعقیب اهداف بلند پروازانه حل اختلافات میان دولت‌ها و مسائل سیاسی و اجتماعی داخلی دولت‌ها که منبع اصلی تهدیدات سیاسی – امنیتی هستند، ناکافی است. برای حل این مسائل، آمریکا نیازمند متقاعد ساختن دیگران است. از این رو، تلاش برای حل چالش‌های بین المللی مستلزم عناصری از چند جانبه گرایی است. در واقع، توزیع قدرت، خود یک نظام بین المللی را تحمیل خواهد کرد که نه کاملا تک قطبی است و نه چند قطبی و می‌توان آن را تفکیک وظایف میان واحدهای بین المللی می‌توان گفت که در اواخر دوره جنگ سرد، طرح امنیت جمعی برای نخستین بار در حمله به عراق، جامه عمل پوشید و اقدامات دیگری که در سومالی، بوسنی، هائیتی و افغانستان بعمل آمد نیز تا حدودی در این راستا بود. اما اقدام نظامی علیه دولت عراق، در تعارض با امنیت جمعی و در تداوم وضعیت ذاتی نظام بین الملل بود.

ورودهای گاه تقابل جویانه مسکو، پکن، واشنگتن و اتحادیه اروپا در موضوع سوریه، یمن و ... خود نشان دیگری بر این وضعیت بوده است. در حوزه هنجارها و قواعد می‌توان گفت هنجارهای پسا وستفالیا به ویژه استقلال دولت‌ها همچنان پایه اصلی هنجاری در نظام فعلی محسوب می‌شوند. اگر چه قدرت حرف اصلی را در روابط میان دولت‌ها میزنند، اما هنجارهای حقوقی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک نظیر حقوق بشر، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، رفاه و توسعه اقتصادی، بازار آزاد، مذاکره، تفاهم، قرارداد و... در بیشتر مواقع محدودکننده قدرت نظامی دولت‌ها بوده است. با این وجود در برخی مواقع نوعی هنجارسازی‌های بدعت آمیز از سوی واشنگتن نیز انجام شده است که نمونه‌ی آشکار آن اقدام آمریکا علیه دولت عراق و حضور نظامی در آن کشور است که در تعارض با هنجارهای نظام بین الملل قرار داشت .

برخی اندیشمندان مانند «رابرت گگان» بر این باور هستند که تداوم برتری آمریکا در ابعاد گوناگون قدرت نظامی، اقتصادی، تکنولوژی، ادبیات، هنر و ... در آینده آشکار است. وی شکاف قدرت آمریکا و اروپا را به اندازهای زیاد می‌داند که واشنگتن نیز دیگر نمی‌تواند اروپا را به عنوان شریک خود در نظام بین الملل جدید تلقی کند. او می‌نویسد: «اروپائیان، می‌توانستند مدعی احیاء جهان چند قطبی باشند و اغلب آمریکایی ها، نیز قبول می‌کردند که آینده از آن اروپای ابر قدرت است، تا جایی که هانتینگتون پیش بینی کرد که متحد شدن اروپا، مهمترین واکنش جهان در برابر هژمونی آمریکا خواهد بود

و بر این مینا در قرن واقعا چند قطبی ایجاد خواهد شد وی علت عدم تحقق این وضعیت را تلقی اروپا از پایان جنگ سرد بهعنوان رهایی از استراتژی و عدم تاکید بر نظامی گری میدانند. موضوعی که ناشی از توجه اروپا به بهشت پسا تاریخی صلح و رفاه نسبی، یعنی تحقق صلح دائمی کانت است.) مارک هلر معتقد است که نظام بین الملل آینده به دلایل زیر، به مانند وضع کنونی، در برخی ابعاد مهم، ناگزیر چند قطبی خواهد بود. یک هژمون ناشی از افکار عمومی، مجالس قانونگذاری داخلی و بازیگران خارجی تنوع تهدیدات و بازیگران موثر در عرصه تهدید زایی – ضرورت همکاری سایر دولت‌ها برای مقابله با تهدیداتی مانند تروریسم – ناتوانی

نظامی آمریکا در برخورد با عوامل ریش‌های تهدیدات بیش، با ورود بازیگران جدید به عرصه قدرت جهانی و تلاش قدرت‌های نوظهور برای ورود به میدان رقابت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی – امنیتی و نقش چین، روسیه و اتحادیه اروپا در مناسبات قدرت جهانی از یک سو و اقدامات و تلاش‌های ایالات متحده آمریکا برای حفاظت و صیانت از سیادت و سروری خود بر نظام بین المللی حاکم، از سوی دیگر، در دهه پیشرو و سال‌های آینده شاهد تغییراتی در نظام حکمرانی آینده بین الملل خواهیم بود با وجود فراز و نشیب‌های موجود و رقابت قدرت‌های جهانی و بازیگران برای تسلط بر نظام بین الملل، از ابتدا تاکنون، به اذعان اکثر اندیشمندان، جهان شاهد یک نظام تک قطبی و بدون رقابت، به رهبری واشنگتن بوده و هست.

اما در این راه پرسش‌های جدی مطرح است، مانند: آیا این کشور در دهه آینده همچنان قدرتمند خواهد بود؟ آیا کاخ سفید خواهد توانست یک جانبه گرایی خود را بر رقبا، هم پیمانان و دولت‌های بیطرف تحمیل کند و آن‌ها را در عین اکراه، وادار به همراهی با سیاست‌هایی کند که از نظر آن‌ها احمقانه، خطرناک و تقریبا در تضاد با منافعشان است؟ آیا محدودیت‌های صریح و مهمی پیش روی امپراتوری واشنگتن خواهد بود؟ آیا کاخ سفید بایستی در تعیین اهداف و دنبال کردن آن‌ها گزینشی‌تر و راهبردیتر عمل کند؟ اگر چه تصور رهبران سیاسی آمریکا این است که کشورشان به اندازه‌ای قدرتمند است که میتواند بسیاری از موضوعات را به تنهایی پیش ببرد و کشورهای دیگر نیز در مقابل نمایش قدرت و تصمیمات کاخ سفید سر تعظیم فرود بیاورند. ولیکن واقعیت‌های موجود از جمله تلاش چین برای دستیابی به رویای امپراتوری اقتصادی، برنامه ریزی فدراسیون روسیه برای حاکمیت نظامی – اطلاعاتی و اهداف اتحادیه اروپا برای برتری در عرصه سیاسی فرهنگی از جمله چالش‌های پیشروی حاکمان و سیاستمداران آمریکایی است. ظهور قدرت چین، فرایندی استاندارد است که بر اساس آن یک قطب اقتصادی جدید تلاش میکند در صحنه بین المللی برای خود، فضایی بیابد تا جهان را به مقیاس وسیع به آغوش اقتصادی خود سوق دهد و در نهایت، با بهبود حمل و نقل، پیوند با دنیا را افزایش داده و اتکای جهان به چین را فزونی بخشد. بیشک طرح و پیگیری پروژه «یک کمربند یک جاده»، در واقع تلاش برای ایجاد یک نظم جدید سیاسی و اقتصادی است که قصد دارد دنیا را در مجموعه‌ای از تارهای وابستگی به خود، بدوزد و به آرامی در حیات خلوت قدرت‌های دیگر بخزد و برای خود، قدرتسازي نماید. به عبارت دیگر تلاشی است برای افزایش نفوذ ژئوپلتیک و استراتژیک چین، بهگون‌های که نه تنها علیه واشنگتن بلکه علیه سایر بازیگران سیاسی و اقتصادی جهان است و می‌خواهد برابری خود با آمریکا را در سال‌های به رخ جهانیان بکشاند با وجود ادعای پکن مبنی بر اینکه پروژهمی یادشده، طرحی فرهنگی برای ایجاد پیوند بین کشورهاست، اما واقعیت چیزی دیگری را به نمایش گذاشته است، اینکه چین می‌خواهد اروپایی‌ها در آینده بیشتر به چین وابسته باشند تا آمریکا؛ این موضوعی است که خود اروپایی‌ها نیز تلویحا به آن اعتراف می‌کنند و چین را یک تهدید اقتصادی میدانند، چراکه این کشور در زمینه فناوری که اروپا در راس آن قرار داشت، بسیار پیشرفت کرده است

و اروپایی‌ها با دشواری می‌توانند در کشورهای جهان سوم معامله نمایند. در حالی که آنان در سال‌های نه چندان دور تسلط کامل و مطلقى بر خاورمیانه داشتند. در آفریقا نیز وضعیت بر همین منوال است و چینی‌ها امروزه جای اروپا را در طرح‌های نیروگاهی، حمل و نقل و... در آفریقا گرفت اند. اروپایی‌ها نیز این نکته را درک کرده اند که رقابت در جایی که چین در آنجا حضور پیدا کرده است خیلی سخت و دشوار است. با این وجود اروپا ظاهرا حاضر است با وابستگی به چین کنار بیاید و امیدوار است که چین هم تا حدودی به اروپا وابسته باشد. چون اروپا هم مانند چین بخشی از قاره بزرگ اروپا – آسیاست. علاوه بر چین، روس‌ها نیز مدعی هستند که به دلایل مختلف یک قدرت بین المللی و تاثیرگذار در صحنه جهانی هستند، چراکه برخی از شاخصه‌های قدرت مانند سلاح اتمی، تسلیحات پیشرفته، انرژی و تکنولوژی ماهواره و بسیاری دیگر از مولفه‌ها را در اختیار دارند و می‌توانند در آینده خود را به عنوان یک تک قطب قدرت هم سطح دیگران مطرح نمایند. شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی روسیه، توان خوبی برای بازیگری این کشور در نظام بین الملل قرار میدهد، وسعت جغرافیایی روسیه، عامل کنترل کننده مهمی در امر ارتباطات جهانی، بویژه بین آسیا و اروپاست و استیلا و هژمون این کشور در این زمینه همچنان برقرار است. افزون بر این نباید از نقش‌آفرینی روسیه و تحرکات دیپلماسی این کشور در مناطق مختلف جهان از جمله آسیا، اروپا، خاورمیانه و کشورهای مشترک المنافع غافل شد. مسکو در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به حوزه آسیا نموده و با فراهم آوردن جذب سرمایه‌های خارجی، فناوری‌های خود مانند تسلیحات و انرژی هسته‌ای را در اختیار این کشورها قرار داده و در حال حاضر چین و هند دو محور عمده نگاه آسیایی روسیه هستند. در حوزه اروپا نیز، روسیه شریک اول اروپا بوده و هست. روابط این دو بر اساس همکاری و همگرایی در حوزه‌های مشترک و رقابت در حوزه‌هایی که با یکدیگر اختلاف دارند در جریان است. یکی از شاخصه‌های همکاری طرفین، بحث انرژی است که کشورهای اروپایی به میزان زیادی به واردات انرژی از روسیه متکی هستند و با وجود اقدامات صورت گرفته برای تنوع مسیرهای دریافت انرژی، همچنان این ابزار مهم در اختیار روسیه است. روس‌ها نه تنها نمی‌توانند خود را از تحولات خاورمیانه جدا کنند و نسبت به آن بی تفاوت باشند، بلکه نخستین اولویت سیاست خارجی خود را بر حوزه کشورهای مشترک المنافع قرار داده و تلاش می‌کنند هژمونی خود را در همه‌ی زمینه‌ها نهادینه نموده و ساختارها را به سمت خود بکشانند و این منطقه را بر اساس دیدگاه‌های خود هماهنگ نمایند؛ برای همین منظور نهادهایی مانند سازمان امنیت دسته جمعی، سازمان شانگهای و ... را فعال کرده اند. با این وجود روس‌ها خود را در حوزه اقتصادی ضربه پذیر دانسته و تلاش می‌کنند فاصله خود را از نقطه نظر اقتصادی با غرب کاهش دهند و ضربه پذیری و ضعف خود را در این بخش به حداقل برسانند؛ لذا مسکو در سال‌های اخیر، الگوی رفتاری خود را در مواجهه با تحولات بین المللی، بر توازن قوا و مقابله با یکجانبه گرایی آمریکا و ناگزیر ساختن واشنگتن برای پذیرش مسکو به عنوان بازیگر اصلی قرار داده است که این مهم خود یکی از نکات و پیش فرض‌های اصلی در تحولات نظام بین الملل در دهه پیشرو خواهد بود.

اروپای شرقی؛ آتش زیر خاکستر



آرمین رحمانی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز

در روزها و ماه‌های اخیر همه خبرگزاری‌های دنیا اخبار حول تنش‌های روابط اوکراین و روسیه را به صورت گسترده پوشش دادند و همواره سیاستمداران مختلف از سراسر دنیا موضع خود را در قبال این تنش‌ها عمومی می‌کنند و همین باعث شد حس کنجکاوی عمومی در این مورد برانگیخته شود. اما با وجود همه این مسائل ولادمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه با انبوهی از نظامیان و موشک‌های خود به سمت خاک اوکراین حمله ور شده و دست به قتل هزاران شهروند و غیر نظامی اوکراینی زد.

لئو تولستوی فیلسوف و نویسنده روس در کتاب جنگ و صلح می‌نویسد که در جنگ هیچ گونه حسن نیتی وجود ندارد و آن را نفرت انگیزترین چیز در زندگی می‌داند و تأکید می‌کند که باید این موضوع را فهمید و در مسیر جنگ قدم بر نداشت با این وجود اکنون پس از گذشت بیش از یک قرن از فیلسوفی، چون او کشورش دوباره در این مسیر قدم نهاده، این ملاحظات را کنار گذاشته است.

آنچه در روزهای گذشته از از تیت‌ر خبرگزاری‌های دنیا مخابره شده نشان دهنده این است که تمام ملزومات یک رویارویی نظامی و جنگ، میان مسکو و کی‌یف در سطح وسیع‌تر میان روسیه و ناتو مهیا بود و همین‌طور هم شد؛ حالا سوالی که پیش می‌آید این است: دلیل این اختلافات چیست؟

اما داستان به آنجا برمی‌گردد که اوکراین طی مذاکراتی با قدرت‌های اروپایی و آمریکایی به دنبال عضویت در سازمان

پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو (NATO) است و همین مسئله به مذاق مسکو خوش نیامده. قلب پیمان ناتو ماده ۵ آن است که در آن کشورهای عضو توافق کرده‌اند که حمله نظامی علیه یک یا چند کشور در اروپا یا آمریکای شمالی را به عنوان حمله به تمامی کشورهای عضو قلمداد کنند و به مقابله با آن برخیزند با این وجود دلیل اینکه اوکراین برای روسیه اهمیت فراوانی دارد این است که خاک اوکراین برای روسیه یک منطقه فرا امنیتی به شمار می‌رود و با پیوستن اوکراین به ناتو، روسیه باید میزبان موشک‌ها و نیروهای ناتو پشت مرزهای خود باشد.

از نگاه تاریخی نیز اوکراین بخش مهمی بود که روسیه را از دست ناپلئون نجات داد و با توجه به اینکه اوکراین در امتداد مرز غربی روسیه قرار گرفته، در طول جنگ جهانی دوم نیز این سرزمین اوکراین بود که طی تحولات جنگ و شکست آلمان‌ها موثر بود؛ زیرا آلمان‌ها با وجود اوکراین مجبور بودند نزدیک به ۱۶۰۰ کیلومتر را از خاک اوکراین عبور کنند تا به مسکو برسند، ولی اکنون اگر اوکراین جزئی از ناتو باشد این فاصله به ۴۰۰ کیلومتر کاهش پیدا خواهد کرد. الا ایحال همان‌طور که به اختصار ذکر شد مسکو به شدت مخالف پیوستن اوکراین به ناتو است و همین درخواست خود را نیز بارها به گوش قدرت‌های غربی رساند، از جمله درخواست‌های روسیه نیز می‌توان به توقف هرگونه رزمایش نظامی ناتو در نزدیکی مرزهای روسیه و خروج نیروهای ناتو از اروپای شرقی اشاره کرد؛ با توجه به اینکه روسیه همواره اوکراین را عضوی از خود می‌داند و همیشه عادت به مداخله در آن داشته، اکنون با حرکت اوکراین به سمت بلوک غرب

این نظریه برای روس‌ها به وجود آمده که آن‌ها به هویت ملی و تاریخی این کشور خیانت کرده اند؟

یکی از دلایل وقوع این جنگ تبدیل شدن اوکراین به طور خاص به یکی از طرفداران جبهه غرب بود که همین موضوع باعث خشم پوتین و طرف روسی شده است.

اما اکنون با علم به این توضیحات، پوتین و ارتشش عازم کی‌یف شده‌اند؛ او درباره علت این حمله هم به وضوح اعلام کرده که مهم‌ترین عامل آن پیشروی آمریکا به اروپای شرقی تحت عنوان ناتو است که آن را برای خود خطر قلمداد خواهد کرد و با آن به مبارزه خواهد پرداخت.

روسیه همچنین به استقرار موشک‌های آمریکایی در مرزهای لهستان و رومانی نیز واکنش نشان داد و سوال اصلی اش را اینگونه بیان کرد که اگر روسیه موشک‌هایش را در نزدیکی مرزهای آمریکا قرار دهد پاسخ آن‌ها چه خواهد بود؟

با این وجود پوتین رئیس‌جمهور روسیه قبل از یورش به خاک اوکراین اعلام کرد که روسیه خواهان جنگ نیست و فقط به دنبال خواسته‌های خود در جهت حفظ منافع ملی روسیه است؛ با این وجود احتمال وقوع جنگ بر هیچ کس پوشیده نبود تا جایی که این احتمالات در هفته‌های اخیر بر آرایش بازارهای جهانی نیز تأثیر گذاشت، به نحوی که دارایی‌های امن نظیر طلا صعودی شدند، اما بازارهای مالی و سرمایه‌گذاری رخت قرمز بر تن کرده اند.

با وقوع این جنگ اقتصاد بخش‌های شمالی قاره اروپا به مشکلات عدیده بر خورده، زیرا اقتصاد این منطقه در سطح گسترده‌ای به روسیه و منابع نفتی و گازی عظیم آن وابسته است و حالا با این جنگ روسیه می‌تواند با تکیه بر این مسئله برای قدرت‌های اروپایی خطرآفرین و مشکل ساز شود، چونکه اروپا بر اساس آمار سال ۲۰۲۰ نزدیک به ۶۰ درصد از حامل‌های انرژی خود را از طریق روسیه تأمین می‌کند.

البته این نبرد برای روسیه هم بدون تبعات نخواهد بود با این وجود که جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا بارها ذکر کرده که در صورت وقوع جنگ آمریکا با تحریم‌های شدید به استقبال روسیه خواهد رفت که از جمله تحریم‌های احتمالی می‌توان به تحریم خط لوله نورد استریم و برخی از اشخاص دولتی روسیه اشاره کرد که در شرایط کنونی لطمه‌ای بزرگ به روسیه در عرصه اقتصاد سیاسی وارد آورد. اما در حوزه سهام اوضاع پیچیده‌تر نیز خواهد شد؛ حال که روس‌ها دست به حمله و تحرکات نظامی بر علیه اوکراین زده اند بی شک عمده تحریم‌های آمریکا بر شرکت‌های نفتی روسیه اعمال شده است. این موضوع می‌تواند اثر جدی بر سرمایه‌گذاری‌های خارجی در روسیه داشته باشد. برای مثال شرکت نفتی انگلیسی BP حدود ۱۹ درصد از سهام شرکت روسی Rosneft را در اختیار دارد و مواد اولیه حدود یک سوم از تولیدات خود را از طریق محصولات این شرکت روسی به دست می‌آورد؛ شرکت Shell سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر بسیاری را با شرکت روسی Gazprom انجام داده و ۵/۲۷٪ از سهام میدان گازی ساخالین ۲ را در اختیار دارد که یک سوم صادرات LNG روسیه از طریق ساخالین ۲ انجام می‌شود.

حجم سرمایه‌گذاری‌های خارجی در روسیه به‌خصوص در حوزه نفت و گاز بسیار زیاد است و در صورت تحریم روسیه، سهام شرکت‌های بسیاری آسیب خواهد دید. بانک‌های اروپایی نیز وام‌های سنگینی را به روس‌ها اعطا کرده‌اند، برای

مثال بانک‌های فرانسوی جمعاً ۲۴ میلیارد دلار و بانک‌های اتریشی جمعاً ۱۷ میلیارد دلار وام در دست روس‌ها دارند. این موضوع نشان می‌دهد که تحریم روسیه می‌تواند تأثیر بدی بر بازار سهام به خصوص در اروپا داشته باشد.

اما روس‌ها با علم به همه این موضوعات و خطرات احتمالی که متوجه آن‌ها چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سیاسی خواهد شد دست به این جنگ زده اند تا درس بزرگی به آمریکا بدهند که اصلاً دوست ندارند باز هم سر تعظیم به سمت غرب فرود بیاورند.

با توجه به وضعیت بحرانی مردم اوکراین در پناهگاه‌ها و خروج آن‌ها از شهرها و مختل شدن نبض زندگی عادی در خاک اوکراین در اکثر شهرهای بزرگ این کشور، در روزهای اخیر با وجود این جنگ موج نفرت عمومی علیه روس‌ها و شخص پوتین نیز سرازیر شده است.

از جمله این موج منفی عمومی بر علیه روسیه می‌توان به این اشاره کرد که حتی در عرصه ورزش که همیشه جدا بودن آن از سیاست مطرح است فیفا و فدراسیون جهانی جودو روسیه را مورد تحریم خود قرار داده اند به این گونه که فیفا تا اطلاع ثانوی بازی در خاک روسیه را برای تیم‌های این کشور ممنوع کرده و فدراسیون جهانی جودو نیز ریاست افتخاری پوتین بر این سازمان را تعلیق کرده است.

باید ببینیم در روزهای آتی چه سرنوشتی پیش روی این دو کشور قرار خواهد گرفت با علم به اینکه در زمان نگارش این متن اوکراین یک هفته‌ای را در مقابل تهاجم روسیه دوام آورده است باید ببینیم سرانجام چه خواهد شد؟ آیا قدرت‌های غربی که در ابتدای کار عامل اصلی این تنش بودند وارد عرصه خواهند شد و کار را به جاهای باریک یا به قول معروف جنگ جهانی سوم خواهند کشاند یا همه چیز بدون دخالت آن‌ها و تقریباً مشابه آنچه در گرجستان ۲۰۰۸ رخ داد بازهم رخ خواهد داد؟

با توجه به این مسائل اکنون پرسش اصلی این است که مطالبه روسیه یعنی بازگشت اوکراین به توافق مینسک و در گام بعدی تضمین‌های امنیتی مد نظر مسکو و غرب به یک همگرایی در عرصه گفتگو و گفت‌وگو خواهد رسید یا اینکه روس‌ها تا زمان اشغال کامل خاک اوکراین پا پس نخواهند کشید؟ سوال بعدی اینجاست که آیا گفته لیز تراس وزیر امور خارجه انگلیس درست از آب در خواهد آمد و روسیه در اوکراین متوقف نخواهد شد و به سمت سایر نقاط اروپا پیش خواهد رفت؟ اگر چنین اتفاقی رخ بدهد بحران حال حاضر اوکراین را تنها میتوان آرامش قبل از طوفان بیان کرد و آتش زیر این خاکستر دامن گیر کل اروپا و بعضاً کل جهان خواهد شد.

اما یک نکته تامل بر انگیز این است که با شروع این جنگ در خاک اروپا جوامع عمومی در سراسر جهان به محکوم کردن این جنگ پرداختند و آنرا نقض آشکار حقوق بشر توسط روسیه و شخص پوتین دانستند و برای پایان یافتن این جنگ یکصدا شده اند و دست به تشکیل کارزاری های مختلف نیز زده اند، اما نکته اینجاست که مسائل این روزهای اوکراین به صورت شبانه روزی در خاورمیانه برقرار است و هیچکس هم به این صورت برای آن دل نمی‌سوزاند پرسش این است که آیا این تبعیض در حق مردم خاورمیانه خود نقض حقوق بشر نیست؟

تحلیل قراردادهای حوزه بالادستی نفت



محمد امین انصاری

کارشناسی حقوق دانشگاه شیراز

اصولا قراردادهای نفتی به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: گونه اول قراردادهای امتیازی هستند که در آن‌ها دولت‌ها امتیاز استفاده از یک مخزن نفتی را در ازای اخذ بهره مالکانه و مالیات در اختیار شرکت‌ها قرار می‌دهند. با توجه به اینکه در این قراردادها مالکیت مخزن نفتی به طرف قرارداد منتقل می‌شود، در برخی کشورها برای انعقاد چنین قراردادهایی موانع قانونی وجود دارد. گونه دوم قراردادهای نفتی قراردادهای مشارکت در تولید است. در این قراردادها که پس از موج ملی گرایي دهه شصت میلادی متداول شد شرکت طرف قرارداد مالک مخزن نفتی نمی‌شود، ولی در نفت تولید شده سهم خواهد بود. به عبارت دیگر در این قراردادها شرکت‌ها از سر چاه مالک نفت خواهند بود نه در زیر زمین. قراردادهای خدماتی سومین نوع قراردادهای نفتی است. در این قراردادها پیمانکار نه می‌تواند مالک مخزن شود و نه مالک تولید بلکه پس از عملیات توسعه می‌تواند با استفاده از عواید حاصل از فروش نفت، هزینه‌ها و دستمزد کار خود را مستهلک سازد. این قراردادها در ایران، ونزوئلا، مکزیک، کویت و آنگولا رواج دارد. در این صورت، اصلی که برای شرکت‌ها واجد اهمیت است نرخ بازگشت سرمایه است، در واقع آن‌ها انتظار دارند در قبال سرمایه گذاری و تولیدی کردن یک میدان نفتی بتوانند علاوه بر هزینه کار عملیاتی و سود پول به اندازه کافی دستمزد یا

پاداش نیز دریافت کنند.

عملیات نفتی در حوزه بالادستی، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که آن را از سایر فعالیت‌های نفتی در حوزه‌های پایین دستی و میان دستی و دیگر فعالیت‌های اقتصادی جدا می‌سازد به طوری که حضور بخش خصوصی داخلی و خارجی در تأمین منابع مالی و اجرای عملیات نفتی، ضرورتی گریزناپذیر است. ایفای چنین نقشی، وابسته به فضای حقوقی است که قرار است سرمایه گذاری در آن صورت گیرد. از آنجایی که سرمایه گذاری در حوزه نفت و گاز از رهگذر قراردادهای نفتی صورت می‌پذیرد. باید به تبیین و تحلیل هر چه بهتر این قراردادها پرداخت.

در کشور ما، پس از تصویب آخرین قانون نفت قبل از انقلاب اسلامی، یعنی قانون مصوب ۱۳۵۳ و انعقاد ۶ دسته از قراردادهای خدمت بر مبنای آن، صنعت نفت و گاز با وقفه‌ای حدوداً ۲۰ ساله در این حوزه روبرو بوده است. به بیان دیگر، نه قانون گذاری جدیدی صورت گرفته و نه در حوزه بالادستی قرارداد جامعی جهت اکتشاف و توسعه منعقد شده است. پس از این وقفه بیست ساله، به موجب قوانین بودجه سنواتی انعقاد قرارداد جدیدی در صنعت نفت ایران مجوز گرفت که بعدها بیع متقابل نام یافت و تا چند سال یگانه قرارداد حاکم بر حوزه فعالیت های بالادستی نفت و گاز به شمار می‌رفت و هنوز هم، به عنوان یکی از مدل‌های قراردادی ازجمله شیوه‌های اجرای پروژه‌های صنعت نفت و گاز به شمار می‌رود. با این حال، در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ مقررات جدیدی به تصویب رسید

که حداقل در ظاهر الهام بخش ترسیم یک فضای حقوقی جدید در صنعت نفت و گاز است. این رگه‌های تغییر در قوانین بودجه سنواتی، قوانین مربوط به برنامه‌های توسعه‌ای کشور، قانون نفت و قانون وظایف و اختیارات وزارت نفت، به چشم می‌خورد.

عملیات و فعالیت‌های نفتی به دو دسته مهم تقسیم می‌شوند: ۱ - بالادستی (maerts pu) ۲- پایین دستی (maerts nwod). مرحله بالادستی مهم‌تر است چرا که اگر نباشد اصلاً مرحله پایین دستی وجود نخواهد داشت در ثانی نوع قرارداد و اقتضاعات حکم فرما در مرحله بالادستی تا حدود زیادی موثر بر کیفیت قراردادهای پایین دستی است. در صنعت نفت فعالیت‌های اکتشاف، توسعه، تولید و بهره برداری بالادستی و فعالیت‌هایی مانند پخش و پالایش، بازاریابی و فروش، پایین دستی محسوب می‌شوند. در حوزه نفت آنچه مربوط به زیر زمین است بالادستی و آنچه مربوط به روی زمین است پایین دستی می‌گویند. نکته‌ای حائز اهمیت این است که فعالیت‌های بالادستی است که سرمایه‌های بین المللی را جذب می‌کنند.

ویژگی‌های فعالیت‌های بالادستی

۱ - ریسک بالای این فعالیت‌ها: این فعالیت‌ها بسیار پر ریسک هستند، چون ممکن است یک کمپانی نفتی میلیون‌ها دلار در مرحله اکتشاف هزینه کند، ولی به نتیجه نرسد و معمولاً در قراردادهای فعالیت‌های بالادستی این ریسک را کشورهایی که در مناطق نفت خیز قرار دارند بر عهده شرکت سرمایه گذار خارجی می‌گذارند. پس از آن مرحله توسعه که ممکن است نفت به مقدار لازم استخراج نشود.

۲ - حجم کلان سرمایه گذاری: به طور مثال برای توسعه یک میدان نفتی به میزان ۱۰۰ هزار بشکه در روز نیاز به ۴ میلیارد دلار سرمایه گذاری است، این سطح از سرمایه گذاری از عهده شرکت‌های بین المللی نفتی مثل شل و توتال برمی آید که به آن آی او سی می‌گویند اینترنشنال اویل کمپانی (ynapmoc lio lanoitanretni = COL). ۳ - تکنولوژی و دانش فنی بالا: لازمه فعالیت‌هایی همچون حفاری بهره مندی از تکنولوژی روز است و در بین شرکت‌ها و کشورهای فعال در این حوزه رقابت شدیدی وجود دارد به طوری که اگر نتوانند مقدار نفت قابل استحصال را استخراج کند نمایند دچار ضرر کلان می‌شوند به طور مثال در میادین مشترک نفتی، شریک همسایه مقدار بیشتری استخراج می‌کند که غیر قابل جبران است ۴ - کاهش تولید و افت فشار در طول زمان: میادین نفتی هر ساله افت فشار دارند. وقتی فشار پایین باشد تولید کمتر می‌شود و درآمد هم به تبع پایین می‌آید، پس باید تدابیری اندیشید تا این فشار حفظ شود.

بازیگران فعالیت‌های بالا دستی

۱ - کشور میزبان etatS tsoH به عنوان طرف اول یا شرکت‌های ملی نفت seiCON ro CON ۲ - کمپانی‌های بین المللی نفتی seiCOL که دارای تجربه و سرمایه و قدرت ریسک هستند. شرکت نفت ایران و انگلیس (بریتیش پترولیوم کنونی)،

استاندارد اوپیل نیوجرسی، رویال داچ شل، شرکت استاندارد اوپیل نیویورک، شرکت تگزاکو، شرکت استاندارد کالیفورنیا و گلف اوپیل که معروف به هفت خواهر یا هفت غول نفتی بودند تا نیمه قرن بیستم ۹۰ درصد ذخایر نفت و گاز دنیا را در اختیار داشتند. اما به مرور با افزایش استقلال طلبی و آزادی خواهی در کشورهای نفت خیز و ملی شدن صنعت نفت در برخی کشورها و پیدا شدن یک سری کمپانی‌های نفتی دیگر در اروپا و آمریکا و تاسیس اوپک همچنین صدور قطعنامه‌های مجمع سازمان ملل متحد راجع به شناسایی اصل حاکمیت دائمی بر عوامل طبیعی و از یک سو، کشورهای واردکننده نفت نظیر ژاپن، فرانسه و ایتالیا به این نتیجه رسیدند که واردات نفتی آنها، بیش از حد به این شرکت‌های بین المللی متکی شده است، لذا در نظام‌های حقوقی خویش تغییراتی ایجاد نمودند و این وابستگی را کنترل کردند در نتیجه از قدرت این کمپانی‌ها کاسته و موجب متزلزل شدن انحصار آن‌ها گردید.

به قراردادهای بین دولت میزبان و یا شرکت ملی نفت دولت میزبان که با شرکت‌های بین المللی نفتی منعقد می‌شود اصطلاحاً قراردادهای سطح یک می‌گویند. قراردادهایی که مربوط به اجرای امور فرعی قرارداد سطح یک است را قرارداد سطح دو می‌نامند. انتخاب و گزینش طرف دوم قرارداد در فعالیت‌های بالادستی به صورت مناقصه است که این مناقصه یا به صورت عمومی (cilbup rednet) یا به صورت محدود و از طریق دعوتنامه صورت می‌گیرد (noitativni yb rednet). در این نوع مناقصه طرفی که می‌خواهد پروژه بالادستی نفتی را به مناقصه بگذارد اگر مسیر عمومی را انتخاب نماید از طریق سایت یا جراید عمومی اعلام می‌نماید و گاهی دولت میزبان به چند کمپانی بین المللی انتخاب شده دعوتنامه شرکت در مناقصه ارسال می‌کند.

مراحل مناقصه بین المللی

۱- اولین مرحله ارزیابی صلاحیت شرکت کنندگان در مناقصه است و این صلاحیت کلی و عمومی می‌باشد. (sreddib fo noitacfiilauQ) ۲- اسناد مناقصه به کسانی که صلاحیت عمومی دارند به فروش خواهد رسید. گاهی پیشنویس قرارداد هم ضمیمه می‌گردد. (rednet fo tuo gnilleS stnemucod) ۳ - جلسه رفع ابهام برای متقاضیان و سایت ویزیت در صورت درخواست. (tisiv etis dna gniteem dib-reP) ۴ - ارائه پیشنهادات فنی و گاه‌ها اعلام قیمت. (noissimbus lasorporp) ۵ - بازگشایی پیشنهادات. (gninepo lasorporp-diB) مناقصه باید ویژگی رقابتی بودن و شفافیت را داشته باشد. یکی از موارد شفافیت حضور نمایندگان شرکت کننده در مناقصه در زمان باز شدن پاکت پیشنهادات است. ۶ - پیشنهادات که باز می‌شود ممکن است یکسری از متقاضیان شروطی ارائه کرده باشند کارفرما می‌خواهد که نماینده متقاضی پیشنهاد و شروط را ارائه کند تا کارفرما بتواند ارزیابی بهتری از پیشنهادات داشته باشد. (diB-

(lasorporp noitatneserp)

۷ - ارزیابی پیشنهادات توسط کارفرما. (البته ممکن است این مرحله صورت نپذیرد). (noitaulave lasorporp-diB)

۸ - اعلام برنده مناقصه. (fo tnmecnuonna redib lufsseccus)

۹ - مذاکرات قرارداد: البته متن قرارداد با اسناد مناقصه داده شده، ولی در معاملات بین المللی بیشتر مورد بررسی قرار می گیرد. (snoitaitogen tcartnoC)

۱۰ - امضای قرارداد و یا واگذاری قرارداد. (tcartnoC drawa)

ممکن است شرکت متقاضی، در مناقصه شرکت نمایند و تایید شود سپس اطلاعات بگیرد و پس از برنده شدن انصراف دهد که در این صورت ضمانت نامه شرکت در مناقصه (eetnaraug redneT) که حدود ۵ درصد مبلغ قرارداد است ضبط میشود و نفر دوم جایگزین می گردد. در مناقصات عمومی معمولاً کسی که پایین ترین قیمت را پیشنهاد داده برنده اعلام می شود، ولی در بخش خصوصی معمولاً امتیازات فنی و مالی را با هم جمع می کنند تا برنده مناقصه اعلام شود و الزاماً قیمت پایین کافی نیست. یک قرارداد بالادستی شامل ده ها و حتی صدها مورد می باشد و شرکت بین المللی می تواند با واگذاری این موارد به پیمانکاران فرعی قرارداد را اجرا نماید. شرکت های فرعی با طرف اول کاری ندارند و با شرکت بین المللی که طرف دوم قرارداد می باشد طرف حساب هستند و از طریق مناقصه انتخاب می شوند. برای هر جزء از قرارداد ممکن است چندین شرکت رقابت کنند و هر بخش از قرارداد را یکی اجرا کند. این شرکت ها از لحاظ توان مالی و فنی در حد آی او سی ها نیستند، ولی یک جز از قرارداد را به خوبی اجرا می کنند. لیست این شرکت های فرعی توسط COI و CON تهیه می شود در انتخاب آن ها نمایندگان هر دو طرف قرارداد اصلی سطح یک دخالت دارند؛ بنابراین دولت میزبان بر فرآیند مناقصات فرعی و نمره دهی فنی و انتخاب نهایی نظارت دارد، ولی قرارداد بین COI و شرکت فرعی بسته می شود.

قوانین و قراردادهای حوزه بالادستی نفت

اولین کشور خاورمیانه که صاحب قانون نفت شد ایران بود که در سال ۱۳۳۶ ه. ش این قانون به تصویب رسد که به قراردادهای مدل امتیازی خاتمه داد و مدل مشارکتی را ارائه نمود. در چارچوب این قانون یازده قرارداد مشارکت بسته شد که چهار مورد نتیجه بخش بود و هنوز این میادین بعد از بیش از نیم قرن همچنان فعال هستند. دومین قانون در سال ۱۳۵۳ تصویب شد و برای اولین بار مالکیت عمومی بر منابع نفتی ایران به رسمیت شناخته شد. این قانون به قراردادهای مشارکت خاتمه داد و مدل قراردادهای خدماتی را جایگزین کرد. این مدل قرارداد با هدف تاکید بر حاکمیت ملی به اجرا در آمد. به اذعان کارشناسان این حوزه جامع ترین و کاملترین قانون نفتی است که به تصویب رسیده به طوری که می توان از روی آن قرار داد را به طور کامل نوشت.

انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ باعث شد تا نگرش اسلامی بر مالکیت منابع معدنی حاکم گردد. اصل ۵۴ قانون اساسی

مصوب ۱۳۵۸، معادن را در شمار اَنفال و ثروت های عمومی قرار داد که در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آن ها عمل کند. با توجه به مفاد اصل ۴۵ قانون اساسی و ماده ۲ قانون نفت، می توان گفت که نظام مالکیت عمومی بر منابع نفتی که به موجب قانون نفت سال ۱۳۵۳ در صنعت نفت ایران نمود یافته بود، بعد از انقلاب اسلامی نیز تاکنون تداوم داشته است؛ با این تفاوت که مالکیت عمومی بعد از انقلاب در لباس فقهی در صنعت نفت اعمال شده است. سپس نوبت به قانون سال ۱۳۶۶ رسید که بسیار چالش برانگیز بود و محدودیت های فراوانی را در راستای جذب سرمایه گذاری خارجی ایجاد نمود. اصلاحیه این قانون در سال ۱۳۹۰ به تصویب رسید که طبق آن تنها از مدل قراردادی می توان استفاده نمود که هیچ نوع مالکیتی را برای شرکت خارجی نه صریحاً و نه تلویحاً به رسمیت نشناسد. در حال حاضر مدل جدیدی تنظیم شده به نام آی پی سی (CPI) که در واقع نسل چهارم قرارداد بای بک است (KCAB YUB).

در ادامه ما به تحلیل و مقایسه زوایای انواع قراردادهای نفتی با تکیه بر قرارداد مشارکت در تولید و آی پی سی می پردازیم.

قراردادهای امتیازی (noissecnoc tnemeerga)

قراردادهای امتیازی اولین مدل از قراردادهای رایج در صنعت نفت و گاز دنیا به شمار می آید. استفاده از این مدل قراردادی در نیمه اول قرن بیستم و به خصوص فاصله بین دو جنگ جهانی رایج شد. اکثر قراردادهای نفتی خاورمیانه از سوی کشورهای نفت خیز به این مدل برمیگردد و اکثر غول های نفتی تسلط شان بر روی ذخایر نفتی دنیا در اوایل قرن بیستم از رهگذر این مدل قراردادی ایجاد شد چرا که در چارچوب آن حقوق وسیعی به گیرنده امتیاز اعطا می شد تا جایی که برخی از کارشناسان نفتی از مدل قدیمی به عنوان انتقال حاکمیت یاد می کردند.

قراردادهای مشارکت در تولید (gnirahs noitcudorp tnemeerga)

دومین گروه از قراردادهای نفتی مشارکت در تولید نام دارد. زادگاه و زاد روز این مدل قراردادی را عده ای ۱۹۵۰ و بولیوی می دانند و عده ای دیگر ۱۹۵۷ در ایران، اما آنچه واقعیت دارد مدل قراردادی مشارکت در تولید امروزی زادگاهش کشور اندونزی است این کشور را مبتکر مدل قراردادی مشارکت در تولید (ASP) می دانند. در ابتدا کمپانی های بزرگ با اندونزی برخورد سردی داشتند. این ذهنیت وجود داشت که اگر با اندونزی کنار بیایند ناچار می شوند امتیاز مشابهی به سایر کشورها بدهند و اینکه این مدل قراردادی نظارت آن ها را بر عملیات نفتی به شکل قابل توجهی کاهش می دهد و به نفع کشور میزبان است. از حیث مالکیت منابع نفتی هم با مدل امتیازی بسیار فاصله دارد. بدتر از همه اینکه جایگاه و نقش کمپانی از مالک و شریک به پیمانکار تقلیل پیدا کرد.

اما به تدریج کمپانی های بزرگ بین المللی دریافتند که این مدل قراردادی هم منافعیشان را تامین می کند و

این نظارت عالیه بیشتر روی کاغذ است و نقش کمپانی در بحث اجرا همچنان باقی است. در خصوص مالکیت بر منابع هم ملاحظه کردند که در عمل تفاوت خاصی ایجاد نمی شود، نکته مهم این است که بعداً به نفت دسترسی پیدا می کنند بنابراین مهم نیست پیمانکار کجا مالک نفت می شود. این مدل قراردادی در بیش از ۵۰ کشور به کار گرفته می شود. کانسپت مشارکت اولین بار در بولیوی و ایران طراحی شد با آنچه اندونزی طراحی کرد متفاوت بود. در مدل ایران کمپانی شریک بود و نقش پیمانکاری نداشت در حالی که در طرح اندونزی کمپانی به عنوان پیمانکار محسوب می شد.

مفاد و چهارچوب یک قرارداد مشارکت در تولید (emarf)

از زمان تولد این مدل قراردادی در اندونزی، کشورهای مختلفی آن را مورد استفاده قرار دادند و هر کشوری با توجه به شرایط اقلیمی و سیاسی و فرهنگی، یک سری اصلاحات انجام داد، ولی چهارچوب اصلی قرارداد به قوت خودش باقی ماند. ابتدا موارد کلی و سپس رژیم اجرایی و رژیم مالکیتی و رژیم مالی را که سه ضلع اصلی قرارداد هستند مورد بررسی قرار می دهیم.

موارد کلی

الف) مقدمه: معمولاً نام طرفین و تاریخ انعقاد ذکر میگردد و معمولاً به قانون اساسی کشور میزبان و موضع آن قانون در خصوص منابع اشاره می شود. به یک سری تفاهمنامه های قبلی اشاره می گردد همچنین توانایی فنی و مالی کمپانی خارجی ذکر می شود و تمایل کمپانی برای اجرای قرارداد مطابق استانداردهای رایج دنیا مورد تاکید قرار می گیرد. ب) تعاریف: اصطلاحات مهم قرارداد تعریف می شوند به طور مثال اصطلاحاتی همچون نفت هزینه، نفت انتفاعی، نفت مالیات، حقوق مشارکت (xat/lio tfiorp/lio tsoc stseretni gnitapicitrapp/lio).

ج) طرفین قرارداد: طرفین قرارداد مشارکت در تولید، دولت یا شرکت ملی نفت دولت میزبان به عنوان طرف اول و پیمانکار خارجی به عنوان طرف دوم میباشند. گاهی در قرارداد مشارکت طرف دوم یک پیمانکار نیست بلکه مجموعه های از پیمانکاران می باشد یعنی به جای یک کمپانی بین المللی، چند شرکت طرف دوم قرار می گیرند در این حالت طرف دوم در قالب یک کنسرسیوم یا جوینت ونچر (VJ) ظاهر می شود، ولی در مقابل طرف اول یک مجموعه واحد محسوب می گردد.

در قرارداد مشارکت در تولید، ریسک اکتشاف بسیار بالاست و بر دوش طرف دوم قرار دارد همچنین ریسک عملیات توسعه و تامین مالی و تکنولوژی پروژه با طرف دوم است در نتیجه این ریسک بالا نیازمند سرمایه گذاری کلانی است لاجرم توان فنی بالا طلب می کند؛ بنابراین کمپانی ها به صورت متعدد ظاهر می شوند تا ریسک را بین خودشان تقسیم کنند و کل هزینه بر دوش یک شرکت قرار نگیرد. البته همیشه چنین نیست و بستگی به قرارداد و ناحیه آن دارد که آیا از نظر عملیات اکتشاف سخت است یا خیر. ممکن است به دلیل سهولت عملیات تنها یک کمپانی

طرف دوم قرارداد باشد. نکته دیگر اینکه گاه دولت یا شرکت ملی نفت دولت میزبان، یکی از شرکت های فرعی را در جناح پیمانکار می فرستد، به عبارت دیگر یکی از اعضای کنسرسیوم پیمانکاران از شرکت های دولت میزبان است و یا حتی اگر دولت قرارداد امضا کند، شرکت ملی نفت را به عنوان یکی از پیمانکاران قرار می دهد یا اصلاً یکی از شرکت های خصوصی را به عنوان یکی از پیمانکاران قرار می دهد.

د) موضوع قرارداد مشارکت در تولید: قراردادهای رایج در دنیا شامل اکتشاف، تولید و توسعه است همچنین قراردادهایی داریم که شامل مرحله اکتشاف یا بازاریابی نیست. در برخی مواقع دولت میزبان نمی توانستد بازاریابی را انجام دهد و این نقش را به طرف دوم واگذار می کند. ه) ناحیه قرارداد: در قرارداد مشارکت در تولید در مقایسه با قراردادهای امتیازی، وسعت ناحیه قرارداد کوچکتر شده است و معمولاً یک یا چند بلوک نفتی را مشخص می کنند. بزرگ و کوچک بودن ناحیه بیشتر بستگی به عواملی فنی دارد. به طور معمول دولت میزبان می خواهد کوچک باشد تا بتواند به سایر کمپانی ها واگذار کند یا نظارت بهتری اعمال نماید. استرداد نواحی در خصوص این قراردادها جاریست.

ی) مدت قرارداد: بازه ی زمانی این مدل قراردادی بین ۳۰ تا ۴۰ سال است. به طور معمول مدت ۴ سال برای مرحله اکتشاف با قابلیت تمدید ۲ ساله، و بقیه مدت برای مرحله توسعه و تولید است.

رژیم های اجرایی و مالکیتی و مالی، سه ضلع اصلی یک (ASP) است.

۱- رژیم اجرایی

باید گفت که یکی از اهداف دولت اندونزی در طراحی این مدل قراردادی، این بود که برخلاف مدل امتیازی، نظارتش بر اجرای عملیات نفتی افزایش یابد. بین نظارت عالیه بر اجرای عملیات نفتی و خود اجرای عملیات نفتی باید تفکیک قائل ش. در این مدل قراردادی نظارت عالیه با دولت میزبان است و این موضوع در قرارداد ذکر می شود، اما اجرای عملیات نفتی بطور روزانه با طرف دوم است. دولت میزبان نقش مدیر و ناظر عالی را دارد و طرف دوم نقش مجری.

در این قرارداد نظارت عالیه مختص دولت میزبان است، اما واقعیت امر این است که در قالب یک کمیته انجام می شود موسوم به کمیته راهبردی (eettimmoc resivda) یا کمیته مدیریت مشترک (reganam tnioj). نمایندگان دولت میزبان و طرف دوم اعضای این کمیته می باشند. تصمیمات مدیریتی در قالب این کمیته مدیریت مشترک است و در غالب موارد پس از مرحله اکتشاف صورت می گیرد. اینگونه نیست که دولت هر تصمیمی بخواهد بگیرد بلکه نمایندگان طرف دوم هم حضور دارند. معمولاً ترکیب بر این اساس است که طرف دوم مرکب از چند کمپانی است. به طور مثال اگر هفت شرکت باشند، هفت نماینده و به همان میزان هم دولت میزبان نماینده خواهد داشت، اعم از نیروی فنی و حقوقی،



مالی و بازرگانی. این کمیته می‌تواند کمیته‌های فرعی داشته باشد.

اتخاذ تصمیم به این صورت می‌باشد که آرای نمایندگان هر طرف باید به صورت یک رای واحد روی میز قرار گیرد و دو گروه بین خود به توافق برسند و پیش بینی می‌شود که اگر به نتیجه نرسیدند به مدیران بالاتر اطلاع داده شود و اگر توسط مدیران بالاتر هم حل نشود به شیوه حل و فصل اختلافات رجوع می‌شود. همان گونه که ملاحظه می‌شود پیمانکار نقش کمی در نظارت عالییه ندارد مگر در مورد خط قرمزهای دولت میزبان، به همین دلیل کمپانی‌ها به سمت مشارکت در تولید آمدند. اکثر پیشنهادات از طرف دوم روی میز کمیته مدیریت مشترک قرار می‌گیرد و طرف اول مدت محدودی برای ارائه نظر دارد و حتی در قرارداد قید می‌گردد در صورت عدم ارائه نظر پیشنهاد قبول شده تلقی شود.

مسئولیت اجرای عملیات با طرف دوم است و مطابق با برنامه و بودجه سالانه که هر سال تصویب می‌شود در ناحیه، عملیات انجام می‌دهد، اما طرف دوم غالباً متعدد است و در قالب یک کنسرسیوم یا جوینت ونچر حضور پیدا میکند. معمولاً طرف دوم حقوق و تعهدات را به شرکت عاملی واگذار می‌کند و این شرکت عامل متعلق به طرف دوم است و تصمیمات توسط آن‌ها اتخاذ می‌شود. این شرکت به عنوان نماینده در منطقه حضور دارد حتی پیشنهادات مطرح شده در کمیته راهبردی یا مدیریت مشترک را این شرکت عامل مطرح میکند. این شرکت عامل به دو صورت ظهور پیدا می‌کند. روش اول اعضای کنسرسیوم یک شرکت تاسیس و ثبت می‌کنند در روش دوم یکی از شرکت‌های فرعی شرکت‌های پیمانکار نقش شرکت عامل را ایفا می‌کند. این شرکت عامل معمولاً غیر انتفاعی است و دچار سود و زیان نمی‌شود و همه چیز به اعضای پیمانکار

برمیگردد (essol on niag on).

۲- رژیم مالکیتی

از حیث رژیم مالکیتی باید تفکیک قائل شد بین: مالکیت بر منابع نفتی، مالکیت بر تاسیسات و تجهیزات و مالکیت بر اطلاعات و داده‌ها:

الف) مالکیت بر نفت: در مدل مشارکت در تولید پیش بینی شده که مالکیت بر نفت و ذخایر، از آن دولت میزبان است و کمپانی خارجی سهمی که از نفت دارد برای سرمایه گذاری و بازگشت هزینه‌ها در نقطه تحویل یا صدور به او تعلق می‌گیرد (tropxe fo tniop / tniop yreviled). یعنی کمپانی خارجی در قلمرو خاک دولت میزبان مالکیتی ندارد و در نقطه صدور که ارتباط نفت با قلمرو دولت میزبان قطع میشود مالکیت ایجاد می‌شود.

ب) مالکیت بر تاسیسات و تجهیزات: در مدل قرارداد مشارکت در تولید، مالکیت بر تجهیزات از آن دولت میزبان می‌باشد، ولی با تامین مالی از طرف پیمانکار. به عبارتی پیمانکار می‌خرد و به پروژه انتقال می‌دهد و به نام دولت میزبان وارد می‌کند چرا که نقش طرف دوم فقط پیمانکاری است. به نام و از طرف دولت میزبان پروژه را اجرا می‌کند. پس مالکیت برای اموال منقول و غیرمنقول از آن دولت میزبان است جز در موارد استثنایی که ممکن است پیمانکار تشخیص دهد و با دولت میزبان هماهنگ می‌کند. هزینه این تجهیزات را از دولت میزبان در دوره بازبافت هزینه‌ها دریافت می‌کند. طبیعتاً هرچه بازپرداخت هزینه‌ها طولانی‌تر باشد، سود بیشتری به آن تعلق می‌گیرد.

ج) مالکیت بر اطلاعات و داده‌ها: این مالکیت هم از آن دولت میزبان است و هر اطلاعات و تکنولوژی که پیمانکار به آن دست پیدا کند باید به دولت میزبان انتقال دهد چرا که عوض آن را گرفته یا خواهد گرفت. اطلاعات و داده‌ها در

کمپانی‌های نفتی بسیار مهم است چرا که قدرت چانه زنی ایجاد می‌کند به همین دلیل توافق می‌کنند که اطلاعات علاوه بر دولت میزبان در اختیار پیمانکار قرار گیرد و حق افشای آن وجود ندارد جز در موردی که اجباری وجود دارد برای ارائه اطلاعات از جمله در مورد مراجع قضایی و اداری و مالی و قانونی.

۳- رژیم مالی

در قرارداد مشارکت در تولید، تامین مالی از ابتدا تا انتها برعهده طرف دوم (پیمانکار) می‌باشد. ممکن است کل سرمایه‌ای که وارد پروژه می‌شود را خودش تامین کند و یا ۰۱ تا ۰۲ درصد آن متعلق به پیمانکار باشد. معمولاً پیمانکاران با نهادهای و موسسات مالی و اعتباری قراردادهای تامین مالی و سرمایه منعقد می‌کنند و یادآور می‌شوند که این پول ریسکی بوده و ممکن است سود یا ضرر به همراه داشته باشد و به این صورت طرفین به صورت نسبی در سود و زیان شریک هستند. برای طرف اول اساساً این موضوع اهمیت ندارد کیف پول پروژه از کجا تامین می‌شود و صرفاً در دوره بازبافت هزینه‌ها yrevocer tsoc اصل و فرع را به پیمانکار مسترد می‌نماید.

تامین مالی در این مدل قراردادی با تولید رابطه توثیقی دارد چرا که اگر پروژه به تولید نرسد سودی نصیب پیمانکار نمی‌شود. زمانی پروژه به تولید برسد به مرحله بازبافت هزینه‌های پیمانکار و سود سرمایه گذاری می‌رسد که به صورت نفت به او پرداخت می‌شود به همین دلیل در قراردادهای مشارکت در تولید، تولید به چند بخش تقسیم می‌شود:

یک بخش تولید که جزئی است و به هزینه‌های روزانه تعلق می‌گیرد، اما بخش عظیم تولید به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف - نفت هزینه lio tsoc: میزانی که به بازپرداخت هزینه‌های پیمانکار تعلق می‌گیرد و در قرارداد مشخص است و مالکیت در نقطه صدور tropxe fo tniop منتقل می‌شود.

ب - نفت انتفاعی lio tfiorp: که بر اساس فرمول مشخص از قبل تعیین شده‌ای بین طرفین تقسیم می‌شود. سه شیوه رایج تقسیم به شهر زیر است:

۱- درصد طرفین از نفت انتفاعی (سود) از آغاز تا پایان دوره تولید ثابت و مشخص است، به طور مثال جدای از نفت هزینه، نفت سود به میزان ۰۶ به ۰۴ بین دولت میزبان و کمپانی تقسیم می‌شود. این شیوه در اندونزی در ابتدا مطرح شد و بعداً به این نتیجه رسیدند که به نفع دولت نیست چرا که بعد از یک مدتی هزینه‌ها جبران شده و سود بسیاری به کمپانی می‌دهند.

۲ - شیوه‌ای که وابسته است به بازبافت هزینه‌های پیمانکار به این ترتیب که تدریجاً با استهلاك هزینه‌ها، درصد کمپانی از نفت انتفاعی به نفع دولت میزبان کاسته می‌شود. مثلاً پایان سال اول بازبافت هزینه‌ها یک مقداری کاهش می‌یابد یا بعد از سال دوم مقدار دیگری کاهش می‌یابد.

۳ - این شیوه مبتنی بر سود دهی عملیات می‌باشد به این ترتیب که اگر برخلاف انتظارات اولیه طرفین، کمپانی به سود زیاد و قابل توجهی دست پیدا کند درصدی که برای کمپانی از نفت سود پیش بینی شده کاهش می‌یابد. به طور مثال در دوره تولید قیمت نفت دو برابر می‌شود که طبیعتاً این وضعیت به نفع کمپانی است. درست است که دولت هم سود می‌برد، اما کمپانی نسبت به هزینه‌های اولیه و آنچه آورده به سود سرشاری دست پیدا می‌کند. در اینجا پیش بینی می‌کنند نفت انتفاعی کاهش پیدا کند. یا این که بر خلاف تصور اولیه میدان به نوعی پاسخ می‌دهد که تولید به شکل قابل توجهی افزایش پیدا می‌کند در اینجا هم تعدیل صورت می‌گیرد.

نفت مالیات (lio xat): بخشی از نفت است که به مالیات اختصاص پیدا می‌کند یعنی کمپانی خارجی حاضر می‌شود از سهم نفت انتفاعی بخشی را بعنوان مالیات مسترد دارد. اما بعضی مثل لیبی سهم انتفاعی را ۱۸ به ۹۱ تعیین کردند و بخشی از آن را بعنوان مالیات در نظر گرفته و دریافت جداگانه‌ای تحت عنوان نفت مالیات ندارند.

مالیات

مالیات و شیوه محاسبه آن یکی از مباحث قرارداد مشارکت در تولید و یکی از اقلام اصلی درآمدی دولت است و می‌توان در قرارداد روی این موضوع مانور داد. همانطور که پیش‌تر گفته شد، بعضی دولت‌ها ممکن است ترجیح دهند مالیات مستقیم دریافت نکنند و مالیات را به جنس یا به نفت بگیرند و درصد خود را از نفت انتفاعی به ضرر پیمانکار افزایش دهند. گرچه مالیات است، اما در دل نفت انتفاعی آمده است. ممکن است بعضی دولت‌ها مالیات را بطور مستقیم و به نقد دریافت کند.

گاهی در قراردادهای ASP یا مشارکت در تولید، معافیت مالیاتی در نظر گرفته می‌شود که به صورت دوره‌ی تشویقی برای پیمانکار در نظر می‌گیرند (yadiloh xaT). این معافیت از تاریخ شروع قرارداد یا زمان اکتشاف و یا شروع دوره توسعه می‌باشد. چراکه این مدل دولت بهتر است، ولی اگر از زمان تولید را مبدا قرار دهیم دولت متضرر می‌شود چرا که کمپانی تشویق می‌شود زودتر دوره اکتشاف یا توسعه را تمام کند و از مدت معافیت باقیمانده در دوره تولید استفاده کند. بطور مثال ۵ سال معافیت دارد و ظرف ۳ سال به مرحله تولید می‌رساند و ۲ سال از معافیت را در دوره تولید بهره مند می‌شود در نتیجه دولت متضرر می‌شود.

وضع مالیات مضاعف بر درآمدهای اضافی پیمانکار: طرفین با توجه به پیش بینی قیمت نفت در آینده، یک مارچین سودی را برای پیمانکار از قبل در نظر می‌گیرند، ولی اگر در دوره تولید اوضاع و احوال تغییر کند و قیمت یا تولید افزایش پیدا کند و خارج از انتظار باشد، در اینصورت پیش بینی می‌کنند میزان مالیات افزایش یابد. اما موضوع مهم ریسک تغییر مالیات و قوانین مالیاتی است و این دغدغه پیمانکاران است برای جلوگیری از این مسئله معمولاً شرط تثبیت (یعنی این قرارداد تابع قانون مالیات حاکم در زمان

انعقاد است) در قرارداد می‌گنجاند. اگر مبلغ مشخص نشده باشد یا در خصوص تغییر قوانین پیش بینی نشده باشد، قانون جدید بر قرارداد اعمال می‌شود؛ بنابراین یا مبلغ را مشخص می‌کنند یا شرط تثبیت می‌گذارند. اما بعضی از دولت‌های میزبان درج شرط تثبیت را در تعارض با حاکمیت می‌دانند.

راه دوم حفظ تعادل اقتصادی قراردادی بین طرفین در صورت تغییر فاحش قوانین مالیاتی است. اولین بار در مالزی در مدل قرارداد مشارکت تولید مطرح و رایج شد به گونه‌ای که اگر قوانین مالیاتی تغییر فاحشی داشته باشند و سبب ضرر مسلم و فاحش پیمانکار شود، باید دولت و پیمانکار به گونه‌ای مذاکره کنند که تعادل قرارداد حفظ شود مثلاً نفت انتفاعی را افزایش می‌دهند. اما اگر مقررات بالعکس به نفع پیمانکار تغییر کرد و کاهش یافت چه باید کرد؟ مدل مالزی می‌گوید به ضرر پیمانکاران تعدیل صورت نمی‌گیرد و همان مالیات زمان انعقاد قرارداد پرداخت می‌گردد.

بازاریابی gnitekram

امروزه در قرارداد مشارکت در تولید به ندرت شرط بازاریابی درج می‌شود. در گذشته گاه دولت‌ها نمی‌توانستند برای سهم انتفاعی، خودشان مشتری پیدا کنند و این شرط را در قرارداد ذکر می‌کردند؛ که پیمانکار نفت دولت را هم خریداری کند و برای آن مشتری پیدا کند. البته پیمانکار این کار را به رایگان انجام نمی‌داد و سهم دولت را به قیمت واقعی نمی‌خرید بلکه شرط نیمه راه مطرح بود.

ecirp yaw flaH ecirp (pwh) +tsoc +xat=۲/pwh

قراردادهای مشارکت ایران قبل از انقلاب ۱۳۵۷

شرکت ملی نفت ایران مجموعاً یازده قرارداد مشارکت در چارچوب قانون نفت ۶۳۳۱ با کمپانی‌های خارجی منعقد کرد که این قراردادهای مشارکت را به سه نسل تقسیم می‌کنند.

اولین قرارداد مشارکت منعقد به شرکت ایتالیایی piga بود که پنج روز بعد از تصویب قانون نفت ۱۳۳۶ صورت پذیرفت. piga در واقع زیر مجموعه شرکت ine بود. شرکت‌ها و غول‌های نفتی به خاطر امتیازاتی که به ایران داده شد مخالف این قرارداد بودند. در چارچوب این قرارداد طرفین توافق کردند یک شرکت مشترک به نام سیرپ تشکیل شود که هم به نفع شرکت نفت و هم piga عملیات اکتشاف، توسعه، تولید و فروش نفت را انجام دهد. مدیر عامل این شرکت مشترک از piga و رئیس هیئت مدیره از شرکت نفت بود و ریسک دوره اکتشاف بر دوش شرکت piga بود.

بعد از دوره اکتشاف در صورت موفقیت، تأمین سرمایه سیرپ به صورت ۰۵ - ۰۵ بر دوش طرفین قرارداد خواهد بود. یعنی طرف اول هم در تأمین مالی مشارکت دارد و قرارداد به معنای واقعی مشارکت است. در حالی که در قراردادهای مشارکت دنیا تأمین سرمایه و ریسک اکتشاف بر دوش طرف دوم است. در این قرارداد ۵ درصد نفت تولیدی برای مصرف داخلی در نظر گرفته شد. سیرپ نفت

تولیدی را به یک قیمتی پیشنهاد می‌داد به شرکت و شرکت ملی نفت ایران که اگر می‌خواهند به قیمت ارائه شده خریداری کنند. اگر هیچکدام از طرفین پیشنهاد فروش را نمی‌پذیرفت، سیرپ می‌توانست به مشتری‌های دیگر بفروشد. درآمد حاصل از فروش نفت بالمناصفه بین طرفین تقسیم میشد (به نسبت سرمایه‌ای که آوردند ۵۰-۵۰ است)، ولی به سهم piga مالیات ۵۰ درصدی تعلق می‌گرفت و عملاً ۵۲ - ۵۷ به نفع ایران بود.

این قرارداد به نسبت زمان تنظیم یعنی سال ۱۳۳۶ قرارداد خوبی بود، ولی برخلاف قرارداد مشارکت در تولید امروزی که پیمانکاری است، این قرارداد مشارکت به معنای دقیق کلمه محسوب می‌شود و در عمل کمپانی خارجی پیمانکار نیست و صحبتی از مالکیت در نقطه صدور مطرح نیست. این قرارداد برای شرکت خارجی مشارکت کننده مالکیت ایجاد می‌کند، ولی در قراردادهای مشارکت رایج دنیا فقط یک طلب برای طرف دوم ایجاد می‌شود که آن را به نقد یا به نفت دریافت می‌کنند. این مدل قرارداد مشارکت ایران با مشارکت اندونزی متفاوت بود.

این قرارداد یکی از موفقترین قراردادهای ایران بوده و اولین چاهی که در خلیج فارس حفاری شد و به نفت رسید، در چارچوب این قرارداد بود. بقیه مناطق ایران زیر چتر کنسرسیوم بودند و فقط مناطق دریایی را به piga واگذار شد. بعد از انقلاب ۵۷ کمیسیون ماده واحده، قرارداد را خلاف قانون ملی شدن صنعت نفت دانست، چون مالکیت برای طرف دوم ایجاد میکرد و به آن خاتمه دادند و یکصد و بیست میلیون دلار نفت به عنوان جبران خسارت به شرکت piga داده شد.

بعد از این قرارداد، قرارداد ایپاک با شرکت آمریکایی آمریکن پترولیوم کورپوریشن منعقد شد و چاه‌هایی کشف شدند که همچنان فعال هستند. قرارداد ایپاک برای ایران امتیازات بیشتری از قرارداد با piga داشت به طور مثال سهم ایران برای مصارف خارجی به ۱۰ درصد افزایش یافت و یا شرط استرداد مناطق وجود داشت. وسعت ناحیه کمتر بود و پیش بینی شد برای حمل نفت تولیدی اولویت با نفت کش‌های ایرانی باشد. بعد از قراردادهای ایران در نسل دو و سه مشارکتی امتیازات بیشتری برای ایران در نظر گرفته شد. بعد از انقلاب هر سه نسل از قراردادهای مخالف قانون ملی شدن صنعت نفت تشخیص دادند و با مخالفت کمیسیون ماده واحد روبه رو شد که در پی آن ایران اجبار به پرداخت خسارت‌های هنگفتی به شرکت‌های طرف قرارداد شد.

قرار داد آی پی سی tcartnoc muelortep nainarl (CPI)

در راستای تغییر و تحولات حادث شده در حوزه قانون گذاری، وزارت نفت نیز قراردادی تحت عنوان «قرارداد نفتی ایران» موسوم به «آی پی سی» را معرفی کرد. هم چنین، هیئت وزیران مقرره‌ای تحت عنوان شر ایط عموم ی، ساختار و الگوی قراردادهای بالادستی نفت و گاز به تصویب رساند که در واقع، چارچوب کلی قرارداد جدید را به تصویر

می‌کشد. این تصویب نامه، ابتدا در آبان ماه سال ۱۳۹۴ هجری خورشیدی به تصویب هیئت وزیران رسید. مجدداً در مردادماه ۱۳۹۵ سند دیگری به تصویب رسید که جایگزین متن قبلی شد.

طرفین قراردادهای آی پی سی

طرف اول شرکت نفت ایران و طرف دوم برخلاف گذشته یک یا چند کمپانی بین المللی نفتی نیست بلکه حتماً باید یک شرکت نفتی ایرانی دارای صلاحیت در حوزه E & P به علاوه یک شرکت خارجی حضور داشته باشند؛ که دلیل این امر بحث انتقال تکنولوژی و کسب دانش و تجربه است تا به این وسیله در آینده شرکت‌های ایرانی تبدیل به COI شوند. این مهم در در بند الف ماده ۴ مقرر شده که در هر قرارداد بر حسب شرایط، شرکت یا شرکت‌های ایرانی اکتشاف و تولید که صلاحیت آن‌ها طبق ضوابط ابلاغی وزارت نفت به تأیید شرکت ملی نفت ایران می‌رسد به عنوان شریک شرکت یا شرکت‌های معتبر نفتی خارجی حضور دارند.

مراحل قرارداد

قراردادهای بیع متقابل عموماً ناظر به مرحله توسعه بودند و در مرحله تولید کمپانی خارجی بیرون می‌رفت، ولی در قراردادهای آی پی سی عملیات نفتی را گسترش دادند و هم مرحله اکتشاف و هم توسعه و هم تولید را در بر می‌گیرد لکن این اختیار به شرکت نفت داده شد که کدام نواحی هر سه مرحله و کدام نواحی فقط مرحله توسعه را در بر گیرد به نحوی که برای مناطق کم ریسک صرفاً توسعه و تولید و برای مناطق پر ریسک اکتشاف، توسعه و تولید در نظر گرفته می‌شد. قراردادهایی با عنوان افزایش و بهبود ضریب باز یافت نفت پیش بینی کردند. این قرارداد ناظر به نواحی است که کشف شده اند و توسعه داده شده است هم اکنون در حال تولید هستند، ولی شرکت نفت می‌خواهد میدان را احیا کند و تولید افزایش پیدا کند یا دچار افت تولید نشود.

ریسک اکتشاف

در این نوع قرارداد ریسک اکتشاف بر عهده کمپانی خارجی نهاده شده، اما شرکت نفت برای اینکه مشوق (evitnesni) ایجاد کند. این امکان را قرار داده که اگر کمپانی خارجی به نتیجه نرسید برای جبران ضرر یک بلوک مجاور به او واگذار می‌کند تا مجدد کار اکتشافی انجام دهد. این امتیاز بعد از موج انتقادات به قراردادهای آی پی سی، لغو گردید. در سال ۱۳۹۵ مصوبه اصلاحی هیئت وزیران به نسخه سال ۹۴ وارد شد و این بلوک اضافی حذف گردید.

مدت قرارداد

بازه‌ی زمانی قراردادهای آی پی سی نسبت به بیع متقابل طولانی‌تر است به این دلیل که هر سه مرحله اکتشاف، توسعه و تولید را شامل می‌شود. یکی از انتقادات وارده همین طول مدت بود چراکه موجب پیرنگ شدن نقش کمپانی‌ها

می‌شود و این شبهه به وجود می‌آید که در مسایل سیاسی و فرهنگی دخالت کنند. در قراردادهای خدماتی عملیات تولید از پیمانکاران خارجی گرفته شد، ولی در آی پی سی این نقش مجدداً به کمپانی خارجی برگردانده شد لکن مقرر شده بود یک شرکت عملیاتی مشترک جدید برای مرحله تولید تاسیس شود که در نسخه اصلاحی سال ۵۹ این مورد هم حذف شد. در نهایت تصمیم بر این شد که در مرحله بهره برداری کمپانی خارجی حضور داشته باشد، ولی عملیات را یک شرکت نفتی ایرانی انجام دهد.

رژیم مالکیتی

از حیث رژیم مالکیتی تفاوت محسوسی با بیع متقابل ندارد و تعهدی مبنی بر فروش نفت در آن دیده نمی‌شود. هزینه‌ها از رهگذر درآمد فروش یا خود محصول بازیافت می‌شود. در ارتباط با مسئله مالکیت بر ذخایر باید گفت قرارداد جدی ددنباله رو قرارداد سابق خدماتی ایران؛ یعنی بیع متقابل است. به این معنا که پیمانکار، به موجب قرارداد هیچ گونه حقی نه تنها بر مالکیت نفت و گاز موجود در مخازن، بلکه حتی بر نفت و گاز تولیدی نیز نخواهد داشت. در واقع، اگرچه به موجب قرارداد جدید، امکان باز پرداخت مطالبات از طریق اختصاص بخشی از محصولات میدان وجود دارد، اما چنین مسئله‌ای به صورت یک اختیار برای شرکت ملی نفت ایران تلقی شده و قرارداد، در این زمینه حقی برای پیمانکار ایجاد نمی‌کند. در تصویب نامه اول، مورخ آبان ماه ۱۳۹۴ چنین مسئله‌ای پیش بینی نشده بود و در نتیجه ممکن بود این ذهنیت پیش آید که امکان تخصیص نفت به عنوان بخشی از مطالبات در قرارداد وجود دارد. با این حال، با اصلاح تصویب نامه در مرداد ۱۳۹۵ و افزودن قید انتهایی بند پ ماده ۳، امکان تخصیص نفت به عنوان حق الزحمه، به موجب خود قرارداد نفتی از بین رفت و این مسئله به صلاحدید شرکت نفت واگذار شد.

با توجه به این موارد و تفسیر مفهوم مالکیت و تاویل آن به حاکمیت، اینچنین رویه غیر منطقی قابل انتقاد است که صرفاً به شیوه مذکور در قراردادهای بیع متقابل بسنده کرده است.

بند چ ماده ۳ نیز مربوط به مسئله مالکیت بر تأسیسات است. به موجب این بند، تمام عملیات پیمانکار از تاریخ شروع به نام و از طرف کارفرما و کلیه اموال و تأسیسات سطح الارضی و تحت الارضی نیز متعلق به کارفرما است. با توجه به اینکه بخشی از کالاهای و تجهیزات مورد نیاز پروژه، به صورت سفارش ساخت از داخل یا خارج بوده به موجب این اصل، پیمانکار باید تعلق مالکیت کالا به کارفرما را در قراردادهای خود با سازندگان قید کند. حساسیت نسبت به مالکیت کالاهای، تجهیزات تأسیسات پروژه نفتی علاوه بر ریشه‌های تاریخی از حیث حقوقی نیز دارای آثار مهمی است، زیرا می‌تواند پیمانکار را، در فرض اختلاف راجع به تأسیسات و تجهیزات، از استناد به حق حمایت دیپلماتیک در حقوق بین الملل عرفی و یا حق اقامه دعوای مستقیم علیه دولت از سوی سرمایه گذار خارجی مذکور در معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری باز دارد. گرچه، لازمه امکان اقامه

چنین دعوایی صدور مجوز قبلی سرمایه گذاری از سوی سازمان سرمایه گذاری و کمک‌های اقتصادی و فنی ایران نیز است.

رژیم اجرایی

همچنین در قرارداد، کارگروهی به نام کارگروه مشترک مدیریت تشکیل می‌شود (بند«ت» ماده ۸ تصویب نامه). وظیفه این کارگروه نظارت عالیه بر عملیات نفتی است که به موجب تصویب نامه نظارت بر کلیه عملیات طرح را بر عهده دارد. این کارگروه به تعداد مساوی از نمایندگان طرف‌های اول و دوم قرارداد با حق رأی مساوی تشکیل می‌شود. تصمیمات این کارگروه، به اتفاق آرا بوده و باید به تأیید مقام مجاز در شرکت ملی نفت ایران برسد. نکته جالب اینکه، در نسخه قبلی تصویب نامه همانند قراردادهای بیع متقابل پیش بینی شده بود که در صورت عدم توافق، مدیران ارشد تصمیم می‌گیرند. قسمت انتهایی این بند به این دلیل که خلاف شأن نظارتی کارفرما تلقی می‌شد، با انتقاداتی پس از انتشار نسخه نخست تصویب نامه روبرو شد و به همین دلیل در نسخه اصلاحی حذف و به جای آن، تأیید مقام مجاز شرکت ملی نفت گنجانده شد.

با توجه به اینکه در فرض عدم توافق مدیران ارشد طرفین، ممکن بود پروژه با بن بست اجرایی روبرو شود، از این حیث لزوم تأیید مقام مجاز شرکت ملی نفت در مورد تصمیمات کارگروه می‌تواند گره گشا باشد. با این حال، احاله موضوع به تصمیم مدیران ارشد در فرض عدم اتفاق آرای طرفین نیز نمی‌تواند ناقض اختیارات نظارتی کارفرما باشد، زیرا تصمیمات کارگروه مشترک، علاوه بر انطباق با قرارداد باید با برنامه مالی عملیاتی سالانه منطبق باشد و از طرفی، این برنامه به تصویب طرف اول؛ یعنی کارفرما رسیده و پیمانکار مکلف به اجرای پروژه براسان آن است و طبیعتاً نه تنها اعضا کارگروه، بلکه مدیران ارشد نیز به مفاد این سند توجه کافی خواهند داشت. هم چنین، تمام عملیات اجرایی با مسئولیت و ریسک طرف دوم انجام می‌پذیرد؛ بنابراین پیمانکار در راستای مسئولیت قراردادی خویش مکلف به تبعیت از قرارداد، برنامه مالی عملیاتی سالانه و تأیید کارفرما است. در نتیجه، در هر حال نقش نظارتی کارفرما حفظ می‌شود.

رژم مالی قرارداد

بند پ ماده ۳ با موضوع اصول حاکم بر آی پی سی از انواع هزینه‌ها تحت عنوان هزینه‌های مستقیم، غیرمستقیم، هزینه‌های تأمین مالی و هزینه های بهره برداری یاد می‌کند. به موجب این بند، پرداخت کلیه این هزینه‌ها و هم چنین دستمزد، از طریق اختصاص بخشی از محصولات اضافی میدان یا عواید حاصل از اجرای قرارداد بر پایه قیمت روز، فروش محصول خواهد بود؛ بنابراین، این قرارداد نیز از مصادیق شیوه‌های کلی تأمین مالی پروژه است، زیرا در شیوه‌های مختل تأمین مالی پروژه (ecnaniF tcejorP) هزینه کرد طرف دوم قرارداد باید از محل عواید حاصل از اجرای خود قرارداد پرداخت شود (۱:۶۰۰۲thgiF). چنانکه بند ب ماده ۳ نیز بیان داشته که تعهدات ایجاد شده در

قرارداد نباید از سوی دولت، بانک مرکزی و یا بانک‌های دولتی تضمین شوند که ترجمان همان اصل خودکفایی اقتصادی قرارداد است.

به طور کلی تأمین مالی بر دوش کمپانی خارجی است و نحوه تأمین ارتباطی با کشور شرکت ملی نفت ندارد. هزینه‌های پیمانکار و سود سرمایه گذاری در بیع متقابل از سود درآمد میدان تا ۰۶ درصد باز پرداخت می‌شد، ولی در قراردادهای آی پی سی این ۰۶ درصد به ۰۵ درصد کاهش یافته است.

هزینه‌های پیمانکار tuo hsac

۱- در بیع متقابل اولین هزینه، هزینه‌های سرمایه گذاری است stsoc laitpaC، ولی در آی پی سی اولین هزینه، هزینه‌های مستقیم سرمایه‌ای است latipac tcerid (CCD) stsoc

۲- هزینه‌های غیر مستقیم سرمایه‌ای latipac tcerid nl (CDI) stsoc

۳- هزینه‌های عملیاتی stsoc gnitarepO

۴- هزینه‌های پولی که همان egrahc knaB است که در بیع متقابل داشتیم. (moc) yenom fo stsoc
انتقاداتی به دلیل بسته بودن سقف قرارداد مطرح می‌شد، که موجب ضرر پیمانکاران را در این قسم قرارداد فراهم می‌آورد، در نسل جدید قرارداد نفتی ایران سقف هزینه‌ها

به صورت باز در نظر گرفته شده است. این مسئله، به صراحت در بند ث ماده ۸ بیان شده که این نوع از قرارداد به لحاظ ماهیت آن سقف هزینه ثابت در هنگام انعقاد قرارداد نداشته و سقف باز هزینه‌های سرمایه‌ای است و ارقام ابتدایی صرفاً جنبه برآوردی و پیش بینی دارد، هزینه‌های واقعی تأیید شده براساس برنامه‌های مالی عملیاتی سالانه (tegduB dna margorP kroW launna). که منطبق با رفتار میدان و شرایط بازار مصوب می‌شود، به حساب طرح منظور می‌شود. البته به تعبیر برخی از نویسندگان، قراردادهای جدید را نمی‌توان صرفاً از نوع قراردادهای با سقف باز تلقی کرد، بلکه این قراردادها حد وسط میان قراردادهای با سق ثابت و سق باز هستند. بند الف ماده ۱۰ بیان داشته که از زمان رسیدن میدان یا مخزن به تولید اولیه و یا تولید اضافی، هزینه های مستقیم سرمایه ای، هزینه‌های غیرمستقیم و هزینه‌های تأمین مالی طبق دوره‌ی تعیین شده در قرارداد محاسبه، تقسیط و بازپرداخت می‌شود. به موجب بند ب ماده ۰۱ هزینه‌های بهره برداری و هزینه‌های غیرمستقیم دوره بهره برداری از شروع تولید اولیه به صورت جاری محاسبه و بازپرداخت می‌شود؛ بنابراین، برخلاف هزینه‌های مربوط به دوره اکتشاف و توسعه که به صورت مدت دار پرداخت می‌شوند، پرداخت هزینه‌های بهره برداری به صورت جاری بوده و با شروع عملیات تولید پرداخت نیز آغاز خواهد شد. هم



چنین پرداخت دستمزد مربوط به پیمانکار نیز از زمان تولید اولیه آغاز خواهد شد.

در قرارداد جدید نفتی ایران، مفهوم حق الزحمه (eeF noitarenumer) در قراردادهای بیع متقابل به دستمزد تغییر یافته و در واقع فرمول دستمزد به ازای هر بشکه (lerraB reP eeF) معرفی شده است. به موجب بند ع ماده ۱ تصویب نامه دستمزد عبارت است از رقمی که متناسب با هر بشکه نفت خام اضافه، هر بشکه میعانات گازی اضافی و یا هر هزار فوت مکعب استاندارد گاز طبیعی اضافی ناشی از عملیات طرف دوم قرارداد تعیین می‌شود. از طرفی، منظور از اضافی بودن این تولیدات در بند ف ماده ۱ مشخص شده است. به موجب این بند، در ارتباط با میدان یا مخزن کشف شده، میزان تولید محصول هیدروکربونی را حسب مورد نفت، گاز و یا میعانات گازی اضافی گویند در حالی که در ارتباط با میدان یا مخزن در حال تولید، نفت، گاز یا میعانات گازی مازاد بر خط پایه تخلیه بند غ ماده ۱ اضافی تلقی خواهد شد. سازوکار تعیین دستمزد در قرارداد آی پی سی، ازجمله نقاط مثبت این مدل قراردادی و در راستای تعریف یک بازی برد برد برای طرفین است. نخست اینکه، دستمزد بر مبنای تولید هر بشکه نفت اضافی است؛ بنابراین هرچه تولیدات میدان بیشتر باشد، پیمانکار نیز مستحق در یافت مبلغ بیشتری است. از این رو، وی ترغیب شده که با به کارگیری فناوری‌های نوین و پیشرفته بر میزان تولیدات میدان بیفزاید، زیرا در این صورت مستحق پاداش بیشتری است؛ بنابراین برخلاف قراردادهای بیع متقابل که در صورت تجاوز تولیدات از سقف خاصی، دریافتی پیمانکار تغییر نمی‌کرد و بهه عبارتی دچار عدم انعطاف ابزارهای مالی بود. در آی پی سی نظام مالی قرارداد با انعطاف بیشتری همراه بوده و هرچه تولید بیشتر باشد دستمزد پیمانکار نیز بیشتر است.

از این جهت، تعیین دستمزد به منزله ساز و کاری انگیزشی تلقی می‌شود. ثانیاً، از آنجایی که یکی از اصول حاکم بر این قرارداد تولید به شیوه صیانت شده است، تولید بیشتر، حسب فرض، به گونه‌ای صورت خواهد گرفت که مضر به حال میدان و موازین تولید صیانتی نباشد. سرانجام اینکه، در آی پی سی سقف هزینه‌های سرمایه‌ای باز است. از این رو، چنانچه قرار بود همانند قراردادهای بیع متقابل حق الزحمه بر مبنای درصدی از هزینه‌های سرمایه‌ای تعیین می‌شد، ریسک متورم کردن هزینه‌ها از سوی پیمانکار وجود داشت؛ اما در اینجا که سازوکار تعیین دستمزد بر مبنای تولیدات اضافی میدان است و نه درصدی از هزینه های سرمایه ای؛ در نتیجه، ریسک متورم کردن هزینه‌ها نیز از بین رفته و از این جهت بین اجزای متعدد نظام مالی قرارداد هماهنگی وجود دارد.

تغییرات کلی قراردادهای آی پی سی نسبت به بیع متقابل

دریافتی‌های پیمانکار در قراردادده ni hsaC همان چهار مورد هزینه‌ها است به علاوه meR. در قراردادهای بیع متقابل، به پیمانکار egrahc knaB به xepac , non

xepac تعلق میگرفت، ولی xepO تعلق نمی گرفت. در قراردادهای آی پی سی قرار شد moc به هزینه‌ها تعلق نگیرد، چون همزیستی پیمانکار طولانی مدت است و پیمانکار مدت زمان زیادی حضور دارد و امتیازهای متعددی برای او در نظر گرفته شده است در نتیجه egrahc knab هم در کار نیست، اما سرانجام شرکت ملی نفت تصمیم گرفت که moc را بپردازد، چون نگران این بود که پیمانکار پاداش بیشتری بخواهد. قانع کردن نهادهای نظارتی به پرداخت پاداش سخت است، ولی اینکه moc بپردازد و هزینه بدهد راحت‌تر است. در بیع متقابل mer داشتیم، ولی در قراردادهای آی پی سی، leprab rep eeF را در قرارداد دارند یعنی حق الزحمه در هر بشکه. در بیع متقابل ارتباط مستقیم بین هزینه‌های سرمایه‌ای و mer وجود داشت یعنی هرچه هزینه‌های سرمایه‌ای بیشتر، mer , cmp , egrahc knab بیشتر. قرارداد آی پی سی این ارتباط را قطع کرد، چون پیمانکارعلاقه داشت هزینه‌ها بالا برود و ارتباط بین تولید و حق الزحمه را برقرار کرد. هرچه تولید بیشتر، حق الزحمه در هر بشکه بیشتر می‌شود. تفاوت عمده بیع متقابل و آی پی سی همین بحث هزینه‌ها و تولید بود.

در بیع متقابل ریسک‌های پیمانکار عدم دسترسی به موضوع قرارداد یا بالا رفتن هزینه‌های سرمایه‌ای از سقف، یا افت قیمت نفت و افت تولید بود. از طرف دیگر تامین هزینه‌های عملیاتی و غیر سرمایه‌ای، چون میزان آن در زمان انعقاد قرارداد مشخص نیست از دیگر ریسک‌های پیمانکار بود. ولی در آی پی سی ریسک به حداقل رسید و در آن سقف وجود ندارد، چون پیش بینی شده است که برنامه و بودجه پیمانکار سالانه در CMJ به تصویب برسد و هزینه‌های انجام شده پس از کنترل شرکت نفت و تایید آن‌ها پرداخت شود. در قراردادهای قبل از انقلاب هم رویه همین‌طور بود و هزینه‌ها پرداخت می‌شد و در آی پی سی هم اگر هزینه‌ها تصویب شود و سپس کنترل شود که هزینه شده، پرداخت می‌شود. در خصوص نوسان بازار هم پیش بینی شده که اگر نوسان وجود داشته باشد شرکت نفت این مابه تفاوت را پرداخت می‌کند. دیگر اینکه اگر پیمانکار تعهدات را انجام دهد و مخزن تغییر رفتار دهد، این موضوع متوجه پیمانکار نیست. هزینه‌های غیر مستقیم و عملیاتی هم پرداخت می‌شود پس برای پیمانکاران به نسب قرارداد بیع متقابل جذاب‌تر است. ریسک کاهش قیمت نفت هم وجود ندارد. شرکت نفت به دنبال این بوده که کمپانی‌های خارجی را به پروژه‌های ریسکی ایران بیاورد و تعادل بین ریسک و پاداش برقرار کند یعنی هر چقدر ریسک بیشتر پاداش هم بیشتر باشد. اگر تعادل وجود نداشته باشد کمپانی‌های خارجی می‌آیند و می‌روند یا اصلاً ورود نمی‌کنند. هدف آی پی سی آوردن کمپانی‌های خارجی و کسب تجربه و تکنولوژی توسط شرکت‌های ایرانی بود.

نتیجه

قرارداد جدید نفتی ایران موسوم به آی پی سی نیز همچنان

گونه‌ای از قراردادهای خدمت بوده و تنها در برگیرنده برخی تعدیلات نسبت به بیع متقابل است. عمده این تغییرات عبارتند از: حضور طرف مقابل در دوره بهره برداری، طولانی شدن دوره قرارداد، یکپارچگی عملیات اکتشاف، توسعه و بهره برداری، حضور شریک ایرانی در کنار طرف خارجی به عنوان طرف مقابل شرکت ملی نفت ایران و هم چنین ساز و کار تعیین دستمزد. به نظر می‌رسد بیشتر این تغییرات، در راستای پاسخگویی به انتقاد های وارده بر قراردادهای بیع متقابل، در قرارداد جدید گنجانده شدند و تغییرات بنیادینی در ماهیت قرارداد ایجاد نکرده اند.

قرارداد آی پی سی صرفاً یکی از ثمرات نظم نوین نفتی ایران به شمار رفته و برداشتی حداقلی از این فضا صورت گرفته است. این در حالی است که امکان پرورش و برداشت دیگر ترتیبات قراردادی نیز موجود است. چنین امری، به ویژه در مورد قراردادهای مشارکت در تولید، قابل توجه است. با توجه در قراردادهای مشارکت در تولید مشخص می‌شود که تناقضی با اصول قانونی موجود ندارد و نباید صرفاً به دلیل برداشت سطحی از آن استفاده از الگوی مشارکت را منتفی دانست، سرانجام به دلیل برخی ویژگی‌ها از وضعیت مطلوبتری نسبت به قراردادهای خدماتی از نوع بیع متقابل و آی پی سی، در حوزه جذب سرمایه گذاری، تولید صیانتی، آموزش نیروی انسانی و به کارگیری دانش فنی به روز و پیشرفته برخوردار است.

پیشنهاد می‌شود وزارت نفت به جای استفاده از نظام قراردادی تک الگویی، نظام چند الگویی را برگزیده و شرایط مطلوب تری را جهت استفاده از ظرفیت و سرمایه‌های بخش خصوصی داخلی و خارجی فراهم آورد. به بیان دیگر، اینکه قانون گذار صرفاً به معرفی یک روش خاص جهت انعقاد قرارداد بسنده نکرده و بلکه به معرفی شروطی جهت انعقاد قرارداد پرداخته و از دیگر سو، پیش از این نیز تغییر نگرش‌هایی را نیز نسبت به مقوله سرمایه گذاری خارجی و حضور بخش خصوصی در اقتصاد پذیرفته، می‌تواند به عنوان بستری مناسب جهت طراحی چند مدل قراردادی و استفاده از هر کدام متناسب با شرایط ویژه یک میدان نفتی تلقی شود. در حوزه‌هایی مانند میادین مشترک، که موضوع رقابت با کشورهای همسایه بوده، طبیعت‌ها باید قراردادی را انتخاب کرد که بیشترین میزان جذب سرمایه گذاری خارجی و انتقال دانش فنی را به همراه داشته باشد. در شرایط فعلی نیز که وزارت نفت شرایط عمومی، ساختار و اصول حاکم بر آی پی سی را بیان کرده است و قصد آن وجود داشته که نسبت به قراردادهای بیع متقابل وضعیت مطلوبتری را ترسیم کند، می‌تواند با برخی تعدیلات به این مهم نائل آید. مهمترین مسئله در این زمینه که میتواند این قرارداد را به قراردادی همچون مشارکت در تولید تبدیل کند، بحث تخصیص نفت به عنوان بخشی از مطالبات پیمانکار در متن قرارداد و نه صرفاً به عنوان یک گزینه در اختیار شرکت ملی نفت است. البته هدف این مقاله اثبات برتری قرارداد مشارکت در تولید بر سایر قراردادهای نیست و راه حل پیش نهادی از استفاده از قراردادهای مختلف در کنار هم برای موقعیت‌های متفاوت است.

بررسی تحول مفهوم کلاسیک در عصر جهانی شدن

محمدمهدی خاموشی

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه تهران

می‌توان گفت که از دهه ۱۹۶۰ تغییرات مهمی در جهان ایجاد شد که واژه جهانی شدن ویژگی‌های این تغییرات و دگرگونی‌ها را به خوبی بیان می‌کند. واژه جهانی شدن فرآیندهایی را در بر می‌گیرد که در آن‌ها روابط اجتماعی در تمامی سطوح خرد و کلان خود از موقعیت جغرافیایی جدا شده و گویی انسان‌ها اگر چه در سراسر نقاط جهان پراکنده هستند، اما به صورت فرآیندهای در یک مکان واحد زندگی می‌کنند؛ لذا روابط اجتماعی که به معنای تعامل و تأثیرگذاری انسان‌ها بر یکدیگر است به صورت فرآیندهای بر مبنای وحدتی جهان شمول؛ هدایت و سازماندهی می‌شود؛ که بر همین اساس است که در عصر جهانی شدن موقعیت کشورها؛ به ویژه مرزبندی‌های بین آن‌ها کمرنگ شده و از بعضی جهات نقش کمتری را در زندگی ما ایفا می‌کند؛ لذا جهانی شدن فرآیند مستمری است که به واسطه آن جهان؛ از جهات گوناگون و با شدت در حال تبدیل شدن به سپهر اجتماعی بدون مرز است.

جهانی شدن ابعاد مختلف زندگی بشریت را تحت تأثیر قرار داده است که یکی از آن ابعاد امنیت بشریت و بازیگران عرصه بین المللی است؛ بر همین اساس این سوال اصلی مطرح می‌شود که جهانی شدن چه تغییراتی را در تفسیر سنتی و کلاسیک یا واقع گرایانه از امنیت ایجاد کرده است؟ که با بیان امنیت و تفسیر سنتی و واقع گرایانه از آن و بررسی فرآیند جهانی شدن و ابعاد آن در صدد پاسخ دادن به این سوال بر می‌آییم.

امنیت

تعاریف متفاوتی در رابطه با امنیت بیان شده است؛ تعریفی که فرهنگ لغات از امنیت ارائه کرده اند عبارت است از: در معرض خطر نبودن و محافظت شدن در برابر آن؛ رهایی از تردید؛ آزادی از اضطراب و بیمناکی و داشتن اطمینان و اعتماد مستند و موجه. این واژه به طور وسیع به مقولاتی مانند صلح؛ آزادی؛ سلامتی؛ اعتماد و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که در آن فرد یا گروهی از افراد احساس آزادی از نگرانی؛ ترس؛ خطر یا تهدیداتی که از داخل و خارج ناشی می‌شود را داشته باشند.

اگر بخواهیم این مفهوم را به طور سنتی تعریف نماییم به صورت منفی و سلبی تعریف می‌شود که عبارتند از: اتفاق نیافتادن حوادثی که ناخوشایند است و نبود چیزهای بد و نامطبوع که این یک تعریف سنتی و سلبی از امنیت است. اما امنیت مفهومی چند بعدی است که نمی‌توان آن را صرفاً بر اساس معنای سلبی آن تعریف نمود؛ و تعریف آن باید هر دو جنبه سلبی و ایجابی آن را در برگیرد؛ لذا تعریف جامعی که می‌توان در این رابطه بیان نمود عبارت است از اینکه یک بازیگر در شرایطی در امنیت به سر می‌برد که هم از تهدیدهای خارجی و آسیب‌های درونی که وجود دارد آزاد باشد و هم اینکه به طور هم زمان از امکانات و فرصت‌های لازم برای تأمین امنیت برخوردار باشد؛ که این امکانات و فرصت‌ها بیان گر جنبه ایجابی امنیت است.

در رابطه با امنیت باید بیان کرد که امنیت یک واژه و مفهوم نسبی است که نمی‌توان به صورت مطلق معنای آن را بیان نمود؛ در این پژوهش سعی شده است برخی از معانی امنیت

که مرتبط با موضوع پژوهشی این مقاله است مورد بررسی قرار بگیرد؛ بهترین روش در تعریف این مفهوم نسبی؛ معین کردن شاخص‌های آن است که به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت.

شاخص‌های مفهوم امنیت

برای مفهوم امنیت می‌توان هفت شاخص در نظر گرفت که عبارتند از:

۱) مرجع آن؛ بدین معنا که مرجع امنیت کیست؟ و چیست؟ و ایمنی و سلامت چه بازیگر یا موضوعی باید در آن تأمین شود
۲) شاخص دیگر مفهوم امنیت مقوله ارزش است؛ به معنای اینکه از چه ارزش‌هایی باید صیانت شود

۳) ایمنی و امنیت در چه سطح و درجه‌ای معنا پیدا می‌کند و یا به بیان دیگر میزان در چه سطحی باید قرار بگیرد

۴) از چه نوع تهدیدها و آسیب پذیری‌هایی باید جلوگیری شود

۵) ابزارها و سازکارهای که برای حفظ امنیت و برقراری آن ضروری است

۶) شاخص دیگر در مفهوم نسبی امنیت هزینه آن است به این معنی که به چه قیمتی امنیت مورد نظر قابل حصول است

۷) و آخرین شاخص تعیین محدوده زمانی تأمین امنیت است که به کوتاه مدت؛ میان مدت و بلند مدت تقسیم خواهد شد.

بر اساس این شاخص‌ها تعاریف متفاوتی از امنیت بیان شده است که نمی‌توان در رابطه با آن به تعریف مطلقى دست پیدا کرد چرا که این شاخص‌ها و ویژگی‌های آن‌ها در نظام‌های فکری و نظریه‌های مختلف؛ به صورت متفاوتی بیان شده است که این مسئله خود منجر به نسبی بودن تعریف امنیت و متغیر بودن آن شده است؛ یکی از این رویکردها نظریه واقع گرایی است که به تعریف مفهوم کلاسیک امنیت در چهارچوب آن می‌پردازیم.

مفهوم کلاسیک امنیت

مفهوم کلاسیک امنیت را باید بر اساس دیدگاه واقع گرایی مورد بررسی و شاخص‌های آن را بر همین اساس مد نظر قرار داد؛ لذا در ابتدا به بررسی نگاه کلاسیک به مفهوم امنیت پرداخته و سپس تغییرات آن را در عصر جهانی شدن مورد بررسی قرار می‌دهیم.

واقع گرایان بازیگران اصلی عرصه سیاست بین الملل را دولت‌ها دانسته و بر این باورند که سایر بازیگران مانند سازمان‌های بین المللی و شرکت‌های چند ملیتی در چهارچوب روابطی که میان دولت‌ها برقرار است عمل می‌کنند؛ آن‌ها میان سیاست داخلی و سیاست خارجی که در محیطی فاقد اقتدار مرکزی است تمایز قائل شده و معتقدند که به واسطه حقوق بین الملل و سازمان‌های بین المللی نمی‌توان به صلح دست پیدا کرد؛ بلکه برای رسیدن به صلح باید از موازنه قدرت و بازدارندگی بهره گرفت.

بر اساس همین دیدگاه به سایر بازیگران بین المللی است که واقع گرایان افزایش وابستگی متقابل میان واحدهای عرصه سیاست بین الملل را نپذیرفته و بیان می‌کنند که حتی اگر در جهان امروز افزایش وابستگی متقابل مورد پذیرش واقع شود؛ این افزایش نه تنها موجب گستردگی همکاری‌ها نخواهد شد بلکه تعارضات و امکان وقوع آن‌ها را در حوزه‌های موضوعی متفاوت افزایش خواهد داد.

بر اساس همین باور است که واقع گرایان اعتقادی به همنوایی

منافع کشورها و واحدهایی که در نظام بین الملل (دولت‌ها) نقش آفرینی می‌کنند ندارند و معتقدند که دولت‌ها همواره منافع ملی متضادی را دنبال می‌کنند که برخی از آن‌ها منجر به جنگ و نزاع می‌شوند.

به همین دلیل واقع گرایی امنیت و نا امنی را به تنها واحد اصلی نظام بین الملل یعنی دولت‌ها گره می‌زند که تحقق امنیت به معنای توان بقا و حفظ مرزهای سرزمینی یک دولت و عدم امنیت به معنای وجود تهدید برای بقای یک دولت است؛ و مرزهای امنیت را با مرزهای دولت‌ها که بازیگران اصلی عرصه بین المللی هستند پیوند می‌دهد.

واقع گرایان در رابطه با دگرگونی در نظام بین الملل؛ اعتقادی به انقلاب در عرصه سیاست بین الملل ندارند و بر اساس دیدگاه آن‌ها؛ دولت‌ها به هیچ اقتدار عالی‌ه‌ای پاسخگو نبوده و در صدد به حداکثر رساندن قدرت خود هستند و اصل خود یاری نتیجه همین استقلال سیاسی دولت‌ها در عرصه بین المللی است که دفاع از خود بارزترین تجلی نهاد خودیاری است.

بر اساس همین دیدگاه می‌توان دریافت که رئالیست‌ها امنیت را در رابطه با تنها بازیگر اصلی عرصه بین المللی یعنی دولت‌ها مطرح می‌کنند که بر همین اساس یکی از اصول محوری واقع گرایی که بقا است مطرح می‌شود.

با توجه به آنارشیک بودن نظام بین الملل که دیدگاه واقع گرایی بر آن تاکید دارد؛ در این نظام بین الملل قدرت و اصل خودیاری برای بقا مهم‌ترین متغیر محسوب می‌شود که هدف اصلی تمامی واحدها در عرصه بین المللی؛ حفظ بقا و امنیت خود با دستیابی؛ حفظ و افزایش این متغیر است؛ و از طرفی در نظام بین الملل قدرت هر بازیگری تهدیدی علیه بقا و امنیت دیگری بوده و راه حل دفع آن جلوگیری از قدرت یافتن سایرین یا افزایش قدرت خود به نحوی است که موازنه قوا بین واحدها حفظ شود.

لذا الگوهای رفتاری واحدها در صحنه آنارشیک نظام بین الملل برای حفظ بقا و امنیت خود تعارضی است؛ که در سه قالب معنا پیدا می‌کند؛ الگوی رفتاری واحدها یا در قالب تحمیل اراده بر دیگران است و یا آن‌ها بدنبال اصلاح سایرین برای حفظ خویش هستند و یا در اقدامات کنترلی آن‌ها تجلی پیدا می‌کند.

مورگنتا که یک نمونه واقع گرای کلاسیک است در رابطه با سرشت روابط بین الملل معتقد است که نظام بین الملل آنارشیک و فاقد اقتدار مرکزی است و جنگ یکی از ویژگی‌های مهم نظام بین الملل است که در این شرایط آنارشیک؛ توسل به زور توسط دولت‌ها مشروعیت می‌یابد.

برخی از واقع گرایان بر این باورند که تمامی دولت‌ها تمایل به تحت سلطه در آوردن جهان دارند و آنچه که مانع این اقدام آن‌ها می‌شود وسعت جهان و اقیانوس‌های عظیمی است که در آن وجود دارد؛ لذا با این وجود هدف اصلی آن‌ها؛ تبدیل شدن به یک قدرت برتر در منطقه خودشان و دستیابی به قدرت نظامی و اقتصادی برای مقابله با قدرت گرفتن واحدهای دیگر است.

لذا مفهوم کلاسیک امنیت به معنای تلاش دولت‌ها برای دستیابی؛ حفظ و افزایش قدرت و از بین بردن تهدیدهایی است که علیه بقای آن‌ها؛ منافع ملی شان و مرزهای سرزمینی آن‌ها وجود دارد. بر اساس این دیدگاه و با توجه به شاخص‌هایی که برای امنیت ذکر شد باید بیان کرد که بر اساس مفهوم کلاسیک امنیت؛ یگانه هدف مرجع امنیت و تنها

کارگزار و منبع امنیت ساز دولت است که به نوعی فلسفه وجودی آن تأمین امنیت انسان‌ها و شهروندانی است که در آن وجود دارند.

حال با توجه به دیدگاه واقع گرایی و مفهوم کلاسیک امنیت که در چهارچوب این دیدگاه بیان شد؛ جهانی شدن را مورد توجه قرار داده و تأثیرات آن را بر رویکرد واقع گرایانه به مفهوم امنیت بررسی می‌نماییم.

جهانی شدن

جهانی شدن مفهومی است که در نظام بین الملل به هنجارسازی جدیدی دست زده و به نوعی یک نگرش ساختاری را به وجود آورده است. به بیان دیگر جهانی شدن روندی است که در آن ارتباطات افزایش یافته است به نحوی که رخ دادن وقایعی در بخشی از جهان؛ نقاط دیگر را تحت تأثیر قرار داده و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد.

به بیان دیگر جهانی شدن فرآیندی است که وابستگی متقابل بین دولت‌ها و جوامع را در سراسر جهان گسترش داده و تشدید می‌کند؛ «گسترش» به معنای عدم محدودیت جغرافیایی و توسعه مبادلات و تعاملات بین بیشترین تعداد از دولت‌ها و جوامع است و «تشدید» عمق و ریشه‌ای بودن این مبادلات و تعاملات را می‌رساند.

جهانی شدن فرآیند طبیعی یا طرح برنامه ریزی؟

برخی میان جهانی شدن و جهانی سازی تمایز قائل شده و آن دو را متفاوت از یکدیگر دانسته اند؛ به بیان دیگر می‌توان گفت که به دو صورت به آن نگریسته می‌شود؛ که یکی دیدگاه پروژه‌ای بودن جهانی شدن است و دیدگاه دیگر آن را به صورت پروسه مورد بررسی قرار می‌دهد که به بیان تفاوت این دو دیدگاه می‌پردازیم.

واژه noitazilabolG را به ((جهانی کردن یا جهانی سازی)) و به ((جهانی شدن))معنی کرده اند. جهانی شدن این پیام را به خواننده منتقل می‌کند که جهانی شدن پدیده‌ای ملموس و گریزناپذیر است که هر جامعه‌ای اگر خواهان رفاه شهروندان است چاره‌ای جزسازگاری با آن ندارد و جهانی سازی به این موضوع اشاره دارد که جهانی شدن طرحی است که توسط کشورهای ثروتمند و قدرتمند دنیا به منظور ادامه سلطه اقتصادی؛ سیاسی؛ نظامی و فرهنگی بر دیگر کشورها تدوین شده است.

جهانی شدن فرآیندی اجتماعی است که قید و بند جغرافیایی را بر روابط سست می‌کند و یک نوع تحول جغرافیای اجتماعی است که به محو مرزهای جغرافیایی منجر نمی‌شود بلکه مرز و بی مرزی با ارتباط پیچیده‌ای با یکدیگر همزیستی دارند که این پدیده حاصل عواملی از جمله؛ تحولات فناوری؛ اطلاعات و ارتباطات بوده است. اما جهانی سازی نوعی لیبرالیسم جدید جهانی است که توسط ایالات متحده و بنگاه‌هایی مانند صندوق بین المللی پول و سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی حمایت می‌شود.

ابعاد جهانی شدن

تعاریف متفاوتی از جهانی شدن و ابعاد آن وجود دارد؛ برخی آن را در رابطه با جهان شمولی مورد بررسی قرار داده اند و اینگونه بیان کرده اند که هرگاه جهانی شمولی در عمیق‌ترین سطح خودش رخ دهد ما شاهد جهانی شدن هستیم؛ جهان شمولی دارای ابعادی است که عبارتند از:

- جهان شمولی اقتصادی:جهان شمولی اقتصادی پدیده‌ای است که متضمن جریان از راه دور کالا؛ خدمات و سرمایه است.
- جهان شمولی نظامی: به این صورت که شبکه‌ای از وابستگی متقابل میان نیروهای نظامی واحدها و تهدیدات شکل می‌گیرد که خود بیان گر جهانی شدن تهدیدات است و اگر واحدی برای مبارزه با آن همکاری نکند علیه آن اجماع صورت می‌گیرد.

- جهان شمولی محیطی: به معنای انتقال از راه دور مواد در فضا و اقیانوس و از طرفی وجود مواد بیولوژیکی که سلامت بشریت را مورد تهدید قرار می‌دهد.
- جهان شمولی فرهنگی و اجتماعی: این بعد از جهان شمولی جنبش عقاید؛ اطلاعات و تصورات مردم را در برمی گیرد که به نوعی از جهان شمولی اقتصادی و نظامی تبعیت کرده و تحت تأثیر آن قرار دارد.

به نوعی این ابعاد جهان شمولی هرگاه در گسترده‌ترین سطح خود رخ دهد ما شاهد جهانی شدن خواهیم بود؛ و باید بیان کرد که لزوما در تمامی ابعاد آن به صورت همزمان به وقوع نمی‌پیوندد.

نگاه دیگری که می‌توان به ابعاد جهانی شدن داشت عبارتند از:
۱) سیاسی: به معنای کمرنگ شدن حاکمیت دولت‌ها و گسترش نفوذ سازمان‌های بین المللی و شرکت‌های چند ملیتی
۲) اجتماعی: بهبود بهداشت جهانی و مباحث مربوط به فقر
۳) فرهنگی: توسعه فرهنگ جهانی و ادغام فرهنگ‌های محلی و منطقه‌ای در آن
۴) اقتصادی: بین المللی شدن تجارت و بازرگانی؛ حاکمیت اقتصاد لیبرال و سیستم بازار آزاد و ادغام اقتصادهای مختلف در یکدیگر
۵) مسائل زیست محیطی.

به طور کلی جهانی شدن پدیده‌ای است که تنها به یک بخش محدود نشده و به صورت گسترده در تمامی بخش‌ها رخ خواهد داد؛ اگر چه ممکن است در تمامی ابعاد به صورت همزمان رخ ندهد، اما نمی‌توان آن را محدود به یک بخش دانست و بر همین اساس است که با وقوع جهانی شدن در هر کدام از ابعادی که ذکر شد؛ شاهد چند بعدی شدن و گسترده شدن آن بخش به صورت جهانی خواهیم بود.

جهانی شدن و مفهوم کلاسیک امنیت

جهانی شدن ناظر بر شکل گیری شبکه‌ای از ارتباطات و تعاملات درهم تنیده در سطح جهانی است که متضمن توسعه؛ تمیق؛ تشدید و تسریع روابط و مناسبات اقتصادی؛ اجتماعی؛ فرهنگی و حتی سیاسی در میان مرزهای ملی در گستره جهانی است. باید توجه نمود که بررسی پدیده‌های جهانی و یا جهانی شدن تنها مستلزم تمرکز بر اموری که از لحاظ مقیاس در گستره جهانی قرار می‌گیرد نیست بلکه تمرکز بر رویه‌های محلی مرتبط با پویایی‌های جهانی را نیز در بر می‌گیرد و همچنین ضرورت توجه به روابط برون مرزی افقی که بین مکان‌های گوناگون صورت می‌گیرد را شامل می‌شود. جهانی شدن و گسترش اقتصاد و بازار آزاد؛ وابستگی متقابل کشورها و مناطق مختلف را به همراه داشته است به نحوی که هیچ کشوری به تنهایی و بدون پیوند با اقتصاد جهانی و تعامل با آن قادر به مدیریت و کارآمد کردن اقتصاد ملی خود نیست.

مسیر جهانی شدن از نظر هابرماس با تمامی ابهام‌هایی که دارد از یک جهت به طور کامل روشن است و آن اینکه جهانی شدن منادی پایان دوره سلطه جهانی دولت ـ ملت به

مثابه الگوی اصلی سامان سیاسی است؛ و این پدیده؛ نظام دولت - ملت را بیش از پیش از بنیان‌های قدرت حاکمیت خود؛ مانند حفظ آرامش و امنیت داخلی؛ حفاظت از مرزهای خارجی و تأمین شرايطی که در آن با سیاست‌گذاری‌هایی تعادل بازار حفظ می‌شود محروم می‌نماید و جهانی شدن با تضعیف تمامی ظرفیت‌های دولت - ملت کل معنای آن را به چالش می‌کشد. به بیان دیگر جهانی شدن با از بین بردن مرزبندی‌هایی که دیدگاه واقع‌گرایي به آن معتقد است؛ هدف اصلی دولت‌ها که تأمین بقا و امنیت و حفاظت از مرزهای خود در برابر تهدیدات است را به چالش کشیده و وظایف دولت‌ها را در این زمینه در سطح جهانی مطرح می‌کند.

چند محرک عمیق در بطن جهانی شدن وجود دارد که به آن سرعت می‌بخشد؛ این محرک‌ها عبارتند از: زیرساخت در حال دگرگونی ارتباطات جهانی که خود در پیوند با انقلاب فن آوری اطلاعات است؛ توسعه بازارهای جهانی کالا و خدمات مرتبط با توزیع اطلاعات جهانی؛ تقسیم کار نوین ایجاد شده در جهان توسط شرکت‌های چند ملیتی؛ پایان جنگ سرد و گسترش ارزش‌های دموکراتیک و مصرفی در بسیاری از مناطق دنیا؛ رشد مهاجرت و جابه‌جایی مردم با توجه به تغییراتی که در الگوهای تقاضاهای اقتصادی به وجود آمده است و در نهایت می‌توان تخریب محیط زیست را ذکر نمود.

این محرک‌ها که همگی فرآیندهایی سازمان یافته هستند شبکه‌ای را ایجاد نموده که در آن نوعی بهم پیوستگی جهانی به وجود آمده است که دیگر نمی‌توان در این شبکه متداخل و با این پیوستگی جهانی که در آن رخ داده است؛ جوامع سیاسی را جدای از یکدیگر تلقی کرد.

به نوعی می‌توان گفت مهم‌ترین شاخص جهانی شدن عبارت است از جهانی شدن سیاست‌های ملی و سازوکارهای تصمیم‌گیری که در صلاحیت و نظارت دولت‌ها و بخش خصوصی آن‌ها بود؛ اما در حال حاضر و در عصر جهانی شدن تحت تأثیر و نفوذ روندها و نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی و بازیگرانی قرار گرفته است که تحت حاکمیت دولت واحدی نیستند که این امر خود منجر به تضعیف حاکمیت ملی و توانایی آن‌ها در اتخاذ سیاست‌های مستقل شده است. این پدیده باعث شده است که دولت‌ها با بازیگران و مسائلی روبرو شوند که تحت نظارت آن‌ها نبوده و جنبه بین‌المللی پیدا کرده است؛ بر همین اساس است که بحران‌ها و تهدیدهایی که در این فضا به وجود می‌آید جنبه ملی نداشته و دولت‌ها نمی‌توانند با سیاست‌گذاری‌های مستقل خود با آن مقابله کرده و از خود در برابر آن‌ها دفاع نمایند چراکه مقابله با آن‌ها به دلیل وسعت و شبکه‌ای بودن آن‌ها نیازمند همکاری گسترده در سطح جهانی است.

«جیمز روزنا» در بیان این مطلب ۶ موضوع کلی را به عنوان تهدیداتی بین‌المللی که در عصر جهانی شدن وجود دارند مطرح می‌کند و بیان می‌کند که این تهدیدات در عصر جهانی شدن در برابر نظام‌های سیاسی قرار دارند که تهدیدات ذکر شده عبارتند از: تروریسم؛ قاچاق مواد مخدر؛ آلودگی‌های زیست محیطی؛ بحران‌های ارزی و اقتصادی؛ ایدز و مسئله پناهندگان.

با توجه به تهدیداتی که «روزنا» ذکر کرده می‌توان دریافت که مقابله با آن‌ها در سطح ملی و توسط یک دولت و با اتخاذ سیاست‌های مستقل امکان‌پذیر نخواهد بود چرا که بر اساس منطق دیدگاه واقع‌گرایي به مقوله امنیت و تهدید؛

دیگر این دو مقوله تک بعدی نبوده و نمی‌توان تأمین امنیت و دفع تهدید را با سیاست‌گذاری‌های ملی محقق نمود. در عصر جهانی شدن تهدیدات دولت محور نبوده و ویژگی‌های فراملی پیدا کرده‌اند؛ و از طرفی تمرکز بر تهدیدات نظامی که قبلاً مورد توجه واحدهای اصلی نظام بین‌الملل یعنی دولت‌ها بود کم‌رنگ‌تر شده‌اند و به بیان دیگر تهدیدات حالت گسترده و چندجانبه به خود گرفته‌اند؛ به نحوی که مقابله با آن‌ها بدون همکاری میان کشورها و سازمان‌های متعدد و تنها با تکیه بر توان داخلی و امکانات نظامی میسر نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

رویکرد رئالیستی دولت‌ها را مهمترین و تنها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل می‌داند؛ و با آنارشیست‌دانش عرصه بین‌المللی میان سیاست داخلی و خارجی تفکیک قائل می‌شود؛ این نظریه بر این باور است که عرصه بین‌المللی فاقد اقتدار مرکزی است و در این عرصه تمامی دولت‌ها تنها بدنبال کسب و حفظ و افزایش قدرت خود هستند؛ چرا که الگوی عملکرد واحدها در نظام بین‌الملل بر اساس منافع ملی آن‌ها است و منافع ملی؛ دولت‌ها را بر آن می‌دارد که در راستای اهداف اصلی خود یعنی بقا و حفظ امنیت گام بردارند؛ رویکرد واقع‌گرایي با نگاه تقلیل‌گرایانه نظام بین‌الملل را بر اساس واحدهای مجزا از یکدیگر که دارای سیاست‌گذاری مستقل هستند تصور می‌نماید و تنها دولت‌ها را نقش‌آفرین اصلی در عرصه بین‌المللی می‌داند و امنیت را بر اساس بقا تعریف می‌نماید؛ از منظر این دیدگاه امنیت بر اساس توان یک دولت در کسب قدرت و حفظ بقا و تمامیت سرزمینی و کسب منافع ملی تعریف می‌شود که دولت‌ها به طور مستقل و جدای از یکدیگر در صدد تأمین آن هستند؛ اما با انقلاب فن آوری اطلاعات و گسترش ارتباطات و ظهور بازیگرانی همچون شرکت‌های چند ملیتی و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و از طرفی گسترده‌گی اقتصاد بازار آزاد؛ دولت‌ها و ملت‌ها و دیگر بازیگران عرصه بین‌المللی به صورت در هم تنیده‌ای به یکدیگر گره خورده که این پدیده وابستگی متقابل پیچیده‌ای را به وجود آورده است به نحوی که حاکمیت یگانه دولت‌ها کم‌رنگ شده و سیاست‌گذاری‌های مستقل آن‌ها برای کسب امنیت و بر طرف کردن تهدیدات و مسائلی که به وجود می‌آید اثربخشی خود را از دست داده است؛ در عصر جهانی شدن؛ دولت‌ها بدون همکاری با دیگر بازیگران و تنها با اتکا به توان خود قادر به تأمین امنیت و دفع تهدید نخواهند بود چرا که تهدید و امنیت در این عصر چند بعدی شده و جنبه فراملی پیدا کرده است و بر خلاف رویکرد کلاسیک به مفهوم امنیت؛ آنچه که امنیت دولت‌ها را تهدید می‌کند صرفاً خارج از مرزهای آن‌ها نبوده بلکه بحران‌های عصر جهانی شدن فراملی بوده و از داخل و خارج موجودیت دولت‌ها را تهدید می‌نماید؛ لذا جهانی شدن با توجه به شاخص‌های ذکر شده برای امنیت؛ مرجع امنیت را که بر اساس رویکرد واقع‌گرایي دولت‌ها هستند به چالش کشیده و مرجع امنیت را در سطح بسیار گسترده تری که حتی فرد انسانی را در برمی‌گیرد مطرح می‌نماید و در رابطه با کسب امنیت نیز این مقوله را از سیطره دولت خارج نموده و دسترسی به آن را در گستره بین‌المللی و با همکاری تمامی واحدهای نقش‌آفرین در نظام بین‌الملل ترسیم می‌نماید.

سپیده معصومه حسینی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس تهران

رشد اقتصادی فرایند پیچیده‌ای است که عوامل مختلفی بر آن اثرگذار است. مطالعات گذشته به طور گسترده‌ای در چارچوب مدل‌های رشد نئوکالسیک و رشد درون‌زا به بررسی عوامل مختلف بر انباشت سرمایه و نیروی کار در جهت اثرگذار بر رشد اقتصادی می‌پردازند. این مدل‌ها عموماً رسیدن به رشد اقتصادی تأکید می‌کنند. ناهمگونی مدل‌های رشد اقتصادی نشان می‌دهد که عوامل مؤثر بر رشد نه تنها شامل منابع رشد مانند سرمایه‌گذاری و نیروی انسانی هستند بلکه نهادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز در رسیدن به رشد اقتصادی بالاتر مؤثرند؛ بنابراین یکی از مسائل قابل بررسی در حوزه رشد و افزایش تولید سرانه، تفاوت در بستر سیاسی فعالیت‌های اقتصادی جامعه است که در بیشتر مطالعات مورد توجه قرار نگرفته است.

به دلیل وجود نهادهای مدرن و سنتی در ایران، رابطه اقتصاد و سیاست در ایران بویژه بعد از انقلاب، به حدی از پیچیدگی رسیده است که صرفاً با الگوهای تک‌علیتی مثل الگوی دولت «رانتیر» یا استبداد نفتی، قابل تبیین نیست. در ایران به دلیل وجود منابع نفت و گاز و درآمد حاصل از آنها، با ساختار اقتصادی خاصی مواجه هستیم که به آن بیماری هلندی گفته می‌شود. اما نکته مهم‌تر، نتایج سیاسی وجود چنین رانتی در ساختار مالی دولت است که آن را به یک دولت «رانتیر» نزدیک می‌کند.

ولی نکته جالب اینجا است که دولت در ایران یک دولت رانتیر خالص نیست. مجموعه این شرایط و ویژگی‌ها باعث می‌شود دولت در مواجهه با یک بحران اقتصادی، نتواند عقلانیت لازم را از خود نشان دهد و بین الزامات مختلف تولید (عقلانیت اقتصادی) و توزیع (مشروعیت سیاسی) که بعضاً در تعارض با یکدیگرند، آشتی برقرار کند؛ لذا اغلب شاهد این هستیم که بعد از یک دوره



راهبردهای اقتصادسیاسی برای نجات معیشت مردم ایران

از سیاست‌های محتاتانه و محافظه‌کارانه در حوزه اقتصاد، دولت‌ها در دام سیاست‌های اقتصاد کلان از نوع توده‌گرایانه گرفتار می‌شوند. در چنین شرایطی توصیه‌های معمول علم اقتصاد از جمله قاعده‌گذاری‌های پولی و مالی از حل این مسئله قاصر است؛ لذا بحران‌های اقتصادی راه حل عملی نمی‌یابند بلکه انباشته و تعمیق می‌شوند. تبیین این مسئله در چارچوب یک راهبرد اقتصاد سیاسی برای نجات معیشت مردم ایران ضروری به نظر می‌رسد.

تعریف ثبات سیاسی

مطالعات جدید در حوزه ثبات سیاسی پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد و تا به امروز کم و بیش ادامه یافته است. با توجه به نظریات سیاسی ماکس وبر، ثبات سیاسی به مشروعیت دولت به استفاده از قوای فیزیکی وابسته است. اگر دولت نتواند خدمات اساسی مانند امنیت، غذا و مسکن را برای مردم فراهم کند، این عوامل می‌تواند منجر به کاهش قدرت اجرای قوانین و در نتیجه بی‌ثباتی سیاسی شود. در کتاب انسان سیاسی، مبنای اجتماعی سیاست نظام‌هایی را که حکومت دموکراتیک مستمر داشتند، یا در طول سال‌های معینی از حکومت پایدار برخوردار بودند، با ثبات و نظام‌های نوسان بین دو حالت را بی‌ثبات معرفی می‌کند. در کشورهای جهان سوم که از لحاظ ثبات و بی‌ثباتی سیاسی وضعیتی خاص و متفاوت با جوامع غربی دارند، در بیشتر اوقات، ثبات سیاسی مترادف با امنیت ملی در نظر گرفته می‌شود. با این رویکرد، می‌توان مواردی را به‌عنوان نمونه‌هایی از شاخص بی‌ثباتی سیاسی تلقی کرد.

این موارد عبارتند از میزان زیاد خشونت سیاسی، تحولات عمده جاری در ساختارهای نهادهای سیاسی، استفاده آشکار از زور توسط حکومت در حیات سیاسی داخلی، درگیری‌های عمده سیاسی بر سر نوع ایدئولوژی که کشور باید براساس آن اداره و سازماندهی شود، فقدان هویت ملی منسجم یا حضور هویت‌های ملی رقیب در یک کشور واحد. موارد فوق ممکن است در دو حالت خفکان سیاسی ناشی از حکومت‌های

خودکامه یا تک‌حزبی و تشتت سیاسی ناشی از گروه‌گرایی سیاسی شدید مشاهده شود. در نتیجه با تعاریف فوق، بی‌ثباتی سیاسی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، نظام سیاسی موجود با چالش یا بحران مواجه می‌شود و احتمال تغییرات سیاسی افزایش می‌یابد. در چنین وضعیتی معمولاً کارآمدی دستگاه‌های حکومتی کاهش می‌یابد، فعالیت اقتصادی مختل می‌شود، احتمال خشونت سیاسی بالا می‌رود، واگرایی‌های داخلی و مداخلات خارجی افزایش می‌یابد، امنیت روانی و اجتماعی تضعیف می‌شود و زمینه برای دگرگونی‌های غیرمترقبه فراهم می‌شود.

رابطه بین ثبات سیاسی و رشد اقتصادی

بررسی‌ها نشان می‌دهد که همواره بین ثبات سیاسی و عملکرد اقتصاد یک رابطه دو سویه وجود دارد. از یکسو، عوامل اقتصادی مانند نابرابری در توزیع درآمد و ثروت، افزایش نرخ بیکاری، افزایش نرخ تورم و کاهش نرخ رشد اقتصادی بر ثبات سیاسی در کشورها اثرگذار است. نقطه آغاز بی‌ثباتی سیاسی، تقاضا برای تغییرات سیاسی است. این تقاضا از دو جنبه قابل بررسی است. از منظر نخست نیاز به تغییرات از ساختار داخلی حاکمیت سیاسی آغاز می‌شود که می‌تواند عوامل متعددی همچون به‌وجود آمدن اختلاف و کشمکش میان سیاست‌گذاران باشد. از منظر دوم، احساس نیاز به اعمال تغییرات از خارج سیستم به ساختار سیاسی تحمیل می‌شود. اغلب منشا این تقاضا می‌تواند افزایش سطح آگاهی مردم، نارضایتی از نظام سیاسی، فشار اقتصادی و فشار گروه‌های اپوزیسیون باشد.

هگارد و کافمن بیان می‌کنند که اغلب گذار به دموکراسی در آمریکای لاتین در جریان بحران‌های اقتصادی اتفاق افتاده است. براساس استدلال گوپتا و همکاران در سال ۱۹۹۸، رسیدن به رشد اقتصادی مناسب وابسته به شرایط اجتماعی-اقتصادی و توانایی رژیم برای حفظ ثبات سیاسی کشور است. رژیم‌های سیاسی می‌توانند از طریق مشروعیت سیاسی یا از طریق اجبار به ثبات سیاسی برسند. برخورد حکومت از طریق مشروعیت سیاسی باعث برقراری دموکراسی می‌شود و روند رشد اقتصادی را تسریع می‌کند. از سوی دیگر، مقاومت حکومت در برابر تغییرات سیاسی می‌تواند منجر به بی‌ثباتی سیاسی کشور شود و روند نرخ رشد اقتصادی را آرام یا متوقف کند.

بی‌ثباتی سیاسی و وجود ریسک در کشور می‌تواند بر انتظارات ذهنی افراد جامعه اثرگذار باشد. این انتظارات قادر است سرمایه‌گذاران را برای شرکت در فعالیت‌های تولیدی با تردید مواجه کند و سرمایه‌گذاری خصوصی را کاهش دهد. یکی از کانال‌های مهم اثرگذاری بر سرمایه‌گذاری حقوق مالکیت و قراردادهاست که در نتیجه بی‌ثباتی متزلزل می‌شود. نورث، استدلال می‌کند که حقوق مالکیت و قراردادها بر انگیزه سرمایه‌گذاری در کشورها اثرگذار است. اجرای ضعیف حقوق مالکیت می‌تواند شکافی بین تولید نهایی سرمایه و نرخ بازده مورد انتظار سرمایه‌گذاری ایجاد کند. همچنین بی‌ثباتی سیاسی که احتمال شرکت افراد فرصت‌طلب در فعالیت‌های واسطه‌گری و غیرمولد را افزایش می‌دهد، منجر به کاهش ارزش پول ملی می‌شود و افزایش قیمت‌ها و تزلزل ذخایر بانک مرکزی را به‌دنبال دارد.

انتظارات ذهنی افراد جامعه به‌دلیل عدم ثبات سیاسی از طریق اعتصابات نیروی کار و عدم اطمینان شغلی بر بازار

نیروی کار نیز اثرگذار است و از راه کاهش بهره‌وری و در ادامه آن کاهش درآمد منجر به کاهش سرمایه‌گذاری می‌شود. از سوی دیگر، بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند تغییرات قابل توجهی را بر هزینه‌های عمومی دولت در قالب هزینه‌های امنیتی، نظامی و انتظامی ایجاد کند. به عبارت دیگر، بی‌ثباتی سیاسی قادر است بر رفتار مالی دولت تاثیر بگذارد، اولویت‌های سیاسی را جایگزین اولویت‌های اقتصادی کند و از این طریق کسری بودجه را افزایش و رشد اقتصادی را کاهش دهد؛ بنابراین از مطالب بالا چنین استدلال می‌شود که ثبات و بی‌ثباتی سیاسی از طریق کانال‌های مختلفی می‌تواند بر رشد اقتصادی کشور اثر گذار باشد. ثبات سیاسی با فراهم آوردن محیط قابل اطمینان، شرایط مناسبی را برای جذب سرمایه‌گذاری فراهم می‌کند. همچنین با افزایش اعتماد به محیط کسب‌وکار بهره‌وری نیروی کار را افزایش می‌دهد و از این طریق منجر به افزایش رشد اقتصادی می‌شود. از سوی دیگر، افزایش ثبات سیاسی باعث کارآمدتر شدن هزینه‌های دولت خواهد شد. در شرایط ثبات سیاسی دولت‌ها عموماً منابع خود را صرف ارتقای زیرساخت‌ها، بهبود نظام آموزشی و ارتقای سلامت در جامعه می‌کنند. این نتیجه نشان می‌دهد که افزایش ثبات سیاسی برای رسیدن به رشد اقتصادی پایدار در کشور لازم است. بررسی ادبیات تحقیق در این پژوهش نشان می‌دهد که تئوری رشد اقتصاد سیاسی جدید توجه ویژه‌ای به ثبات سیاسی به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده در رسیدن به رشد اقتصادی داشته‌اند. با این حال شواهدی وجود دارد که در آن برخی کشورها در شرایط بی‌ثباتی سیاسی نیز رشد سریع و بلندمدت را تجربه کرده‌اند.

مروری بر مطالعات گذشته بی ثباتی سیاسی

مروری بر منابع و مآخذ موجود نشان می‌دهد تاکنون سه جریان در مطالعات توسعه سیاسی شکل گرفته اند. نخستین جریان، نظریه‌های کلاسیک توسعه‌گرایی است. این جریان درصدد تنظیم و صورت‌بندی نظریه‌های توضیحی عام و جهانشمول است و از ایده‌ها و اندیشه‌های جامعه‌شناسی قرن نوزدهم الهام می‌گیرد. باید گفت رهنمون القایی علم اقتصاد در تکوین دیدگاه توسعه‌گرایی در علم سیاست، نقش قاطع داشت. از چهره‌های شاخص این جریان می‌توان لیپست، دال، دویچ، لرنر، شیلز، آلموند، کلمن، پای، وربا و ارگانسکی را ذکر کرد.

دومین جریان در مطالعات توسعه سیاسی در پی بازسازی جامعه‌شناسی (یا سیاست‌شناسی) از طریق وداع با نظریه‌های کلان و روی آوردن به نمونه‌های صوری است که به گونه‌ای انتزاعی فقط به دنبال یافتن وجوه مشترک تمامی روندهای نوسازی سیاسی است.

از چهرهای شاخص این جریان، بزرگانی، چون هانتینگتون، اپتر، بندیکس، رکان و آیزنشتاد قابل ذکرند. بالاخره، سومین جریان در پی آن است تا با رجوع به تاریخ، به توضیحی جامع و منحصر به فرد از توسعه سیاسی هر جامعه دست پیدا کنداز جمله متفکران منسوب به این جریان فکری، کسانی، چون والرشتاین، آندرسون، برینگتون مور، تیلی و اسکاچپول را می‌توان نام برد.

از این سه جریان نظری در مطالعات توسعه سیاسی، اولین جریان که خود را در مقابل انتقادات فزاینده‌ای می‌یابد، دیگر الهام بخش کارهای زیادی نیست. امروزه اساس تحقیقات،

بیشتر برپایهٔ دو جریان دیگر، یعنی توسل به نمونه‌های جامعه‌شناختی رسمی و توسل به تحلیل تاریخی استوار است. نظریه‌های این دو جریان قابل توجه اند و جنبه‌های مختلف موضوع را نشان می‌دهند و در کنار یکدیگر برای رسیدن به درک کلی توسعه سیاسی مفیدند. مروری بر ادبیات توسعه سیاسی ایران نشان می‌دهد که بخش اعظم مطالعات تجربی صورت گرفته توسط پژوهندگان ایرانی و غیرایرانی، عموماً، پیرامون مقوله عام توسعه و توسعه نیافتگی ایران است و فقط بخشی از این کارها مشخصاً به مقوله خاص توسعه سیاسی ایران پرداخته اند. اما از آنجا که توسعه سیاسی، وجهی از وجوه چندگانه توسعه ملی است، از این رو، مجموعه این نوع مطالعات، به نحو مستقیم یا غیرمستقیم به امر توسعه سیاسی ایران نیز ربط می‌یابند و آن را پوشش می‌دهند. از جمله کسانی که در خصوص توسعه و توسعه سیاسی ایران کوشیده و تحقیقاتی را به ثمر رسانده اند، می‌توان به نام هایی، چون سوداگر (۱۳۵۷)، اشرف (۱۳۵۹ و ۱۹۷۰)، آبراهامیان (۱۳۷۹)، کدی (۱۳۶۹)، امیراحمدی (۱۳۸۱)، میلانی (۱۳۸۱)، بشیریبه (۱۳۸۰)، کاتوزیان (۱۳۷۲)، فوران (۱۳۷۸)، اسکاچپول (۱۹۹۴)، کمالی (۱۳۸۱)، ارجمند (۱۹۹۵)، عظیمی (۱۳۷۲)، حاجی یوسفی (۱۳۷۸) و دیگران اشاره کرد. بعضی از این افراد، تحلیل‌های خاصی را در خصوص مسئله توسعه و توسعه سیاسی ایران ارائه داده اند که به درستی می‌توان تحلیلشان را نمونه بارز تحلیل‌هایی دانست که مولدر آن‌ها را «نظریه‌های عوامل» می‌نامد. این نوع تحلیل‌ها در پی کشف و توصیف هرگونه تفاوت میان جوامع است و کمتر به تحلیل پیامدهای عوامل مختلف در قالب یک نظریه عام می‌پردازد کسانی که در این دسته قرار می‌گیرند، عموماً در تحلیل خود، عوامل را بدون اینکه در یک چارچوب نظری قرار دهند، طرح می‌کنند و حتی به تعارضات میان آن‌ها توجهی ندارند. نگاهی گذرا به آراء و اندیشه‌های صاحب نظران حوزهٔ توسعه سیاسی- که تعدادی از آن‌ها را در بالا نام بردیم- به روشنی معلوم می‌سازد که مجموعه عوامل و متغیرهای مورد اشاره آنان را (به ویژه در خصوص جوامع نفت خیز خاورمیانه) می‌توان در قالب چند مقوله مهم، ادغام و طبقه بندی کرد که اساسی‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- ترکیب و آرایش نیروهای اجتماعی (جامعه مدنی). ۲- تمرکز و اتکاء انحصاری دولت بر منبع نفت (دولت تحصیلدار). ذیلاً هریک از این عوامل دوگانه را مورد مذاقه بیشتر قرار می‌دهیم تا درک روشن تری از فضای مفهومی تک تک آن‌ها و ربط و پیوند ارگانیک میان آن‌ها و توسعه سیاسی داشته باشیم. یکی از نمونه‌های معتبر تحلیل جامعه‌شناختی رابطهٔ میان نیروهای اجتماعی (جامعهٔ مدنی) و نوسازی سیاسی، تحلیل برینگتون مور است. مور، نظریهٔ خاصی را عرضه می‌کند که به وضوح با سنت جامعه‌شناسی وابستگی و دیدگاه‌های خطی توسعه، تباین دارد. وی بر عوامل داخلی جوامع، در فرآیند توسعهٔ سیاسی و نوسازی تأکید می‌گذارد و اشکال گوناگون ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را مورد کاوش قرار می‌دهد.

مور با احتیاط از سه شیوه مهم توسعه و نوسازی سیاسی نام می‌برد (دموکراسی غربی، فاشیسم و کمونیسم) که هر کدام به روش متفاوت، متضمن گذار به وضعیت اجتماعی و سیاسی نوین هستند. وی این تمایز را بر پایهٔ بازتاب نیروهای اجتماعی و نوع رابطه آن‌ها با یکدیگر و دولت تحلیل می‌کند (مور، ۱۳۶۹)

مور در مطالعات خود نشان می‌دهد که توسعه، یک روند هموار و ساده نیست؛ بلکه سرشار از تضادها، چالش‌ها و انقلابات می‌باشد. او هم اهمیت و هم ویژگی تاریخ را نشان می‌دهد و ضربه‌ای بر فرهنگ‌گرایی، توسعه تک خطی و یا هر نظریه‌ای که روند تاریخی طبقات اجتماعی و نیروهای جامعه مدنی را نادیده انگارد، وارد می‌سازد. بدین سان در تمامی تحلیل‌های مور با سازه واحدی برمی‌خوریم که «توسعه سیاسی را بر پایه ساختار طبقاتی جامعه در زمان ورود به دوره مشارکت سیاسی مورد توجه قرار می‌دهد و سپس نوع انقلابی را که از این ساختار حاصل می‌شود (انقلاب بورژوازی، انقلاب از بالا و انقلاب دهقانی) و بالاخره طبیعت رژیم سیاسی که انعکاسی از این بحران انقلابی است (دموکراسی غربی، فاشیسم و کمونیسم) در نظر می‌آورد.»

یکی دیگر از نظریه پردازان حوزه جامعه مدنی، نیرا چاندوک است. وی در آغاز کتاب خود این سؤال کلیدی را مطرح می‌کند که چه رابطه‌ای بین دولت و جامعه مدنی وجود دارد؟ سپس در مقام پاسخ، اظهار می‌دارد «دولت همواره با ترسیم مرزهای حوزه سیاسی می‌کوشد تا رویه‌ها یا اعمال سیاسی جامعه را کنترل و محدود سازد. به عبارت دیگر، دولت می‌کوشد به گفتمان سیاسی شکل دهد ... جایی را که جامعه با دولت ارتباط می‌یابد، می‌توان جامعه مدنی خواند ... جامعه مدنی با این سلاح‌ها - حقوق، حاکمیت قانون، آزادی و شهروندی- نوعی گفتمان عقلانی و انتقادی را به وجود می‌آورد که می‌تواند دولت را بازخواست کند. براین اساس، در نظریه دموکراتیک، روی جامعه مدنی به عنوان یکی از لوازم حیاتی دموکراسی تأکید شده است.»

ولی در اینجا باید هوشیار بود که وجود جامعه مدنی بدین معنی نیست که همواره دولت را به چالش به طلبد. به عبارت دیگر، وجود جامعه مدنی ممکن است برای دموکراسی و توسعه سیاسی لازم باشد، ولی کافی نیست. همان طور که کارهای نظری گرامشی نشان می‌دهد، یک جامعه مدنی تحت استیلا (هژمونی) می‌تواند به ابزاری در دست دولت برای کنترل اعمال و رویه‌های اجتماعی تبدیل شود. برای تضمین پاسخگویی دولت، وجود جامعه مدنی قوی و سرزنده، اهمیتی تعیین کننده دارد. منفعل بودن جامعه مدنی، باعث پیدایش دولت‌های غیرپاسخگو می‌شود.

دومین متغیر کلیدی مؤثر بر توسعه سیاسی، «تمرکز و اتکاء انحصاری دولت بر منبع نفت» (دولت تحصیلدار) است. دولت تحصیلدار از جمله مقولاتی است که در قلمرو اقتصاد سیاسی قابل بحث و بررسی است. مقصود از دولت تحصیلدار (رانتیر)، دولتی است که مقادیر قابل توجهی از رانت‌های خارجی را به شکل منظم دریافت می‌کند به این ترتیب، بیشتر کشورهای تولید کننده نفت را می‌توان دولت تحصیلدار نامید. از جمله نظریه پردازانی که از این مفهوم برای تحلیل دولت ایران استفاده می‌کند، خانم تدا اسکاچپول است.

او می‌نویسد: «در دوره پهلوی، دولت به طور فزاینده به درآمدهای حاصل از صدور نفت و گاز وابسته شد و در قالب یک «دولت تحصیلدار» در عرصه سیاسی و اقتصادی جهان ظاهر گردید و در دلارهای نفتی غرق شد و به طور کامل و تمام عیار به نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی پیوست.» به اعتقاد وی، درآمدهای نفتی، دولت‌های تحصیلدار را قادر می‌سازد تا از طریق پایین نگه داشتن مالیات ها، تأمین منافع برای

حامی پروری، ممانعت از شکل گیری گروه‌های اجتماعی و سیاسی مستقل و نیز تدارک گستردهٔ ابزار سرکوب، فشارهای مردم سالارانه و آزادیخواهانه را دفع کنند.

در همین زمینه، جیاکومو لوچیانی از یک چشم انداز وسیع تر، با توجه به مفهوم دولت تحصیلدار، توسعه سیاسی در خاورمیانه را مورد مطالعه قرار داده و می‌نویسد: «بحران مالی دولت به واسطه کاهش یا نابودی منابع رانتی یا درآمد آن، احتمالاً عامل انگیزش و تحریک مهمی برای فرآیندهای دموکراسی خواهد بود.»؛ چرا که ریشه و بنیاد نهادهای دموکراتیک، نیاز دولت به مالیات برای انجام برنامه هایش است.

به این ترتیب، با ملاحظه کاوش‌های نظریِ متخصصان و نظریه پردازان حوزه توسعه سیاسی، اجمالاً این استنتاج نظری حاصل می‌شود که در منطقه نفت خیز خاورمیانه- و از آن جمله ایران-، مسئله نفت، و به تبع آن، دولت نفتی و تحصیلدار (رانتیر)، متغیرهای اصلی و تعیین کننده در فرایند توسعه سیاسی این قبیل جوامع محسوب می‌شوند. به این معنا که وقتی دولت با اتکاء به درآمدهای سرشار نفت، خصلت تحصیلدار پیدا کرده و مستقل و بی نیاز از مالیات مردم می‌گردد، متدرجاً آثار و نشانه‌های تمرکز قدرت در آن هویدا می‌شود و چنین دولتی خواه ناخواه، مسیر استبداد و اقتدارگرایی را در پیش می‌گیرد و به مرور، عرصه را برای شکل گیری، فعالیت و نشو و نمای سازمان‌های جامعه مدنی تنگ‌تر می‌کند. بدیهی است با اقدام سرکوبگرانه دولت رانتیر در راستای یکسان سازی، بهنجارسازی و تسطیح اجتماعی، عمده تمایزات سیاسی و اجتماعی از میان برداشته می‌شود و نهایتاً بنیان جامعه مدنی و شبکه‌های اجتماعی به شدت تضعیف می‌گردد. بالطبع، در چنین فضایی دیگر نمی‌توان انتظار داشت توسعه سیاسی، مجال بالندگی و استقرار داشته باشد؛ چرا که پیدایش و گسترش مظاهر توسعه سیاسی، مستلزم وجود جامعه مدنی قوی و دموکراتیک است.

به علاوه، اگر به پذیریم توسعه سیاسی در عمل به معنای توسعه مشارکت و رقابت سیاسی شماری از گروه‌ها و منافع سازمان یافته به منظور تصرف قدرت سیاسی و اداره کشور برحسب سیاست‌ها و مواضع هریک از گروه هاست، در آن صورت، احزاب، انتخابات و پارلمان، کانون و هسته اصلی زندگی دموکراتیک را تشکیل می‌دهند و مشارکت و رقابت سیاسی عمدتاً بر حول این سه محور جریان می‌یابد. بی تردید، پیدایش رقابت ایدئولوژیک و گسترش مشارکت سیاسی به عنوان ویژگی‌های اساسی توسعه سیاسی، خود نیازمند تحولات عمده‌ای در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه است. دست کم این که وجود نوعی ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاص، بیشتر مساعد پیدایش و گسترش مشارکت و رقابت سیاسی است. اما در اغلب جوامع نفت خیز خاورمیانه و از آن جمله ایران، چنین ساختار مساعدی برای توسعه سیاسی موجود نیست؛ چرا که در این قبیل کشورها، تمرکز و اتکاء انحصاری دولت تحصیلدار بردرآمدهای نفت و ضدیت ذاتی آن با کثرت گرایی و جامعه مدنی، عملاً زمینه را برای استقرار نظام بسته سیاسی فراهم می‌کند و نظام سیاسی، بسیاری از لوازم دموکراسی و تجلی اراده مردم را از دست می‌دهد و میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی، به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل می‌یابد و همین وضعیت، نهایتاً

به بحران مشارکت و متعاقب آن نابسامانی و نالستواری سیاسی می‌انجامد (پای و دیگران، ۱۳۸۰). مدل تحلیلی زیر، مناسبات مجموعه عوامل و متغیرهای کلیدی مورد بحث را به روشنی نشان می‌دهد.

امنیت اقتصادی در ایران

با توجه به برداشت عوامل تولید - نیروی انسانی و سرمایه - از میزان امنیت جمهوری اسلامی ایران، می‌توان از الگوهای رفتاری این عوامل در کشورمان توجیه منطقی به دست داد. از آن جا که آمار منتشر نشده مراکز معتبر اندازه گیری ریسک در جهان، مهم‌ترین علامت‌ها در جهت موافقت یا مخالفت را به عوامل تولید مخابره می‌کند، با توجه به آمار واحد اطلاعات اکونومیست، پدیده‌های سرمایه گذاری خارجی، فرار سرمایه و فرار مغزها در ایران مطالعه می‌گردد.

۱- سرمایه گذاری خارجی

گزارش سال ۱۹۹۹ کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل متحد آنکتاد در مورد وضعیت سرمایه گذاری در جهان، خاطرنشان می‌سازد، کشورهایی که قادر به جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی نباشند در معرض خطر حاشیه‌ای شدن در صحنه جهانی قرار خواهند داشت. این گزارش، جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه را یک مسأله مهم و حیاتی می‌داند که از راه آن مهارت‌های نیروی کار داخلی افزایش می‌یابد و علاوه بر انتقال تکنولوژی، پیوندهای ارتباط دوسویه تولید داخلی با تولید بین المللی برقرار می‌شود و این چشم انداز مؤید نظریات جدیدی است که همبستگی شدیدی را بین ساختار و عناصر اقتصاد سیاسی بین المللی با ماهیت امنیت در همان سطح ادعا می‌کند. به دلیل به هم خوردن ساختار امنیتی نظام داخلی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به سال‌های پیش از آن، روند رو به رشد سرمایه گذاری مستقیم خارجی در دوره قبل از انقلاب، به روند «فرار سرمایه خارجی» و همراه با آن فرار سرمایه داخلی تبدیل گردید، به طوری که در سال‌های ۶۹-۱۳۶۱ به طور متوسط سالانه ۱۰۶ میلیون دلار سرمایه خارجی از کشور خارج شده است. البته به دلیل بهبود وضعیت سیاسی و امنیتی کشور در سال‌های ۷۶-۷۰ این روند سیر نزولی به خود گرفته و به متوسط سالانه ۲۸ میلیون دلار رسیده است. در یک نظرسنجی که واحد نظرسنجی ماهنامه «اقتصاد ایران» در آذرماه ۱۳۷۸ در مورد بازدارنده‌های جذب سرمایه گذاری خارجی و مشکلات مناطق آزاد انجام داده، بی ثباتی و ناامنی اقتصادی، سیاسی و حقوقی در میان متغیرهای گوناگون رتبه نخست را به دست آورده است. جامعه آماری این نظرسنجی را ۳۲ نفر از صاحب نظران اقتصاد ایران تشکیل می‌داد که در مورد مشکلات نظام اقتصادی، شاخص نبود امنیت اقتصادی با ۴۰/۶ درصد و در مشکلات نظام سیاسی، شاخص بی ثباتی و ناامنی سیاسی با ۳۱/۳ درصد و در مشکلات نظام حقوقی و مقرراتی، شاخص بی ثباتی و عدم شفافیت قوانین و مقررات قانون کار با ۳۴/۳ درصد، رتبه نخست را به خود اختصاص داد. در این زمینه، فهم وجود همبستگی میان پدیده‌های فرار سرمایه و بی توجهی سرمایه گذاران خارجی به ایران با حوادثی مانند محاکمه شهرداران تهران، قتل‌های زنجیره ای، و حادثه کوی دانشگاه در این قاعده قابل مطالعه است. از آن جا که درجه ریسک ملی کشور در نتیجه چنین حوادثی در

وضعیت نامطلوبی قرار می‌گیرد، تأثیر این عدم مطلوبیت بر شکل گیری سرمایه گذاری تولیدی و بلندمدت به طور ملموسی قابل درک است.

۲- فرار سرمایه

وجود تعادل میان دو عنصر کار و سرمایه در ساختار اقتصادی از اهمیت بالایی برخوردار است؛ هر چند که در چند دهه گذشته تعادل مزبور به نفع نقطه بحران شدیداً به هم خورده است. کاهش سرمایه به کار گرفته شده برای هر کارگر، معادله تولید، پایه بهره وری، سکوی رشد اقتصادی و پهنه عدالت اجتماعی را گسسته است؛ در این میان نسبت سرمایه گذاری به تولید از ۳۵٪ در سال ۵۵ با رشد منفی ۵۷٪ به ۱۵٪ در سال ۷۸ پایین آمده است. گسست تعادل بین کار و سرمایه، مشکلات بیشماری را در پی خواهد داشت که کاهش رشد اقتصادی از پیامدهای اولیه آن است. اگر چه محاسبه دقیق در مورد میزان ناآرامی‌های سیاسی که شامل ترورها، خشونت‌های دسته جمعی، تظاهرات و شورش‌ها می‌گردد در ایران دشوار است، اما مشاهده وجود همبستگی بین درجه ریسک سیاسی در ایران (مندرج در جدول شماره ۳) و کاهش سرمایه گذاری و فرار سرمایه‌ها از ایران، می‌توان حکم به زیان آور بودن شرایط خشونت آمیز در کشور کرد. در این مطالعه، فرار سرمایه زیر عنوان جریان خروجی سرمایه تعریف می‌شود که از ناآرامی‌ها و بحران‌های سیاسی - اجتماعی داخلی ناشی می‌گردد. به علاوه برای نشان دادن وجود نوعی همبستگی مثبت بین دو پدیده بی ثباتی سیاسی و فرار سرمایه ها، مطالعه‌ای در مورد ۹ کشور صورت گرفته که آمار آن در جدول شماره ۴ آمده است.

معمولاً ریسک و بازده سرمایه گذاری، دو عامل مهمی هستند که مورد توجه سرمایه گذاران داخلی و خارجی می‌باشند. در صورت قابل قبول بودن میزان ریسک، فعالیت‌های با بازده بیشتر، سرمایه گذاری بیشتری را جلب می‌کنند؛ در صورتی که ریسک سرمایه گذاری زیاد باشد، ممکن است سرمایه گذاران داخلی به دنبال فرصت‌های سرمایه گذاری دارای امنیت بیشتر، به خارج بروند. امروزه بر بسیاری از پژوهشگران اقتصادی روشن شده است که فرار سرمایه از کشورهای در حال توسعه، ناشی از احساس وجود ریسک بیشتر در سرمایه گذاری در این کشورها است.

این تحقیق نشان می‌دهد که در مدل‌های این رگرسیون تظاهرات اعتراض آمیز در چین، هند، اسرائیل و فیلیپین و همچنین شورش در اسرائیل و حملات مسلحانه در آفریقای جنوبی و اعتصابات سیاسی در چین، یا دارا بودن ضرایب مثبت معنادار، بر فرار سرمایه از این کشورها به ایالات متحده تأثیرگذار بوده اند.

۳- فرار مغزها

خروج نیروی ماهر از کشورهای جهان سوم به سوی ایالات متحده آمریکا و اروپا که معرف پدیده «فرار مغزها» است که یکی از مهمترین مشکلات توسعه کشورهای جهان سوم محسوب می‌گردد. در تعریف فار مغزها» به مهاجرت نیروهای متخصص با تجربه و دارای مهارت و قابلیت‌های مورد نیاز جامعه گفته می‌شود که به دلیلی از کشور خارج شده اند. در نظریه‌های متأخر رشد اقتصادی، یکی از دلایل عمده تفاوت رشد کشورهای مختلف را در نیروی انسانی و تجمع

بازدهی معلومات می‌دانند. تئودور شولتز در این زمینه معتقد است که کلید توسعه اقتصادی خود انسان است و نه منابع مادی آن. آمریکا به عنوان کشوری که دارای یکی از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین نظام‌های اقتصادی در دنیاست که البته از پایین‌ترین ریسک در عمده وجوه زندگی اقتصادی - سیاسی برخوردار است، گسترده‌ترین کشور مهاجرپذیر بوده است. در مطالعه‌ای که اخیراً صندوق بین الملل پول تحت عنوان «برآورد فرار مغزها از کشورهای در حال توسعه» انتشار داده است، آمار مربوط به افراد تحصیل کرده از کشورهای مختلف به ایالات متحده گزارش شده است. در این مطالعه که بر روی ۶۱ کشور کمتر توسعه یافته که در حدود ۷۰٪ از جمعیت کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌دهند، انجام شده ایران جایگاه بالایی دارد. تگاهی به آمار کشورهای مبدأ مهاجرت نشان می‌دهد که در بین کشورهای آسیایی، ایران درصد بالایی مهاجرت افراد با تحصیلات عالی را داراست ایران کشوری است که تحولات سیاسی همراه با مبارزات سیاسی خشونت آمیز در آن به سرعت اتفاق می‌انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی، جنگ تحمیلی ۸ ساله و امثال آن، همه نشان‌هایی از در این روند تأثیر زیادی گذاشته اند.

مطالعه آمار تعداد استادان، دانشیاران و استادیاران تمام وقت وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری از این جهت قابل توجه است. این آمار نشان می‌دهد درصد استادان تمام وقت شاغل در کشور در سال ۱۳۷۳ کمتر از شمار آنان در سال ۱۳۵۳ بوده است. در سال ۱۳۵۳ تعداد ۵۰۷ استاد تمام وقت در این وزارتخانه شاغل بوده اند در حالی که در سال ۱۳۷۳ این رقم به ۵۴۵ نفر می‌رسد. از طرف دیگر زمانی که این مقایسه در مورد استادیاران و دانشیاران صورت می‌گیرد واقعیت گویاتر خواهد بود. در سال ۱۳۵۳ تعداد ۱۱۴۱ دانشیار تمام وقت و ۱۵۴۸ استادیار تمام وقت شاغل بوده اند که در سال ۱۳۷۳ این ارقام به ۱۲۰۰ و ۶۳۳۰ نفر می‌رسد.

این آمار نشان می‌دهد که به نسبت ارتقای درجه علمی این افراد، احتمال بهره مندی کشور از آنان کاهش می‌یابد که این مسأله در موضوع «فرار مغزها» قابل مطالعه است. آن گونه که در قانون برنامه اول و دوم توسعه آمده است، جمهوری اسلامی ایران مبالغ هنگفتی را صرف آموزش و تربیت نیروی انسانی در طول اول این مدت نموده است، ولی به علت بالا بودن ریسک زندگی برای تحصیل کردگان، این نیروی عظیم جذب کشورهای دیگر شده اند. براساس آمار منتشر شده صندوق بین الملل پول در سال ۱۹۹۹، از کشور ایران تعداد ۱۰۵ هزار نفر با تحصیلات عالی به کشور ایالات متحده مهاجرت کرده اند که دستیابی به چنین نیروی کارآمدی، برای اقتصاد آمریکا معادل مبلغ ۱۰/۵ میلیارد دلار صرفه جویی در هزینه‌های آموزشی بوده است. حال اگر آمار مهاجرت‌های متخصصان تحصیل کردگان ایرانی به سایر کشورهای اروپایی، آسیایی، آفریقایی و استرالیا و نیوزیلند نیز بدان اضافه گردد، روشن است که دولت ایران سالانه چند میلیارد دلار یارانه تربیت نیروی انسانی به این کشورها می‌پردازد.

چهار مسیر نجات اقتصاد ایران

اقتصاد ایران همین چند سال پیش رویای شاگرد اول شدن در منطقه خاورمیانه در افق ۱۴۰۴ را در سر داشته است. اقتصاد نفتی کشورمان همیشه به کمک درآمدهای نفتی‌اش توانسته

خود را سرپا نگه دارد و هرگاه که قیمت‌های جهانی نفت سقوط می‌کند، تمامی برنامه‌های توسعه‌ای و عمرانی ایران متوقف و یا دچار اختلال می‌شده و این موضوع کاملاً در تضاد با هدف‌های ایده‌آل اقتصادی است که همواره تولد صنعت و تولید داخلی و خودکفایی را به عنوان یکی از شعارهایش عنوان می‌کرده است. نگاهی به محتوای بودجه ۹۹ گویای این است که دولتمردان به ناچار صمیم گرفته‌اند که در سال آینده اصلاحات اساسی سنگینی بر پیکره بیمار اقتصادمان تحمیل کنند.

تجربه چند دهه گذشته نشان داده که برنامه‌های اصلاحی در ایران همواره با صف‌آرایی مجموعه‌ای از چالش‌ها دست و پنجه نرم کرده که فقدان اجماع میان کنشگران سیاسی از جمله مهمترین آن‌ها بوده است. سیاستگذاری اقتصادی محل برخورد و تضاد منافع گروه‌های مختلف است و عملی کردن آنچه بر روی کاغذ می‌آید، فرایند بسیار دشواری خواهد بود. به طور مثال اگر دولت تصمیم بگیرد نرخ تعرفه بر واردات کالایی را کاهش دهد، از یک‌سو با منافع مصرف‌کنندگانی روبه‌رو است که مایلند از خرید ارزان‌تر در کالاهای مورد نظر بهره‌مند شوند و در آن سوی میدان، با منافع تولیدکنندگانی روبه‌رو است که سودآوری‌شان با کاهش تعرفه واردات به خطر خواهد افتاد.

اگر دولت بخواهد که پس از سال‌ها سرکوب مالی، نرخ بهره بانک‌ها را به سطح تعادلی‌اش نزدیک‌تر کند، از یک طرف با وام‌گیرندگانی مواجه است که برای پرداخت همان تسهیلات سابق باید هزینه بیشتری از جیب‌شان بپردازد و از سوی دیگر، با پس‌انداز کنندگانی برخورد خواهد کرد که تمایل دارند برای پس‌انداز خود حداقل سودی معادل تورم موجود دریافت کنند.

در مجموع می‌توان گفت اگر سیاستگذاران اقتصادی بخواهند به انتظار اجماع گروه‌های مختلف بمانند، هیچگاه موفق به اجرای پروژه اصلاحاتشان نخواهد شد. البته نباید از یاد ببریم که سیاستگذار اقتصادی در حین پروژه اصلاحاتش باید کاملاً از اوضاع و احوال فاکتورهای مختلف اقتصادی‌اش به صورت کامل مطلع باشد و این توانایی و مدیریت را داشته باشد که در صورت بروز هرگونه حادثه و اختلال آن را به بهترین وجه تصحیح کند.

اصلاحات اقتصادی اگر بخواهد با موفقیت به سرانجام برسد، باید به گونه‌ای طراحی و اجرا شود که منافع مردم را در بلندمدت تامین کند. تجربه گذشته نشان نمی‌دهد که این نوع اصلاحات دولتمردان باید مبتنی بر ساز و کارهای علمی اقتصاد باشد و بیشتر متاثر از کمبود بودجه و همچنین ناشی از اشتباهات دولت‌های گذشته و دولت فعلی است که تغییر قیمت‌ها را به دلیل آنکه به دنبال منافع خود بودند انجام ندادند و به تعویق انداختند و در حال حاضر هم که سودای عملیاتی کردن آن را دارند، بیشتر به دنبال کسب منافع خودشان خواهند بود و به این دلیل مهم است که مردم با اجرای این سیاست‌های اصلاحی مخالف هستند.

البته اگر مردم به حکومت و دولت اعتماد کافی داشته باشند و صداقت را در رفتار و اعمالشان ببینند، با آن‌ها همراهی خواهند کرد. به طور نمونه، آخرین باری که بنزین گران شد، سال ۹۴ بود. از سال ۹۴ تا به امروز حدود ۱۰۰ درصد تورم داشته‌ایم، ولیکن قیمت بنزین تغییری نکرد. طبق قانون می‌بایست قیمت بنزین و سایر حامل‌های انرژی افزایش



می‌یافت، اما دولت اعتنایی به قانون نکرد و اکنون که منابع درآمدی دولت کاهش یافته، به دنبال اصلاح قیمت بنزین و گران کردن آن رفته است.

این‌جاست که مردم اعتماد نمی‌کنند و می‌گویند آن روزگارهایی که دولت درآمد خوبی داشت از اجرای قانون، سرباز زد و امروز از سر نیاز و اجبار دم از اصلاحات اقتصادی می‌زند، البته در دولت‌هایی که شکاف عمیق و نیز فضای گفتمان پوپولیستی وجود دارد، مانع اصلی اصلاحات در درون ساخت قدرت است. آن جاست که موانعی برای شکل‌گیری اجماع و انجام اصلاحات وجود دارد. چنانچه واقع‌گرایانه به موضوع نگاه کنیم در بسیاری از موارد، اصلاحات اقتصادی، اسم رمزی است برای اتخاذ سیاستی که هدف آن پر کردن جیب دولت‌هاست.

وجود درآمدهای نفتی باعث شده تنها دغدغه دولت‌ها نحوه هزینه کرد این منابع باشد و از آن جا که با توجه به عدم وابستگی به مردم در تامین مالی، پاسخگویی لازم نیز وجود نداشته، تصمیمات اشتباهی اتخاذ شده و به مدت زمان طولانی تداوم داشته است و نتیجه آن بروز شوک‌های تورمی مخصوصاً در دوران کاهش درآمدهای نفتی شده است. در گذشته دیده ایم که به درستی دغدغه معیشت اقشار محروم وجود داشته و در اسناد بالادستی کشور بر آن تاکید شده، اما به دلیل آن که سیاست‌گذاری در این حوزه در قالب یارانه قیمتی که به نوعی مشوق مصرف بیشتر است و هرکس که مصرف بیشتری داشته باشد، بیشتر بهره‌مند می‌شود دنبال شده، خروجی این سیاست‌ها نیز ناموفق بود و منجر به کسری بودجه فرآیند دولت و تورم فرض شده است.

در واقع سیاست‌هایی که برای حمایت از دهک‌های پایین جامعه اتخاذ شده، در نهایت خود به عاملی برای فشار بیشتر بر آن‌ها تبدیل شده است. آنچه اهمیت بسیاری دارد، حفظ قدرت خرید مردم است و در صورتی که در سیاست‌های

اصلاحی حمایت‌های لازم از گروه‌های آسیب‌پذیر صورت بگیرد، این نگرانی مرتفع می‌شود. راه نجات اقتصاد ایران از چهار بزرگراه اصلاح قیمت انرژی، آزادسازی و بهبود فضای کسب‌وکار، تمام کردن سیاست سرکوب قیمت‌ها و ایجاد روابط خارجی پایدار می‌گذرد. ما در مضیقه اقتصادی به سر می‌بریم و مردم مشکلات زیادی دارند. پس اجرای هرگونه اصلاحات نیازمند تدبیر و مدیریت زیادی از سوی حاکمیت و دولت است. ما بازار بزرگی در اختیار داریم. منابع چشمگیری در اختیارمان است و دولتمردان می‌توانند با اصلاحات آرام و داشتن یک منطق اقتصادی صحیح و عاقلانه، اقتصاد را به ریل اصلی‌اش باز گردانند. هرگونه بی‌تدبیری و اجرای تصمیمات کارشناسی نشده می‌تواند خسارات جبران‌ناپذیری را به ایرانمان تحمیل کند.

دستیابی به نظام اقتصاد آزاد و قرار گرفتن در مسیر پیشرفت و توسعه اقتصادی

-ایجاد حقوق دارایی خصوصی و قراردادهای

معیارهایی که درباره ایجاد حقوق دارایی خصوصی باید مدنظر قرار گیرند عبارتند از: جامعیت (فراگیری)، انحصار و قابلیت انتقال. «جامعیت» تضمین‌کننده تمامی منابعی است که در مالکیت یک شخص یا نهاد خصوصی قرار دارد. «انحصار» بیانگر آن است که افراد در استفاده از دارایی‌های خود تا زمانی که به فرد دیگری ضرر نرساند اولویت دارند و «قابلیت انتقال» تضمین‌کننده این است که اشخاص آزادانه می‌توانند حق مالکیت خود را انتقال دهند.

به منظور ایجاد نظامی که به موجب آن مخارج دولت نظارت می‌شود و اتلاف، فساد و اختلاس کاهش می‌یابد، دولت‌ها باید حساب‌های ملی شامل ترازنامه دارایی‌ها و تعهدات و همچنین گزارش هزینه‌ها و درآمدهای سالانه دولت را منتشر کنند. گزارش‌های مالی دولت باید مطابق با استانداردهای بین‌المللی و تحت نظارت یک نهاد مستقل باشد.

-کسری بودجه و مخارج دولت باید کنترل شوند

یک راهکار شدنی برای نظارت بر اهداف و مقیاس دولت این است: مقید کردن تصمیمات مالی مهم دولت نظیر مالیات‌ستانی، ساختار هزینه‌ها و انتشار اوراق قرضه به رای اکثریت مطلق.

-فشارهای تورمی باید کنترل شوند

برای حرکت به سوی توسعه اقتصادی، نرخ‌های تورم باید در مقادیر اندک و قابل پیش‌بینی نگه داشته شوند. در بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه بهترین راه ممکن برای رسیدن به اهداف تورمی، کم‌رنگ کردن نقش بانک‌های مرکزی و جایگزینی هیات پولی به جای آن‌ها است. هیات پولی نهاد مستقلی برای هدایت سیاست‌های پولی کشور است، هیاتی که از سیاست‌های پولی تبعیضی اجتناب می‌کند و پول ملی را بر مبنای ثبات و قابل تبدیل بودن منتشر می‌کند.

-باید از مزیت‌های تجارت آزاد بهره‌مند شد

سیاست‌های تجارت آزاد کارآیی تخصیص منابع را بهبود می‌بخشند و محرکی برای رشد اقتصادی هستند. این واقعیت به‌ویژه در اقتصادهای کوچک -جایی که رقابت واقعی تنها با حضور آزادانه رقبای خارجی معنا می‌یابد- مشهودتر است. -خودداری از نظام مالیاتی پیچیده و نرخ‌های مالیات سنگین نظام مالیاتی پیچیده در کنار نرخ‌های مالیاتی بالا موجب تغییر در رفتار عوامل اقتصادی، ایجاد موانع بر فعالیت‌های اقتصادی و گسترش اقتصاد زیرزمینی یا سیاه می‌شود.

-خودداری از اعطای یارانه و مشوق‌های مالیاتی به صنایع خصوصی

یارانه‌ها و مشوق‌های مالیاتی که برای دستیابی به اهداف خاصی اعطا می‌شوند ممکن است نتیجه دلخواه را به همراه نداشته باشند. اما یک چیز واضح است: این مشوق‌ها موجب تحریف انتخاب‌های اقتصادی و توزیع منابع، کاهش نظم مالی و محدود ساختن رشد اقتصادی می‌شود.

-خودداری از اعطای امتیازات ویژه و مصونیت‌ها

برای مثال باید از اعطای امتیازات ویژه و مصونیت‌های انحصاری-دولتی به اتحادیه‌ها خودداری شود. این امتیازات موجب تحریف بازارها و سرکوب رشد اقتصادی می‌شود.

-خودداری از کنترل قیمت‌ها

کنترل قیمت‌ها-نظیر سقف برای نرخ‌های بهره-در منطق علم اقتصاد پذیرفته نیست. این سیاست‌ها نقش «نشانگر» نظام قیمت‌های آزاد را بی‌اثر می‌کند؛ بنابراین کنترل قیمت‌ها مانع از انتقال منابع از فعالیت‌های با ارزش افزوده پایین به فعالیت‌هایی که ارزشی بالا دارند می‌شود و نتیجه آن توزیع نامناسب منابع، کمبود و کاهش رشد اقتصادی است.

-خودداری از مداخله در بازار و ایجاد محدودیت در رقابت

مداخله در بازارها و ایجاد محدودیت بر رقابت موجب سیاسی‌شدن زندگی اقتصادی، بنگاه‌های اقتصادی ناکارآمد، توزیع نادرست منابع و در نتیجه سرکوب رشد اقتصادی می‌شود.

-خصوصی‌سازی کسب‌وکارهای دولتی

کسب‌وکارهای دولتی ناکارآ هستند. به عنوان مثال فروش، سود و بهره‌وری نیروی کار در کسب‌وکارهای دولتی بسیار پایین‌تر از بخش خصوصی است. در کسب‌وکارهای دولتی فروش به ازای هر دلار سرمایه‌گذاری پایین است، سود به ازای هر دلار دارایی اندک است، دستمزد و هزینه عملیاتی به ازای هر دلار فروش بالا است، رشد فروش در پایین‌ترین نرخ قرار دارد و بسیاری از شرکت‌های دولتی (به غیر از شرکت‌های نفتی) ضررده هستند.

-اجتناب از مرز نامشخص فعالیت‌های دولتی و خصوصی

مرز نامعلوم فعالیت‌های بخش دولتی و خصوصی بیانگر تعریف نادرست و ضعیف حقوق دارایی است. کمک‌های مالی دولت به شرکت‌های خصوصی بدهکار و شرکت‌های خصولتی نمونه‌هایی از این مرز نامعلوم هستند.

-اجتناب از مداخله یا سرکوب بازارهای سرمایه خصوصی

مداخله و سرکوب بازارهای سرمایه خصوصی موجب اعوجاج پس‌انداز و فرآیندهای سرمایه‌گذاری، کند شدن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تشدید خروج سرمایه و در نهایت تحدید رشد اقتصاد می‌شود. برای دهه‌ها ایرانیان اصول کلیدی اقتصادی را نادیده گرفته‌اند. در اقتصاد ایران اطمینانی برای دارایی‌های خصوصی و حقوق قراردادهای وجود ندارد. این نااطمینانی، به‌خصوص برای سرمایه‌گذاران خارجی، موجب شده است توسعه نفت و گاز ایران محدود شود. نظم مالی، شفافیت و نظارت در هیچ جای اقتصاد ایران مشاهده نمی‌شود. حتی بانک‌ها نیز در اقتصاد ایران مجبور به اعطای اعتبار تنها به بخش‌های خاصی هستند. این بخش‌ها و سطح اعتبارات اعطایی براساس برنامه پنج ساله توسعه مشخص می‌شود.

نتیجه گیری

تولید کالای امنیت، از دیر زمان مهمترین کارویژه و شاید

فلسفه وجودی دولت را تشکیل داده است. احساس این که انسان‌ها به تنهایی نمی‌توانند تأمین‌کننده امنیت خود باشند و برای حل این مسأله نیاز به تجمع و سازمان بزرگتری دارند، فلسفه اصلی ایجاد دولت بوده است. در مباحث فلسفه سیاسی کلاسیک، افلاطون و ارسطو با توجهی شایان به این امر، هر دو بر ایجاد و حفظ امنیت در حکم یکی از اهداف و وظایف حکومت اصرار ورزیده‌اند.

در سده‌های بعدی، نظریه پردازان عصر روشنگری از جمله هابز، لاک، روسو، منتسکیو، در نظریه‌های سیاسی خود به مقوله امنیت توجه بسیاری کرده‌اند. به باور هابز، دولت برای از بین بردن شرایط ناامن و به تعبیر وی جنگ همه برضد همه تأسیس می‌شود و ازاین رو علت وجودی دولت برای حفظ امنیت است. امروزه علیرغم غلبه گرایش‌های نئولیبرالیستی در جهان که معطوف به دولت حداقل و محدود کردن هر چه بیشتر دولت می‌باشد، در وجه تأمین امنیت، دولت همچنان بازیگری بی بدیل برجای مانده است. به علاوه با پیدایش ساختار دولت نوین تعریف مجدد نحوه ارتباط آن با جامعه که در چارچوب قواعدی مشخص به نام قانون صورت می‌گیرد، تأمین امنیت نیز مطابق آن تعریف گردیده و براساس این که ارزش‌های عام هر جامعه در قواعد و قوانین اساسی متبلور می‌گردد، از این رو رعایت این قواعد و قوانین و نظارت بر حسن اجرای آن در برنامه امنیتی دولت‌ها گنجانده شده است.

اما از آن طرف، دستگاه دولت گرایش شدیدی به دخالت مستقیم در حوزه‌های مختلف در جهت کنترل ارزش‌ها دارد و معمولاً دولت‌ها به جای توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها در جامعه، به کنترل و دخالت در فرآیند تولید ارزش‌ها دست زده و با نامتعادل کردن سیستم، از توسعه این حوزه‌ها جلوگیری می‌کنند. بزرگ شدن دولت و ورود این دستگاه به فعالیت‌های اقتصادی باعث خارج کردن بخش خصوصی از جمله فعالیت‌های طبیعی خود می‌شود. این پدیده در بعضی از متون اقتصادی اثر ازدحام دولت نامیده می‌شود که درشرایط اقتصادی ایران به خوبی نمایان است. این پدیده از چند جهت امنیت اقتصادی در کشور را مخدوش ساخته است: ۱- دولت با فهم نادرست از مفهوم امنیت اقتصادی و به کار بردن آن به معنای تضمین منافع اقتصادی سرمایه گذاری به جای تضمین اجرای مقررات و قواعد بازی، به اعطای تسهیلات و امتیازهای ویژه به سرمایه گذاری می‌پردازد و با این عمل، محیط اقتصادی را ناامن می‌سازد، چرا که اگر جاذبه این امتیازها زیاد باشد - که در کشور ما این چنین است هدف نهایی فعالیت‌های اقتصادی یعنی کسب سود از طریق تولید جای خود را به رانت جویی و فعالیت‌های برخلاف قواعد بازی اقتصادی می‌دهد.

۲- در نظام سیاسی و حقوقی ایران، حقوق مالکیت فردی به دقت تعریف نشده و تبصره‌ها و قوانین موازی موجب پایمال شدن این حقوق به بهانه منافع جمعی یا مصلحت عمومی گشته است.

۳- تعداد بیشماری از مقررات، مصوبات و بخشنامه‌های دولتی به همراه خود، دیوان سالاری گسترده دست و پاگیری را فراهم آورده و هرگونه سرمایه گذاری و فعالیت اقتصادی را تابع اراده دیوان سالارانی کرده است که مأمور اجرای این مقررات و بخشنامه‌های غالباً متناقض هستند.

۴- محاسباتی که اخیراً در کشورهای اروپای شرقی انجام

گرفته حکایت از آن دارد که «موانع با منشأ دولتی» از طریق بالا بردن هزینه‌های مبادلاتی، حدود ۵۰٪ درآمد بخش خصوصی را به خود اختصاص می‌دهد. به علاوه در سال ۱۹۷۷، یکی از اقتصاددانان بانک جهانی به نام، دانیل کوفمن یک نظرسنجی از ۱۶۵ مقام عالی رتبه دولتی و نیز نمایندگان جامعه مدنی در ۶۳ کشور جهان به عمل آورد تا شدت مانع بودن هر یک از پدیده‌های مختلف عمدتاً «دولت ساخته» را در فرآیند رشد و توسعه اقتصادی مشخص سازد. در این مطالعه، فساد بخش عمومی و نهادها و مؤسسات ناکارآمد دولتی، مهمترین مانع تشخیص داده شده است.

۵- در نهایت، باید توجه داشت که اساسی‌ترین راهبرد در زمینه ایجاد امنیت اقتصادی در کشور، در پرتو مطالعات مربوط به پدیده دولت و نقش آن در کشور قابل تبیین است. دولت باید با اصلاح فهم خود از قانون و حکومت قانون، با تکیه بر قواعد عام و کلی به مقررات زدایی در تمام حوزه‌ها بپردازد، چه آن که مقررات حزبی، محدودکننده قواعد عام بوده و آن‌ها را از قاعده قانونی خارج میکند. با افزایش مقررات، اراده‌های خاص در جامعه حاکم شده و در پرتو آن ناامنی در تمام وجوه پدید می‌آید. فهم این نکته که قانون گرایی با مقررات گرایی متفاوت و حتی متضاد است، نقطه شروع اصلاحات در ایران تواند بود.

در نهایت تا هنگامی که فعالیت‌های نامولد سوداگرانه و سفته‌بازانه در سایه انجام شوند و ضمن کسب سود بالا از هرگونه مالیات و هزینه معاف نیز باشند، هیچ دلیلی وجود ندارد که این فعالیت‌ها با افزایش تورم، رونق بیشتری بگیرند و فعالیت‌های مولد تضعیف و تحدید نشوند. از این‌رو راه نجات اقتصاد ایران با بالا بردن هزینه فعالیت‌های نامولد و پایین آوردن هزینه فعالیت‌های مولد ممکن می‌شود. در شرایطی که سیستم مالیاتی بر روی فعالیت‌های مولد مانند صنایع خرد، کوچک و متوسط متمرکز باشد، نقدینگی به سمت فعالیت‌های پرسود و کم زحمت نا مولد سوداگرانه و سفته‌بازانه خواهد رفت. بیش از موضوع حجم نقدینگی که تکنسین‌های مالی با نگاه ابزاری و تک بُعدی خود درباره اثرات آن خیلی اغراق می‌کنند، نکته کلیدی در رواج مفرط سفته‌بازی و سوداگری و تسلط بازار لجام‌گسیخته در اقتصاد ایران، فقدان کنترل دولت، نبود مقررات و کسب سود و منافع بالا بدون پرداخت هرگونه مالیات و عوارض است. در اقتصادی نئولیبرال که به بهشت سوداگران و سفته‌بازان تبدیل شده باشد، با سیطره بخش مالی به بخش حقیقی، بالاترین نرخ سود به پول تعلق می‌گیرد و سوداگران و سفته‌بازان با افزایش مستمر قیمت‌ها، نرخ‌های تورم بالا را به اقتصاد تحمیل می‌کنند. در این اقتصاد بخش‌های مولد تحت سلطه بخش‌های نامولد قرار می‌گیرند و به تحلیل می‌روند و در نهایت اقتصاد دچار نازایی می‌شود که پیامدهای آن در لایه‌ها و سطوح مختلف مانند رشد اقتصادی پایین و بی‌کیفیت و رکود تورمی مزمن ایران مشاهده می‌شود. تا هنگامی که فعالیت‌های نامولد سوداگرانه و سفته‌بازانه در سایه انجام شوند و ضمن کسب سود بالا از هرگونه مالیات و هزینه معاف باشند، هیچ دلیلی وجود ندارد که این فعالیت‌ها با افزایش تورم، رونق بیشتری بگیرند و فعالیت‌های مولد تضعیف و تحدید نشوند. یک راه نجات اقتصاد ایران در جهت تأمین مالی دولت، رونق تولید و کنترل تورم، اخذ مالیات از درآمدها و فعالیت‌های سوداگرانه، سفته‌بازانه و همچنین عایدی سرمایه، ثروت و مستغلات است.



بررسی شرایط معیشتی مردم در ایام همه‌گیری کرونا

لیلا نجفی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز

بدون شک شیوع ویروس کرونا نه تنها اقتصاد ایران بلکه اقتصاد جهانی را تحت شعاع قرار داده و چرخه اقتصاد جهانی را از حرکت باز داشته است.

البته این نکته قابل یادآوری است که مهمترین آسیب کرونا، آسیب جانی و روحی است که سلامت انسان‌ها را در سراسر جهان به مخاطره انداخته که این موضوع در وهله اول مهم‌ترین و جدی‌ترین آسیب این بیماری همه گیر است.

ولیکن از مقوله اقتصادی، اجتماعی و آسیب به خانوارها و مردم در سراسر جهان و ایران می‌توان به افزایش بیکاری و ضربه‌های سنگین اقتصادی و تجاری اشاره کرد.

مردم ایران علاوه بر ضربه‌ها و شوک‌های بیماری کرونا، در حال گذراندن تحریم‌های سخت بین المللی هستند و می‌توان گفت اقتصاد ایران به دلیل وابستگی به مواد اولیه خارجی و تحریم‌های بین المللی، تورم و رشد منفی اقتصاد شرایط خیلی سخت تری را خواهد داشت.

یکی دیگر از نگرانی‌های دولت تغییر سبک زندگی مردم، تغییرات اقتصادی، تجاری و مشاغل و... است.

بروز ویروس کرونا منجر به تشدید و افت شرایط اقتصادی خانواده شده است؛ و دولت طبق اصل ۲۹ قانون اساسی موظف به تأمین دسترسی عادلانه به خدمات سلامت بوده است و همچنین در اصل ۴۳ و در بند ۱۲ قانون مذکور موظف به تأمین نیازهایی مثل خوراک، پوشاک بهداشت، درمان و برطرف ساختن محدودیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن و کار و بهداشت است که مسئولیت دولت در قبال مردم و جامعه انکارناپذیر است.

وضعیت اقتصادی بازار کار و معیشت مردم در ایام همه گیری ویروس کرونا تا امروزه میلیون‌ها نفر را از لحاظ اقتصادی

تحت تاثیر قرار داده است و سبب تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی در سراسر جهان شده و در ایران در حوزه‌ی اشتغال هر دو سمت عرضه و تقاضا را تحت شعاع قرار داده.

افزون بر آن تعطیلی کسب و کارها موجب تعدیل نیروی کار شده و باعث کاهش درآمد خانوارها و کاهش تقاضا در سطح جامعه گشته، همچنین ایران در بخش خارجی با کاهش تقاضا در صادرات و به طور کلی کاهش تجارت جهانی مواجه شده.

در بخش داخلی نیز تقاضای کل هم به واسطه کاهش درآمد خانواده موجب کاهش برخی کالاها و خدمات نیز شده است.

بسیاری از مشاغل از دست رفته بر اثر کرونا مشاغل غیر رسمی هستند، که بیشتر از همه صنف‌ها، اصناف بازار مورد آسیب قرار گرفته‌اند، و بعضاً بیمه نیز شامل حال این افراد نمی‌شود.

علاوه بر کسب کارهای فعال در حوزه‌های مراقب بهداشتی و حمایت اجتماعی، شغل‌های خدماتی عمومی، شغل‌های خدماتی اقامتی، هنر، مواد غذایی، سرگرمی و تفریح، تجارت خرد و... بیشترین آسیب را از شیوع کرونا دیده‌اند، در این دوره و تعطیلی‌های ناشی از آن کارمندان بخش دولتی کمترین آسیب را متحمل شده‌اند.

فروشنندگان در راستای تعطیلی کسب کارشان رو به فروش اینترنتی و مجازی آوردند، که البته می‌تواند فضای مطلوبی را از خود برای مقابله با کاهش تقاضا بر جای بگذارد، و همین‌طور این فروشگاه‌های مجازی جهت جلوگیری از خرید فیزیکی مردم ایده بسیار جالب و متفکرانه ایی بوده است. در این دوره گرانی اجناس موجب شده است قدرت خرید مردم پایین بیاید و همین کاهش قدرت خرید، باعث ضعیف شدن معیشت مردم خواهد شد.

وضعیت اقتصادی هم در ایام کرونا معیشت گروه کم درآمد و اقشار ضعیف جامعه را به طور جدی تحت شعاع قرار

داده، که علاوه بر سلامت جسمی آسیب‌های روحی و روانی را همراه خود داشته است.

به طور کل قرنطینه و ضرر اقتصادی منجر به آشفتگی ذهنی در بین تمام طبقات جامعه می‌شود، کاهش ارتباطات و تعاملات اجتماعی طولانی مدت در کسب و کارهای آزاد باعث از دست دادن مشاغل مرتبط و کاهش درآمد بدون شک بر آداب زندگی تاثیر منفی بسزایی گذاشته که البته این تاثیر فقط شامل ایران نیست و تمام کشورهای جهان کم و بیش درگیر این مسائل هستند.

بر اساس داده‌های اقتصادی بیماری کووید ۱۹، میلیاردها دلار به اقتصاد کشورها ضرر رسانده است و به دنبال آن کاهش ۰/۲ درصد تا ۰/۴ درصد تولید داخلی کشور را به دنبال داشته است.

در راستای این اوضاع دولت اصرار داشت است که مردم برای جلوگیری از شیوع کرونا در خانه بمانند، ولی در عین حال مُصر بود که اعلام تعطیلی نکند، زیر اوضاع وخیم بازار تشدید می‌شود و موجب نگرانی‌ها و نارضایتی‌ها بیش



از پیش می‌شود.

پس از آن ورود واکسن‌های تولید خارج کرونا و واکسن ایرانی (برکت) درصد زیادی از نگرانی‌های مردمی را کاهش داد.

واکسناسیون به طور قابل توجهی خط ابتلای بیماری را کاهش می‌دهد، اما به منزله توقف و پایان اقدامات بهداشت عمومی نیست، حتی پس از واکسناسیون همچنان باید شیوه نامه‌های بهداشتی رعایت شود تا شرایط به حالت عادی بازگردد، حتی افرادی که دُز دوم و سوم واکسن را زده اند، باید اصول را رعایت کنند، ولی می‌توان گفت روزه آمیدی برای بهتر شدن اوضاع و شرایط به وجود آمده است.

اقدامات دولت در راستای همکاری با مردم

اعطای تسهیلات به مردم یکی از اقداماتی است که دولت‌ها در چنین شرایطی برای بهبود وضعیت معیشت خانوارها باید در اولویت کار خود قرار دهد و در اجرای این اقدامات تردیدی نیست چرا که در قانون اساسی و اسناد بین المللی از آن نام برده است.

از جمله اقداماتی که دولت در این ایام اجرا کرده است می‌توان به کمک مستقیم به خانوارهای کم درآمد، کارکنان و افراد خود اشتغال، تعویق مهلت پرداخت مالیات‌های شخصی، کاهش مالیات بر مصرف و املاک، تسهیل قوانین و الزامات کار پاره وقت، پرداخت حقوق دوران مرخصی استعلاجی مبتلایان، حمایت از هزینه‌های بهداشتی، کمک برای اجاره بهای خانوارهای آسیب دیده و... نام برد.

اعطای تسهیلات از سوی دولت می‌تواند به صاحبان کسب و کار برای ادامه فعالیت‌شان کمک شایانی کند.

در حوزه حمایت از خانوارها دولت با اختصاص ۲۲ هزار میلیارد تومان تسهیلات جهت تقویت معیشت خانوارها گام برداشت. با توجه به مشکلات درآمدی برای مردم در این ایام، حدود ۲۰ میلیون خانوار توانستند تسهیلات یک میلیون تومانی یارانه را دریافت کنند و همچنین پرداخت بسته معیشتی به اقشار آسیب پذیر به ارزش ۳/۱ هزار میلیارد تومان بوده است و همچنین در زمینه دریافت تسهیلات کارت خرید اعتباری برای خانوارها از طریق وثیقه گذاری سهام عدالت و افزایش قابل توجه حقوق کارمندان دولت و بازنشستگان نقش مهمی در بهبود وضعیت معیشتی خانوارها داشته است.

البته با وجود تورم‌ها شدید افزایش حقوق حرکت آنچنان کارسازی به شمار نیامد.

با وجود اقداماتی که دولت در جهت بهبود وضعیت معیشتی مردم انجام داده است، این اقدامات با توجه به تورم بالا کافی نبوده است و بیش از این از دولت انتظار همیاری و همکاری و کمک می‌رود به خصوص به اقشار کم درآمد جامعه و افرادی که توان مالی و جسمانی پایین تری نسبت به طبقات دیگر دارند؛ و امید است که دولت در این ایام شرایط را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که افراد دهک پایین جامعه کمترین آسیب را متحمل شوند و نگاه ویژه و اساسی نسبت به مشاغل و صنف‌هایی که توجه کمتری نسبت به آن‌ها شده است داشته باشد.

نگاهی به اندیشه سیاسی جان رالز

محمد مهدنور

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی



پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این سوال است که: مبانی نظریه عدالت رالز چیست؟ و در چه جامعه‌ای استقرار می‌یابد؟

روشی که در این پژوهش به کار رفته، روش توصیفی - تحلیلی است که ضمن اشاره به شرایط زمان رالز، به توصیف و تحلیل ارکان اصلی اندیشه سیاسی رالز پرداخته می‌شود و در نهایت ارزیابی کلی از نظریه او به عمل خواهد آمد.

زندگینامه جان رالز

رالز در یکی از شهرهای ایالت مری لاند به نام بالتیمور در سال ۱۲۹۱ یعنی درست در زمانی که جهان سرمایه داری با پیامدهای سخت جنگ جهانی اول دست به گریبان بود دیده به جان گشود.

بحرانی که دست مایه نوشتن رساله «پیامدهای اقتصادی جنگ» از سوی اقتصاددان معروف لیبرال کینز شده بود. این بحران و بحران‌های بعدی در دهه‌های ۰۳ و ۰۴ تأثیر به سزایی در تغییر نگرش‌های سیاسی و اقتصادی متفکرین لیبرال داشتند به گونه ایی که کینز را تبدیل به رهبر «نیرومند و بی باک افکار عمومی و رایزن خردمند کشور خویش انگلستان» نمودند. رالز در خانواده مرفه ای بزرگ شده بود داستان زندگی پر فراز و نشیبی از خود بجای نگذاشته است.

رالز تحصیلات خود را در دانشگاه پرینستون سپری کرد. در جنگ جهانی دوم به خدمت ارتش درآمد و در خاور دور، فیلیپین و گینه جنگید. پس از بازگشت از خدمت دکترایش را گرفت. در دانشگاه پرینستون، ام آی تی و کرنل تدریس نمود، اما سرانجام به دانشگاه هاروارد رفت و در آنجا تا زمانی که دیگر به عنوان متفکری برجسته شناخته شد ادامه کار داد و باز نشست شد.

رالز تمام وقت خود را وقف کار علمی و نظری نمود و وارد غوغاهای سیاسی زمانه اش نشد. اما در عین حال

جان رالز در میان اندیشمندان قرن بیستم به لحاظ توجه به فلسفه سیاسی دارای جایگاه ویژه‌ای است. جان رالز از فلاسفه قرن بیستم است که کوشیده یکی از پیچیده‌ترین مسائل فلسفه سیاسی یعنی «عدالت» را حل کند. دانشمندان بسیاری از نظریه وی الهام گرفته اند. بحث او درباره عدالت معطوف به ساخت جامعه به طور کلی و نهادهای تشکیل دهنده آن است. نهادهای اجتماعی شیوه دسترسی افراد به منابع را معین می‌کنند و قواعد تعیین حقوق و امتیازات و رسیدن به قدرت سیاسی و انباشت سرمایه را در بردارند. جوهر اندیشه رالز عدالت به معنای انصاف است. و انصاف به روش اخلاقی رسیدن به اصول عدالت مربوط می‌شود. تدوین نظریه‌ای از عدالت بر پایه آموزه‌های لیبرالی اگر چه از سوی فلاسفه قبلی عرضه شده بود، اما توسط جان رالز، عمق و جامعیت پیدا کرد به گونه‌ای که اثر او را با آثار فلاسفه بزرگی مانند کانت مقایسه کرده اند.

در نظریه عدالت رالز، نظریات اخلاقی و سیاسی در ارتباط با هم بحث شده اند و برای شرح آن‌ها از علومى مانند اقتصاد و روانشناسی نیز استفاده شده است.

هدف رالز از ارایه تئوری عدالت، تعریف و دفاع از مفهوم خاص عدالت اجتماعی و اخلاقی و نظام‌مند از عدالت لیبرالی است.

در نظر رالز، عدالت، مقدم‌ترین فضیلت نظام‌های اجتماعی و فضیلتی است که به هیچ وجه نمی‌توان از آن صرف نظر کرد.

اهمیت جان رالز فقط به خاطر احیای فلسفه سیاسی نیست، بلکه رالز به خوبی توانست میان اصول آزادی و برابری، سازش برقرار نماید و نسبت این دو را به گونه‌ای ترسیم کند که نه آزادی قربانی و نه برابری بی محتوا شود.

«رویدادهای سیاسی و اجتماعی در ایالات متحده آمریکا و در عرصه جهان بین سال های ۱۷۹۱-۲۶۹۱ وی را با این پرسش روبرو ساخت که چه عواملی کشوری، چون آمریکا را که هسته‌ای دموکراتیک دارد به سیاستی ناعادلانه در درون کشور و تجاوز گرانه در عرصه جهان کشانده است. کمپانی های بزرگ نفتی و اسلحه سازی با کمک های مالی خود به سیاست مداران نفوذ خود را به تصمیم های سیاسی و اجتماعی پایدار ساخته اند. این دل مشغولی‌ها در آثار رالز باعث گردید که وی در ارائه نظراتش به ساز و کارهای کنترل و نظارت اجتماعی قدرت، تاکید ورزد. هر چند رالز به عنوان یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان سیاسی قرن بیستم مورد توجه قرار گرفته است، اما آثار چندانی از وی برجای نمانده و تأثیر برجسته وی تنها به شکل مشخص و گسترده در دو کتاب مطرح گردیده است. مهم ترین کتاب رالز پس از چاپ چند مقاله، گردآوری و تألیف گردید، در سال ۱۷۹۱ تحت عنوان «نظریه ای در باب عدالت» منتشر گردید. نظریه عدالت رالز را در زمره نظریه پردازان قرارداد اجتماعی قرار می‌دهد. این اثر باعث گفتگوهای بسیاری هم در بین متفکرین لیبرال و هم منتقدین لیبرالیسم گردید. پاسخ‌ها و گفتگوهای وی با متفکرین برجسته ای، چون هابرماس پس از حدودا بیست سال باعث نگارش کتاب مهم دیگر وی بنام «لیبرالیسم سیاسی» گردید. در این کتاب نویسنده انعطاف های کثرت گرایانه بیشتری نسبت به کتاب نظریه عدالت ابراز داشته است.

با توجه به حوزه علایق وی یعنی فلسفه، اخلاق و سیاست برخی او را کسی می دانند که قادر است به لیبرالیسم عمق اخلاقی ببخشد، یعنی آنچه که لیبرالیسم همیشه فاقد آن بوده است. جان رالز در سن ۱۸ سالگی در ۴۲ نوامبر ۲۰۰۲ چشم از جهان فرو بست.

اساس اندیشه رالز: نفع انسان در منفعت او نیست!

مبنای اندیشه رالز این بود که نفع انسان در منفعت شخصی او نیست بلکه در عدالت با اوست. او بر این باور است که «عدالت اولین فضیلت نهادهای اجتماعی است، همان‌گونه که حقیقت، اولین فضیلت نظام‌های فکری.» همین توجه به عدالت از سوی یک متفکر لیبرال سبب شد که برخی «نظریه عدالت» را یک پیشرفت مهم در سنت لیبرالی یا دست‌کم نوسازی آن به شمار آورند.

رویکرد رالز به لیبرالیسم کاملاً متمایز از رویکرد نفع‌انگارانی نظیر بنتام، جیمز میل و جان استوارت میل است؛ تفاوت آن‌ها در نحوه توجیه اصول یک جامعه لیبرال است: ادبیات نفع‌انگاری نه به حقوق تمسک می‌جوید و نه واقعی به ارزش و اخلاق می‌گذارد. دغدغه فایده‌گرایی حداکثر کردن منفعت است؛ هرچند این رضامندی فرادا بر تناسبی عادلانه استوار نگردد. از نگاه جان رالز نفع‌انگاری یک نظریه هدف‌گرایانه ماکیاولی‌ستی است حال آنکه نظریه عدالت رالز، یک نظریه وظیفه‌گرا یا وسیله‌گرای کانتی است؛ او می‌کوشد بدون تعریف خاصی از خیر فردی یا جمعی، آنچه صحیح و درست است را تبیین کند. به تعبیر دیگر، نظریه عدالت رالز در صدد است که اصول عدالت را برای

توزیع امکانات عمومی تعریف کند؛ بدون پیش‌انگاره‌ای از خیروشر، بدون تصور و ایده‌ای از نتایج و غایات؛ بدون خط و خبری از پس پرده بی‌خبری. رالز از بین پارادایم‌های مختلف فکری، فلسفه اخلاق کانت را به عنوان مبحثی قابل توجه برای احیای اصول لیبرالی انتخاب کرده و از عناصر کانتی مانند آزادی انسان و عامل اخلاقی، استفاده نمود و نقطه عزیمت خود را نقد مکتب فایده گرایی قرار داده است.

رالز با کمک این روش و اسلوب، دیدگاه‌های رهبران اولیه لیبرال مانند جرمی بنتام، لاک و استوارت میل را در خصوص ضرورت تدارک بیشترین شادی برای بیشترین افراد را مورد انتقاد قرار داد و این سؤال را مطرح کرد که آیا اصالت فایده می‌تواند مبنای قانع کننده‌ای برای اصول لیبرالی باشد؟ فایده گرایان، بر این باور بودند که انسان‌ها همیشه می‌کوشند تا لذت خود را به حداکثر و رنج خود را به حداقل برسانند؛ بنابراین از لحاظ اخلاقی، کاری صحیح است که در مجموع خوشی و لذت افراد را به حداکثر و رنج آن‌ها را به حداقل برساند.

عدالت در دیدگاه فایده گرایان، بر مدار و محور «خیر» می‌چرخد و به مفهوم «حق» کمتر توجه می‌شود. از این جهت دیدگاه فایده گرایان، عدالت مکانیسمی محسوب می‌شود که زیاده طلبی و لذت جویی افراد را کنترل نموده و نابرابری را در سطح اجتماع بر اساس «نظام توزیع خیرات» تعدیل می‌نماید.

از این رو فایده گرایان حصول منفعت را غایت عدالت می‌دانند.

رالز به انتقاد از این دیدگاه می‌پردازد و معتقد است که انسان فی نفسه غایت است و لذا باید به دنبال تحقق فضیلت انسان باشیم نه بدنبال حصول منفعت.

رالز با توصیف ویژگی‌های جامعه لیبرال آمریکا در دهه ۰۷، این سؤال را مطرح می‌کند که با توجه به نظام سرمایه داری که بر جامعه لیبرالی حاکم است و موجب نابرابری، تبعیض و فقر شده، چگونه می‌توان با حفظ پویایی آن، از نابرابری به برابری رسید؟ در این جامعه تا چه حد انسانیت افراد قابل نجات است، به طوری که زندگی شان ارزش زندگی داشته باشد (کاظمی، ۲۸۳۱: ۵)

رالز می‌گوید: «من مانند کانت معتقدم که انسان‌ها یک سری حقوق طبیعی دارند که باید آن‌ها را تأمین کنند و نمی‌توان خیرهای اجتماعی (منفعت افراد) را بر آن حقوق طبیعی مقدم داشت و اگر انسان‌ها در شرایط آزاد و برابر قرار بگیرند آن‌ها بر سر اصولی توافق خواهند کرد که حقوق طبیعی آن‌ها را تأمین خواهد کرد.

رالز سعی دارد اصولی را برای تنظیم روابط افراد در جامعه تدوین نماید که در عین حفظ «آزادی»، از «نابرابری» شدید آن‌ها جلوگیری کند. از نظر او این اصول، اخلاقی است و ما می‌توانیم آن‌ها را از طریق عقل کشف کنیم. چون عدالت از مطالبات عقل است و انسان به عنوان یک موجود عقلانی، عمل عادلانه انجام می‌دهد.

تفوق حق بر خیر

نظریه عدالت رالز بر مفهوم حق بنا شده است؛ حق مساوی

برخورداری از آزادی‌های اساسی برای همه، با این تبصره که نابرابری‌های اجتماعی به شرط مصلحت و منفعت عام، موجه و پذیرفتنی باشد. رالز معتقد به برابری فرصت‌های شغلی است تا تبعیض اقتصادی ناشی از نابرابری تاریخی و اجتماعی از این طریق جبران شود. او البته با اصل رقابت آزاد مخالفتی ندارد، ولی این شکل از نابرابری‌ها را در محدوده مواهب طبیعی مجاز می‌داند تا آن اندازه که محروم‌ترین افراد از آن بهره ببرند.

جان رالز با الهام از آثار اندیشمندانی مثل جان لاک، کانت و روسو دنبال حل این معضل اجتماعی بود که چگونه «نزاع طبیعی» میان افراد برای بهره مندی بیشتر از دست آوردهای تولیدی یک جامعه را با «عدالت اجتماعی» که متضمن بقای جامعه است آشتی دهد (دهیاشی، ۸۷۳۱: ۴۴)، یعنی رالز به دنبال ترسیم وضعیتی است که در آن قدرت و ثروت به صورت متناسب بین افراد جامعه توزیع شود.

عدالت از نظر رالز

رالز عدالت و آزادی را رودررو قرار می‌دهد، اما تا جایی که تضاد و تعارضی رخ ندهد. او به دنبال مرزی است که بتوان آزادی موعود لیبرالیسم را حفظ کرد، اما آزادی بی‌لگام، عدالت و انصاف را در قانون جنگل نبلعد! در تئوری عدالت برای قدرتِ انگیزه‌های اجتماعی و گروهی حد انصاف فرض می‌کند؛ حدی که فرد یا گروه وارد رقابت می‌شوند و تا وقتی این رقابت عادلانه و منصفانه باشد، دست از منافع خود نمی‌کشند. یک شهروند مستقل نمی‌تواند بدون نهاد قانونی از امکانات عمومی نصیب ببرد.

در خصوص حق مالکیت عمومی نیز دو ویژگی را به امکانات عمومی نسبت می‌دهد: این امکانات قابل تقسیم نیستند و در عین حال هیچ‌کس را نمی‌توان از آن‌ها محروم کرد؛ همان بزنگاهی که آزادی می‌تواند پا روی خرخره عدالت بگذارد! وقتی جان رالز مبحث مفت‌خوری (redir eerF) را پیش می‌کشد یا از معمای قدیمی هزینه زندان‌ها حرف می‌زند، نتیجه می‌گیرد که یک شهروند مستقل نمی‌تواند بدون نهاد قانونی از امکانات عمومی نصیب ببرد. او بازار آزاد را، به عنوان نهاد تعیین‌کننده در سرمایه‌گذاری و درآمد، با پاره‌ای هدایت‌ها و حمایت‌ها می‌پذیرد؛ همان حال که برای تخصیص بهینه و آزادی فردی احترام قایل است، همین بازارها را که ضامن مالکیت خصوصی‌اند، عامل ایجاد نابرابری اقتصادی می‌داند؛ محرک رقابتی به ماهو رقابت که کیفیت زندگی را به مسلخ می‌برد.

منظور رالز از عدالت در واقع «عدالت اجتماعی» است. یعنی رالز به دنبال فضیلت اشخاص نیست بلکه در تلاش است، اصولی را برای عدالت تنظیم کند تا تضاد منافع افرادی که در اجتماع به دنبال بیشتر کردن سهم خود از توزیع خیرات اجتماعی هستند را به طور منصفانه حل و فصل نماید. (ملکیان، ۶۷۳۱: ۰۸-۱۸)

به نظر رالز عدالت زمانی محقق می‌شود که به توزیع صحیح سود و مسئولیت در همکاری اجتماعی برسیم و این امر مربوط به ساخت جامعه و نهادهای تشکیل دهنده آن است. زیرا «نهادهای اجتماعی شیوه دسترسی افراد به منابع را معین می‌کنند و قواعد تعیین حقوق و امتیازات

و رسیدن به قدرت سیاسی و انباشت سرمایه را در بردارند. رالز می‌گوید، موضوع اصلی عدالت، ساختار اساسی جامعه و سازوکاری است که طی آن نهادهای اجتماعی، حقوق و وظایف اساسی در توزیع و چگونگی تقسیم مزایای حاصل از همکاری اجتماعی را تعیین می‌کنند، بنابراین عدالت همان حذف امتیازات بی دلیل و ایجاد تعادلی واقعی در میان خواسته‌های متعارض انسان‌ها است که در ساختار یک نهاد اجتماعی پیش بینی شده است

قرارداد اجتماعی رالز

نظریه جان رالز در باب عدالت از سنت قرارداد در فلسفه سیاسی آغاز می‌شود. این سنت جامعه را به عنوان یک گروه یا مجموعه‌ای از افراد در نظر می‌گیرد که اعتبار آن‌ها در قالب یک قرارداد شکل می‌گیرد. این توافق ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد.

در نظریه پردازی‌های لیبرال در حوزه عدالت، سنت قرارداد اجتماعی رقیب فایده گرایی بوده است و با توجه به نقد و نفی فایده گرایی توسط رالز، وی تلاش می‌کند تا صورتبندی یک نظریه عدالت لیبرال را در چارچوب قرارداد اجتماعی بیان نماید.

قرارداد اجتماعی مرحله‌ای است که در فلسفه، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی برای نشان دادن توافقی واقعی یا فرضی درون یک جامعه با توجه به حقوق و مسئولیت‌های دولت و شهروندان آن، و با به طور کلی‌تر، توافق مشابهی میان یک گروه و اعضای آن به کار می‌رود. فرض شده است که همه افراد جامعه بر حسب قرارداد اجتماعی که توسط خودشان برای ماندن و زندگی کردن در آن جامعه وضع شده، به توافق برسند. قرارداد اجتماعی به عنوان تئوری سیاسی ماهیت و هدف دولت و حقوق انسانی را تبیین می‌کند. اساس تئوری (در شکل بسیار متعارف آن که توسط ژان ژاک روسو به صورت زیر است:

برای زندگی در جامعه، انسان با قرارداد اجتماعی ضمنی‌ای توافق می‌کند که طی آن حقوق مشخصی (مانند حق زندگی کردن) به وی داده شود و به نوبه خود از آزادی‌های مشخصی صرف‌نظر کند که می‌توانست این آزادی ها را در یک وضعیت طبیعی داشته باشد (مانند آزادی کشتن دیگران)

بنابراین حقوق و مسئولیت‌های افراد شرایط قرارداد اجتماعی است و دولت هم نهادی است که برای اجرای این قرارداد شکل گرفته است. همچنین مردم اگر بخواهند ممکن است شرایط قرارداد را تغییر دهند: حقوق و مسئولیت‌ها ثابت یا طبیعی نیستند. به هر حال، حقوق بیشتر همواره مستلزم مسئولیت‌های بیشتر و مسئولیت‌های کمتر همیشه مستلزم حق و حقوق کمتری است.

تئوری رالز که عدالت را به مثابه انصاف می‌پندارد، مثالی از تئوری قرارداد اجتماعی است. بینش رالز با تئوری‌های قرارداد اجتماعی هابز و روسو و لاک نقطه اشتراک کوچکی دارد

رالز معتقد است که افراد در جامعه دارای منافع مشترک و متضاد هستند؛ اشخاص نسبت به این مسئله که منافع و سودهای بیشتری که از طریق همکاری جمعی آنان به

دست می‌آید، چگونه توزیع می‌شود، بی اعتنا نیستند و هر یک از آنان برای تعقیب اهدافشان ترجیح می‌دهند سهم بیشتری دریافت کنند نه کم تر.

از این رو عدالت زمانی حاصل می‌شود که توزیع درست سود و مسئولیت در همیاری اجتماعی صورت گیرد. حال سوال رالز این است که این عدالت چگونه حاصل می‌شود و چگونه افراد خواهند توانست به سود بیشتر دست یابند و جامعه هم عادلانه باشد

وضعیت اولیه و پرده جهل و ناآگاهی

گفتنی است که هابز و لاک و روسو هر کدام یک حالت طبیعی را تشریح کرده‌اند. حالت طبیعی در اصل بینش مفیدی بود؛ هابز می‌گوید که انسان‌ها هرگز به طور واقعی در وضعیت طبیعی نیستند. وی توصیف می‌کند که چگونه مردم می‌توانند به وسیله قرارداد فرضی اجتماعی، وضعیتی طبیعی را ترک کنند. رالز به جای وضعیت طبیعی، وضعیت اولیه را بیان می‌کند.

رالز بیان می‌کند که وضعیت اولیه فقط ایده‌ای برای کمک به بحث است: مردم باید خودشان را بدون هیچ دولتی تصور کنند و سپس با عقلانیت تصمیم بگیرند که چه نوع دولتی می‌تواند به وسیله‌ی قرارداد اجتماعی مورد قبول واقع شود و عدالت را حاصل کند.

رالز وضعیت اولیه را برای توجیه برخی مقام های دولتی خاص به کار نمی‌برد، بلکه با ترسیم وضعیت اولیه تلاش می‌کند تا نشان دهد که چه اصول اساسی باید در هر جامعه‌ای که برپا می‌شود، برقرار شود.

وضع اولیه، مهمترین بخش نظریه عدالت رالز را تشکیل می‌دهد. منظور او از وضع نخستین، وضعی فرضی و ایده آل است که در آن اصول عدالت گزینش می‌شود.

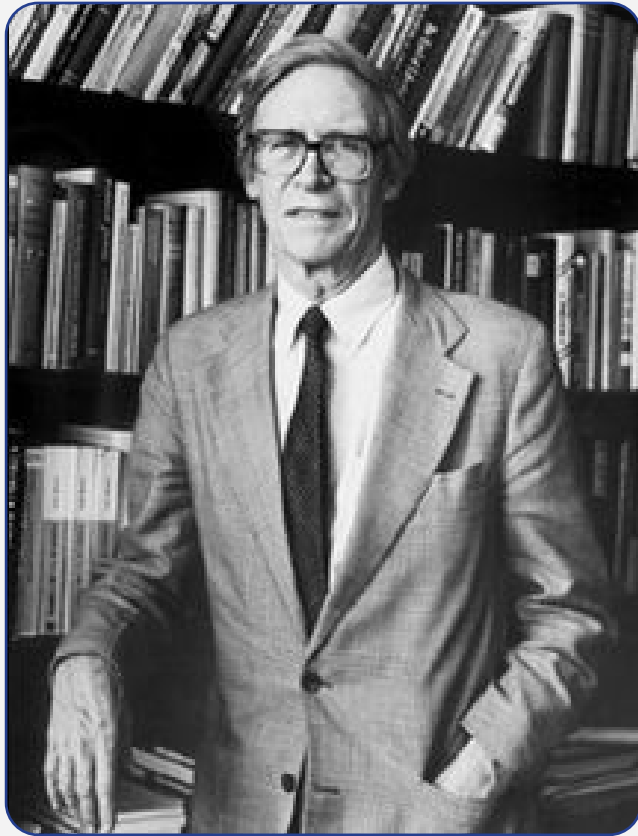
در این وضع شرایطی وجود دارد که افراد جامعه در آن شرایط، بدون اطلاع از موقعیت آینده خود، اصول زندگی اجتماعی را گزینش می‌کنند. در این وضعیت، افراد در مورد یک جامعه عادلانه و منصفانه تصمیم گیری می‌نمایند.

بنابراین، وضعیت نخستین یک وضعیت فرضی است که طی آن افراد با داشتن ویژگی‌هایی به روش منصفانه اصول عدالت را گزینش می‌کنند. بنا به نظر رالز جهت تحقق شرایط منصفانه و برابر لازم است انسان‌ها در وضع اولیه دارای ویژگی‌های ذیل باشند:

الف) آزاد بودن: اولین ویژگی انسان رالز در وضع نخستین، آزاد بودن است. بدین معنا که افراد بدون هیچ فشار و مانعی، به گفتگو می‌پردازند و برای توافق و تصمیم گیری نه اجبار سیاسی وجود دارد و نه اجبار اخلاقی

ب) عاقل بودن: رالز معتقد است که افراد در وضع نخستین عاقل هستند. البته عقلانیت به معنای عقلانیت ابزاری است. یعنی آن‌ها رابطه بین هدف و وسیله را درک می‌کنند و برای تأمین اهدافشان از بهترین وسیله استفاده می‌کنند؛ و لذا تصمیماتی که در وضع نخستین می‌گیرند، کاملاً عاقلانه است

ج) سودجو بودن: ویژگی سوم انسان رالز در وضع اولیه، سودجو بودن اوست. یعنی در گزینش اصول عدالت اصولی را انتخاب می‌کند که بیشترین نفع او را تأمین نمایند و اساساً



هدف او از شرکت در قراردادهای اجتماعی، تأمین سود خود است؛ که با گفتگو و توافق آن را به دست خواهد آورد
د) در «حجاب جهل» قرار داشتن: پرده جهل از مفاهیم کلیدی فلسفه سیاسی رالز است. از ویژگی‌های انسان در وضع نخستین این است که افراد طرف قرارداد از هر خصوصیتی که آن‌ها را از دیگر افراد شرکت کننده در قرارداد متمایز کند بی خبر هستند.

قاعده حداکثرسازی

رالز بیان می‌کند طراحی‌ای که افراد در پس پرده جهل و ناآگاهی از جامعه خود انجام می‌دهند، مبتنی بر قاعده حداکثر سازی است. یعنی:

- از آنجا که فرد در پس این پرده نمی‌داند در دنیای واقعی چه کسی است، خود را برای قرارگرفتن در هر وضعیتی آماده می‌کند؛ افراد در وضعیت اولیه می‌توانند جوامع مختلف بسیاری را طراحی کنند؛ بنابراین هر فردی در پی انتخاب جامعه‌ای است که موقعیت‌های نامطلوب در آن کمتر باشد، یعنی افراد در پس این پرده جامعه‌ای را برمی‌گزینند که کمترین افراد در موقعیت کمتر نارضایتمندی قرار گیرند. رالز راه بسیار ساده‌ای برای فهم وضعیت اولیه تصور می‌کند: دو فرد کیکی دارند که باید بین خود به دو قسمت تقسیم کنند. هر کدام از این دو فرد کیک را دوست دارد و می‌خواهد تا جایی که ممکن است تکه بزرگتری را به دست آورد. آن‌ها بین خود توافق می‌کنند که ابتدا یکی از آن‌ها کیک را تقسیم کند و سپس فرد دوم یک تکه از کیک تقسیم شده را بردارد. این روش تضمین می‌کند که کیک به صورت منصفانه‌ای تقسیم شود. این قاعده حداکثرسازی است که رالز برای دو فرد به کار برده است.

اما آیا این مفهوم خیلی تصویری و خیالی نیست؟ البته رالز می‌پذیرد که همه تئوری فقط برای پردازش مفهوم مناسبی از عدالت طراحی شده است. وی نتیجه‌گیری می‌کند که افراد در وضعیت اولیه در مورد جامعه‌ای به توافق می‌رسند که همه از آن اطاعت و فرمانبرداری می‌کنند.

دو اصل اساسی عدالت جان رالز

قاعده اولویت اول (اولویت آزادی)

هر فردی باید فرصت یکسانی برای کسب بسیاری از آزادی‌های مختلف داشته باشد. همین‌طور این فرصت باید برای دیگر افراد در همان لحظه موجود باشد.

قاعده اولویت دوم (اولویت بر کارآیی و رفاه)

نابرابری‌ها در جامعه تنها زمانی پذیرفته شده هستند که:

- واقعا به محروم‌ترین افراد در جامعه کمک کند.

- نابرابری‌ها در پی داشتن فرصت‌های برابر همه افراد جامعه حاصل شده باشد.

آزادی‌هایی که رالز در مورد آن‌ها سخن می‌گوید عبارت است از:

یکم- آزادی سیاسی (حق رأی دادن و نیز انتخاب شدن برای مشاغل دولتی).

دوم- آزادی بیان و انجمنها.

سوم- آزادی عقیده.

چهارم- حق مالکیت فردی.

پنجم- آزادی از تصرف و توقیف مستبدانه.

به هر حال رالز در مورد داشتن آزادی کامل یا مطلق صحبت نمی‌کند. نابرابری‌هایی که رالز در مورد آنها سخن می‌گوید عبارت است از:

یکم -نابرابری‌ها در توزیع درآمد و ثروت.

دوم- نابرابری‌هایی که به وسیله نهادها ایجاد می‌شود.

رالز می‌گوید که این دو اصل عدالت طوری نظم یافته‌اند که جامعه نمی‌تواند کاهش در آزادی را به وسیله افزایش در منافع اجتماعی و اقتصادی توجیه کند. حال مثالی کلاسیک از اینکه چگونه اصول رالز در مورد پزشکان به کار می‌رود، ارائه می‌شود:

- در وضعیت اولیه، در پس پرده جهل و ناآگاهی افراد نمی‌دانند که آیا آن‌ها در دنیای واقعی برای اینکه پزشک باشند از توانمندی ذهنی برخوردارند.

- حال فرض کنیم که افراد واقعا بر مبنای دو اصل رالز به انتخاب اجتماع خود بپردازند.

- وقتی که هر فردی از وضعیت اولیه خارج می‌شود و به دنیای واقعی برمی‌گردد، اگر توانمندی ذهنی لازم را داشته باشد، می‌تواند پزشک شود.

- بنابراین افراد درمی‌یابند که آن‌ها توان بالقوه برای پزشک شدن دارند، پس تصمیم می‌گیرند آن را به عنوان برنامه زندگی خود به اجرا گذارند.

- اما کسب تحصیلات مستلزم یک نابرابری است: محروم‌ترین افراد برای تحصیلات دیگران مالیات پرداخت می‌کنند. (این قسمت دوم از اصل دوم است).

- به نوبه خود، وقتی افراد پزشکی می‌شوند، کارهای بسیار مهمی برای دیگرانی که در میان آنها افراد محروم هم هستند، انجام می‌دهند (این قسمت اول از اصل دوم است). - پزشک پول زیادی به دست می‌آورد و لازم نیست ثروت

خود را جمع کند، زیرا وی این ثروت را کسب می‌کند (این اصل اول است).

به طور کلی این تئوری بسیار پیچیده است. بنابر اصل دوم عدالت، نابرابری اجتماعی و اقتصادی باید به نحوی تنظیم شده باشد که این نابرابری‌ها به طور منطقی به نفع همه باشد و تقسیم آن‌ها در اختیار قدرت و مسئولیت های عمومی باشد و راه احراز آن قدرت و مسئولیت‌های عمومی برای همه باز باشد؛ بنابراین بر اساس اصل اولیه رالز، نابرابری تا آنجا پذیرفتنی است که به نفع همه باشد. بر مبنای اصلی برابری در شرایط اولیه قرارداد اجتماعی، بهبود زمانی آغاز می‌شود که وضع فرودست‌ترین (محروم ترین) گروه های اجتماعی بهبود یابد.

نقد و ارزیابی

با توجه به این که رالز فیلسوف دانشگاهی است، بنابراین شاید از جنبه‌های عینی و تجربی زندگی اجتماعی و سیاسی دور بوده و دستی در کارهای اجرایی و سیاسی نداشته است. از این رو نظریه اش به صورت انتزاعی درآمده که جنبه‌های واقعی و عینی در آن نادیده انگاشته شده است. به طوری که «هایک» عدالت اجتماعی رالز را به عنوان سراب ردّ می‌کند و تحقق آن را ناممکن می‌داند.

رالز نمی‌تواند ثابت کند که ما باید طرح او را به عنوان فرضی صحیح که اصول عدالت از آن مشتق می‌شود بپذیریم. تنها او امیدوار است طرح او از وضع نخستین، بیانگر اعتقاد شایع درباره عدالت باشد همان: ۳۷۳. (از آنجا که نظریه عدالت جان رالز مفهومی دموکراتیک از عدالت را در جامعه‌ای دموکراتیک عرضه می‌کند، مخاطبان خاصی دارد و آن‌ها کسانی اند که دارای فرهنگ سیاسی دموکراتیک هستند و در زندگی سیاسی مشارکت دارند و طبیعی است کسانی که در چنین جوامعی زندگی نمی‌کنند مخاطب او نیستند؛ بنابراین طرح رالز، اقدامی برای نشان دادن انسجام و اتقان بنیادهای فلسفی لیبرالیسم و ترجیح روایت لیبرالیسم بر روایت‌های دیگر است؛ که در این صورت طرح عدالت رالز علاوه بر اینکه همه جوامع را در بر نمی‌گیرد، همه افراد را نیز شامل نمی‌شود و جهان شمول نخواهد بود.

- نکته دیگر این است که تمایل و جهت گیری مساوات طلبانه که در حجاب جهل هم مستتر است برای همگان قابل قبول نیست. این نوع مساوات طلبی مانع از این می‌شود که توانگران به اصطلاح «نوزیک» به طور کامل از توانایی هایشان بهره‌مند شوند، البته رالز این مسئله را بر این اساس توجیه می‌کند که آن‌ها شایستگی و استحقاق آن را ندارند. اما حجاب جهل جنبه دیگری هم دارد که دردسر آفرین است. طرف‌های قرارداد رالزی از شناخت «مفهوم خیر» محرومند و عامدانه چنین است تا مانع از آن شود که کسی بتواند فهم خود از خیر را به دیگران تحمیل کند. اما آیا این معقول است؟ بسیاری در آن تردید دارند. چون داشتن ادراکی از خیر، مزیتی نامصفانه نیست، بلکه چیزی است که خود رالز هم می‌پذیرد که شخص با جدیت تمام، آن را اختیار کند. حال چرا شخص باید پایبند توافقی باشد که چنان طراحی شده است که مفهوم و ادراک او از خیر او را از هر گونه تاثیرگذاری ساقط می‌کند.



نظام سیاسی

نوست گرای نصر در عصر مدرنیته

حسین منصف

کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی در اسلام دانشگاه علامه طباطبایی تهران

سیدحسین نصر از چهره های ایرانی و یکی از مهم ترین نظریه پردازان سنت گرای است. جریان و گفتمان سنت گرای توسط رنه گنون (عبدالواحد یحیی) فیلسوف فرانسوی (۱۸۸۶-۱۹۵۱م) تأسیس گردید و توسط «آنند کنتیش کوماراسوامی» دانشمند سیلانی (۱۸۷۷-۱۹۴۷م) هویت نظام واری یافت و با فریتیوف شووان، تیتوس بور کهارت، مارکوپولیس و مارتین لینگز، توسعه یافت و به گفتمان و جریان فکری خاصی بدل شد. سنت در ماجرای سنت گرای به معنای رسم و عادت و اسلوب نیست، بلکه مقصود سنت الهی و ازلی و ابدی است که در تمامی وجود ساری و جاری است.

سنت به معنای اصول و حقایقی است که منشأ قدسی دارد و تبلور، کاربرد و تخلیات خاص خود را در چارچوب هر تمدن داراست. هر تمدنی که با این اصول پیوند دارد، تمدن سنتی نامیده می شود. سنت گرای اسلامی همانند سایر جنبش های دینی همچون سنت گرای یهودیت، کاتولیک، پروتستان و دیگر واکنش های اروپایی به مدرنیسم است. این جنبش های مذهبی در حمایت از سنت های خاص خود و مرجعیت رهبرانی همچون پاپ به مخالفت آشکار با مدرنیسم پرداختند. مطلب قابل توجه اینکه سنت گرای به سراغ معیار عام برای نقد مدرنیسم نمی رود و از درون سنت، آن را نقد می کند و به جای حذف سنت و دین، به احیای سنت می پردازد و ضمن بیان آسیب های مدرنیته، داروی سنت گرای را پیشنهاد می دهد.

این جریان با تأکید بر عرفان اسلامی و آیین های شرقی، درصدد حل معضل دنیای جدید غرب است. ایشان به حکمت خالده و خرد جاویدان معتقدند و ادیان بزرگ جهان مانند اسلام، مسیحیت و یهود و نیز آیین های شرق آسیا همچون بودا، جین، شینتو و تائو را از حقیقت مشترکی برخوردار می دانند.

مدرنیته

پیش از آشنایی با انتقادهای دکتر نصر به مدرنیته، لازم است توضیحی بسیار کوتاه درباره مدرنیته ارائه شود. با وجود تعاریف و تفاسیر مختلف از مدرنیته در غرب و شرق، می توان گفت: مدرنیته عبارت است از جریان یا روند حاکم بر تمدن جدید غرب در زمینه های فکری، فرهنگی، علمی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... که جدا از آموزه های دینی و با محور قراردادن انسان و تکیه بر آزادی همه جانبه او و نیز اعتماد به عقل بشری و اصالت دادن به فرد، درصدد تحلیل همه امور اعم از طبیعت، ماوراء طبیعت، ارزشها و... برآمده است و با اندیشه تغییر و نوکردن دایمی و همه جانبه حیات انسانی، هر آنچه در مقابل آن واقع می شود (مانند دین، آداب و رسوم، و سایر سنت ها) را نفی می نماید. عناصر غالب در مکتب و تمدن جدید غرب را می توان چنین برشمرد: ناواقع گرایی معرفت شناختی، تجربه گرایی، عقل گرایی (عقل خودبنیاد بشر)، مادی گرایی، انسان مداری، واحساس گرایی اخلاقی.

این جریان پس از عصر نوزایی (رنسانس) در غرب پدیدار شده است؛ وضعیتی نوآور و متجدد با الگوهای گوناگون

که گاهی از آن به تجدد لیبرالی، سازمان یافته، خودآگاه، ناخودآگاه، خوش بین و بدبین، تعبیر می شود. مدرنیت های که امروزه مطرح می شود، مطلق نو شدن نیست، بلکه وضعیت نویی است که در غرب تحقق یافته است. همچنین باید توجه داشت مدرنیته با هیچ یک از دو مفهوم «علم» و «پیشرفت» یکسان نیست. از این رو، نه فعالیت در عرصه علم و فناوری و نه تلاش برای رشد و توسعه ملازم های با پذیرش مدرنیته ندارند.

جریان های فکری مختلف درباره چگونگی تعامل مسلمانان با مدرنیته اظهار نظرهای متعددی داشته اند. برخی دست یابی به مدرنیته را مستلزم تضعیف دین و راندن آن به حاشیه می دانند و عده ای مدرنیته و دین را سازگار دیده و علت ناسازگاری ظاهری را، وجود عقاید خرافی و ناقص در بین متدینان می دانند؛ و از آن حیث که دین موافق با علم و پیشرفت است آن را تشویق می کنند. گروه اخیر بدون توجه به میانی مدرنیته در غرب، آن را مساوی با علم گرفته اند. برخی نیز معتقد به تفکیک دستاوردهای مطلوب از نتایج نامطلوب دوران تجددند.

نصر و مدرنیته

دکتر نصر نیز همچون سایر سنت گرایان در زمره مخالفان جدی و سرسخت مدرنیته است. به نظر او، دوران کنونی، دوران جاهلیت نوین است که بت های مکاتب باطل در آن باید از بین بروند. او انگیزه سنت گرایان را از مخالفت جدی با تجدد، احساس تعهد ایشان به حقیقت سنتی و ترحم و خیرخواهی برای انسان دانسته و نقد مدرنیته بر اساس اصول مابعدالطبیعی و دینی را عملی متناسب با اساسی ترین فضایل اسلامی می بیند. بر همین اساس، معتقد است نخستین وظیفه تمام متفکران سنت های معنوی و دینی مانند اسلام نقد مدرنیسم است. اینکه بسیاری از کشورهای شرقی و به طور خاص اسلامی، از سرنوشت شوم غرب عبرت نگرفته و اشتباه آن را تکرار می کنند، نصر را بسیار نگران کرده است. به نظر او، فاجعه عالم شرق به ویژه اسلام این است که همان خطاهای دنیای غرب را تکرار می کند. از این رو، وی از عدم نقد اساسی غرب توسط مسلمانان و سعی در سازگار نشان دادن اسلام و غرب توسط برخی روشن فکران دینی سخت دلگیر است. او روشن فکران نیمه متجدد مسلمان را فاقد اصالت فکر، و تسلیم تفکر دین زدایی غرب جدید می داند. نصر با تغییر و تحول در شیوه زندگی فردی و اجتماعی مخالفتی ندارد، اما تأکید دارد که این تغییرات باید بر اساس اصول سنتی انجام شود.

سؤال مهم این است که اگر قرار است ما با زمانه عوض شویم زمانه باید با چه چیزی عوض شود... تغییرات اجتماعی مستقل از ما نیست که ما بخواهیم با آن عوض شویم، بلکه انسان آزاد است و سرنوشت خود را عوض می کند. باید زمانه را با سنت های خود سازگار کنیم، نه برعکس... تغییرات امری طبیعی در جامعه است، ولی نباید مانند اسبی بی اراده دنبال این تغییرات و بر محور آن بدویم.

دنیای مدرن گرفتار این تناقض آشکار است که متفکران

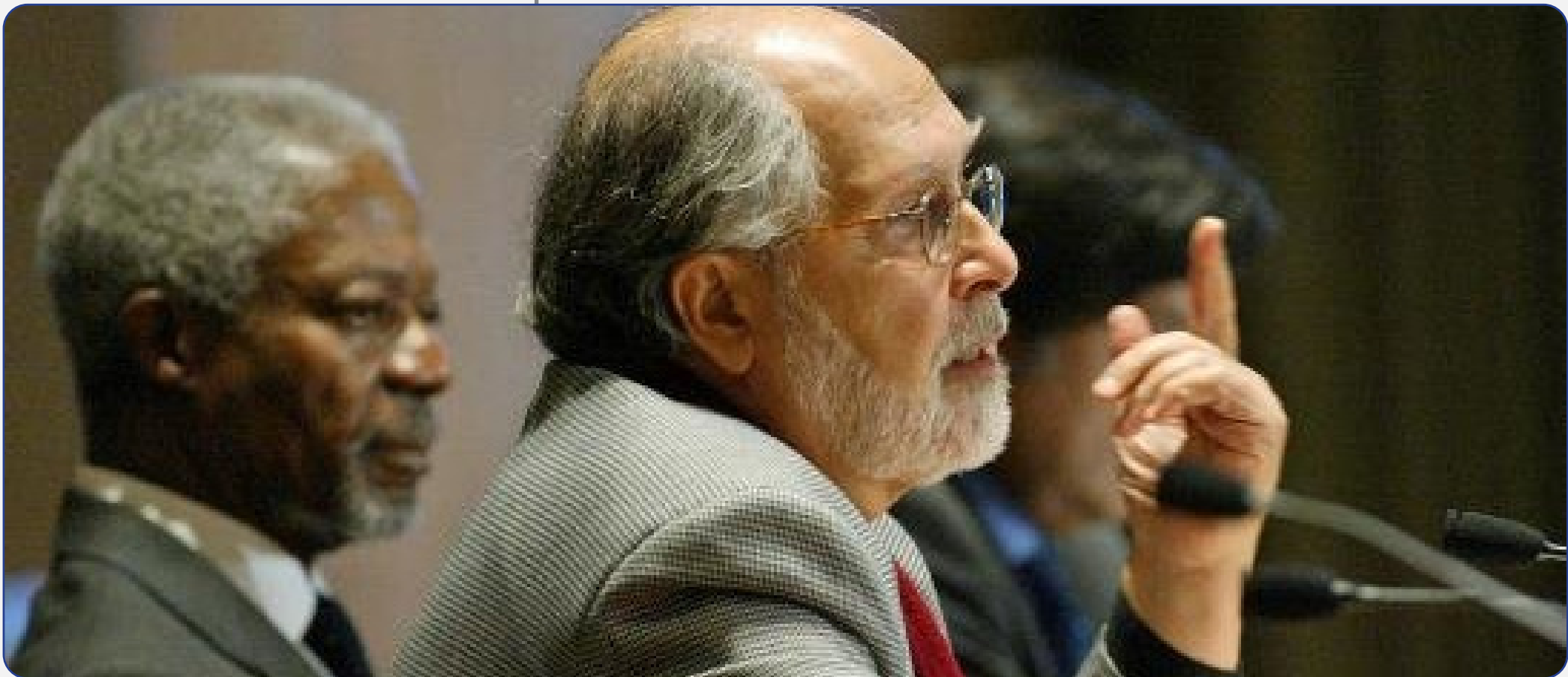
آن از سویی، همواره دم از آزادی و مردم سالاری می زنند و از سویی، می گویند ما مجبوریم هر چیزی را بر اساس زمانه تغییر دهیم.

اندیشه سیاسی سنت گرائی

سنت گرائی رنه گنون: نوست گرای خود را وامدار مکتب فکری سنت گرائی می داند. سنت گرای گونه ای از نگاه دینی در تاریخ ایران و اسلام است که عمدتاً در نقطه مقابل اندیشه های تجددگرایانه قرار دارد. به بیانی دیگر به زعم حسین نصر سنت گرائی متعارف بیشتر گونه ای از اسلام فقهاتی بود که متعاقب انقلاب اسلامی ایران در هیأتی سازمان یافته و با ابزار قدرت سیاسی پا به عرصه ظهور نهاد.

سنت گرایان نسبت به کلیت اندیشه غرب و هبوط معنوی آن منتقد بوده و غرب متجدد را انحرافی از فرهنگ اصیل انسانی دانسته است؛ هبوط از خردی جهانی و جاودانه که در سنت های مهم ماقبل مدرن از هندوئیسم، بودائیسم و تائوئیسم شرق گرفته تا ادیان پر رمز یونان باستان و دودمان های فکری در یهودیت، مسیحیت و اسلام قابل ردیابی است.

از دیدگاه نصر، رنه گنون از نخستین سنت گرایانی است که به تحلیل دنیای متجدد پرداخته است. وی در کتاب خویش محورهای اساسی سنت گرای با قرائت گنون را مورد بحث قرار داده است و البته نیم نگاهی نیز به نقد آنها دارد. نخست، به نظر او سنت گرای برداشتی کاملاً زمینی و عینی از ماهیت علم و معرفت ارائه می دهد که به زعم نصر این برداشت موجب شده تا چهره آسمانی و ملکوتی دانش از میان برود. دوم سنت گرای برداشتی فردپرستانه با محور قرار دادن انسان یا اومانیزم را ارائه داده است که با رویکرد خدامحورانه مد نظر نصر فاصله دارد. سوم، سنت گرای دیدگاه منسجمی نسبت به جامعه و جهان ارائه نمی دهد و از این زاویه شبیه هرج و مرج اجتماعی مکنون در اندیشه تجدد است. دنیای مدرن گرفتار این تناقض آشکار است که انسان های مدرن از سویی همواره دم از آزادی، مردم سالاری، و این گونه امور می زنند و می گویند: آینده را ما رقم می زنیم و از دیگر سو مدرنیست ها بر این نکته پای می فشارند که ما مجبوریم هر چیزی را بر اساس زمانه تغییر دهیم. آنها معتقدند چون ما در سده بیست و یکم و نه در سده سیزدهم به سر می بریم نمی توانیم اعتبار هیچ نهاد مقدس، دیدگاه یا چیزی را مسلم بگیریم. سنت گرای و ساخت سیاسی شاهنشاهی: نصر در تاریخ کمبریج به شرح ارتباط علما و سلاطین صفویه به عنوان یکی از وجوه اندیشه سنت گرای پرداخته است و نسبت نهاد دین و نهاد سلطنت را نمایان ساخته است. به زعم او هر کسی که در مکتب تاریخ ایران شاگردی کرده باشد، می داند که از دوره صفویه تا سال ۱۹۷۹ میلادی پیوندهایی میان تشیع و سلطنت در ایران وجود داشته است و لذا صفویان، زندیان و قاجاریان همه بر همین پایه بوده اند. درواقع برای اولین بار صفویان بودند که در تاریخ اسلام، یک مملکت شیعه دوازده امامی را تأسیس کردند و سنت



اسلامی را می‌توان از دوره آنها در تاریخ ایران ردیابی کرد. نصر یکی از وجوه سنت‌گرایی را نزدیکی سنت سیاسی اسلام به سنت حکومت شاهنشاهی در تداوم سنت ایران باستان می‌داند. او در توضیح تمایل شخصی‌اش به نظام سلطنتی در قیاس با نظام جمهوری‌ت می‌گوید: کلمه جمهوری‌ت برگرفته از کتاب جمهور افلاطون است. جمهوری‌ت افلاطونی در کاربرد اصلی و کلاسیک آن (Republic) به معنای قلمرو عمومی (جامعه و سیاست) است نه نوع خاصی از حکومت، چراکه حتی خود افلاطون در کتابش دموکراسی را بدترین نوع حکومت می‌داند و حکومت ملک- فیلسوف را بهترین نوع حکومت می‌داند. نصر معتقد است که توده مردم خیلی متوجه این نکته نیستند ولی افرادی مانند او که پیرو تفکر سنتی هستند، همواره مدافع نهادهای سنتی اعم از دینی و سیاسی در تمدن‌های سنتی بوده‌اند.

در اروپا جمهوری‌ت به معنای افلاطونی ظهور نکرد، بلکه به صورت یک نهضت افراطی ضد دینی همزمان با انقلاب فرانسه به ظهور رسید. طبعاً افرادی مانند نصر که طرفدار سنت و تفکر سنتی بوده‌اند، با این جریان‌ات به علت جنبه قوی ضد دینی آن، با این تعبیر از حکومت که با انقلاب فرانسه شروع شد، مخالفند. البته او باور دارد که این برداشت از جمهوری‌ت را نباید به حکومت کنونی در ایران تسری داد. این حکومت اگر چه نام جمهوری را در خود دارد، تا حدی منطبق با معنی افلاطونی است، نه معنی سکولار آن که با انقلاب فرانسه رخ داد و تثبیت شد. این نکته مهمی است و ناقدان بدون توجه به آن مدام می‌گویند که نصر مخالف جمهوری است. او خود معتقد است که او مخالف جمهوری به معنای افلاطونی کلمه نیست، بلکه مخالف آن گونه از

جمهوری است که با انقلاب فرانسه زاییده شد و به هر کجا که رفت دین و سنت را تضعیف کرد.

اندیشه سیاسی نصر

جریان نوسنت‌گرایی متعاقب پیروزی انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت. سیدحسین نصر پیشگام این جریان فکری در بحبوحه پیروزی انقلاب اسلامی، برای افتتاح نمایشگاه هنر ایرانی در توکیو، به ژاپن سفر کرده بود و در زمان حضور او در خارج از کشور، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و پس از آن، وی به ایران بازنگشت. نصر از امام خمینی به نیکی یاد کرده و بر آن بود که شهرت و نفوذ سیاسی آیت‌الله خمینی مانع از آن شد تا بسیاری از مردم در جهان غرب و حتی در خود جهان اسلام خارج از ایران، آثار عرفانی و جایگاه رفیع او در تاریخ عرفان نظری را درک کنند. او البته بر آن است که برای بسیاری جالب و شگفت آور است که آیت‌الله خمینی در اوایل عمر به عرفان نظری و عملی یعنی ریاضت و عزلت و ترک دنیا تأکید می‌کرد، درحالی‌که در سال‌های پایانی عمر به‌طور جدی وارد سیاست و ریاست حکومت شد(یوسفی، ۱۳۸۵: ۱۹۱). نصر در ادامه، تحلیلی از سلوک معنوی آیت‌الله خمینی و سفرهای چهارگانه عرفانی او ارائه می‌کند و ایشان را متأثر از فضای عرفانی می‌داند. به‌رغم این نگاه، نصر نظام فقه‌ای امام خمینی را مورد نقد قرار داده و عمدتاً نه اصل اسلام سیاسی بلکه شکل حکومت را مورد نقد قرار می‌دهد. نوسنت‌گرایان نمی‌پذیرند که همه قدرت از خداوند گرفته شده و به مخلوق او داده شود چراکه چنین جامعه‌ای را دیگر جامعه اسلامی نمی‌دانند (نصر، ۱۳۹۳: ۳۰۹). درست است که مردم حق دارند و

متناقض است؛ گاهی با دستاوردهای مدرنیته و علم مدرن مخالفتی ندارند و گاهی کل مدرنیته و اصول آن را کاذب تلقی می‌کنند. سیدحسین نصر اما، نقد تمدن مدرن را اساس تفکر سنتی دانسته و وظیفه نخست اهالی سنت‌های معنوی و دینی را نقد مدرنیسم معرفی می‌کند (نصر، ۱۳۸۵: ۳۰۰). نوسنت‌گرایی بر آن است که عقل تنها از بخش کوچکی از جهان هستی خبر می‌گیرد و بخش بزرگ‌تر و مهم‌تر جهان هستی را نمی‌توان با اتکای به عقل شناخت. لذا در نظر نوسنت‌گرایان تنها اندکی از جهان هستی با نیروی عقل قابل شناسائی است، اما بخش اعظم این جهان را باید ازطریق رجوع به سنت شناخت. لذا خودپسندگی عقل امری ناموجه بوده و عقل در کنار سنت مکی تواند کارآمد باشد. آن‌هم نه کنار هم بودن دو موجود هم تراز، هم عدل و هم‌سنگ، بلکه دو موجودی که یکی تفوق فاحش بر دیگری دارد.

گرایش به عرفان نظری: نوسنت‌گرایی عنایت ویژه‌ای به عرفان نظری داشته ولی عرفان عملی را درگیر دو آفت می‌داند: اول، اینکه در این عرفان معرفت از منزلت شایسته‌ای برخوردار نیست و به جای آن بیشتر بر عواطف و احساسات تکیه می‌شود. دوم، عرفان عملی با فضل فروشی اخلاقی توأم است. در اندیشه عرفانی هدف نهایی، آراستگی به فضایل اخلاقی است، درحالی‌که اعمال مقدمه اخلاق است، و اخلاق مقدمه‌ای است برای معرفت و باز شدن چشم دل آدمی و سیر در عالم ملکوت و رسیدن به مرحله کشف و شهود. چه آن کسی که در این جهان چشم دلش کور باشد، در سرای باقی کورتر و گمراه‌تر خواهد شد.

پذیرش وحدت متعالی ادیان: وحدت متعالی ادیان نام اولین اثر شوان هست که در آثار نویسندگان نوسنت‌گرا به همراه عناوین دیگری همچون وحدت درون و کثرت برون، کثرت‌گرایی باطنی ادیان و ... حاکی از پلورالیسم خاص این دیدگاه است. ادعای اصلی نظریه وحدت متعالیه ادیان این است که: اولاً، همه ادیان بزرگ و ماندگار در جهان سرچشمه الهی دارند. ثانیاً، با وجود اختلافات ظاهری از وحدت باطنی برخوردارند. ثالثاً، حکمت جاویدان در همه آنها محقق است.

نوسنت گرایی و مدرنیته

مدرنیته به عنوان جریان حاکم بر غرب جدید در زمینه‌های فکری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... که با اصالت دادن به عقل بشری و آزادی‌های او همه امور طبیعی، ماوراء طبیعی، ارزش‌ها و... را با منطق انسان‌مدارانه تحلیل کرده و همه پدیده‌های مغایر با خود شامل دین، آداب و رسوم، و سایر سنت‌ها را نفی می‌کند(مشکی، ۱۳۸۵: ۱۸۵)، در صف نخست انتقادات نوسنت‌گرایان و به‌ویژه نصر قرار دارد. به‌زعم نصر، دوران کنونی دوران جاهلیت نوین است که بت‌های مکاتب باطل آن باید از بین بروند. انگیزه اصلی مخالفت سنت‌گرایان با تجدد، احساس تعهد به حقیقت سنتی و خیرخواهی برای انسان بوده و نقد مدرنیته بر اساس اصول مابعدالطبیعی و دینی عملی متناسب با فضایل اسلامی است. به همین دلیل است که او کارویژه نخست اصحاب سنت‌های معنوی و دینی مانند اسلام را نقد مدرنیسم می‌داند (نصر، ۱۳۸۵: ۱۴۰۱).

خداوند به آنان آزادی و اراده عطا فرموده، اما آنها نم توانند به حقوق الله تعدی کنند. نصر که به حاکمیت اسلام فقه‌ای بر جامعه اسلامی انتقاد دارد، رویکرد جدیدی را معرفی می‌کند که اندیشه سیاسی نوسنت‌گرایی بر پایه آن قرار دارد و آن سلطنت اسلامی است.

مؤلفه‌های اندیشه سیاسی نصر

پایه و اساس اندیشه نوسنت‌گرایی بر دو اصل مخالفت با مدرنیته و سلطنت اسلامی استوار است. این مکتب پدیده جدید اسلام فقه‌ای که در رأس جامعه قرار گرفته را مورد نقد قرار می‌دهد چرا که معتقد است اسلام فقه‌ای به دلیل عدم تخصص در زمینه سیاست و حکومت، به مشکلات جدی برخورد می‌کند و خود، جامعه و اسلام را دچار مشکل می‌کند. برخی از مهمترین مؤلفه‌های نوسنت‌گرایی از این قرارند:

تکیه بر حکمت خالده: حکمت خالده یا جاویدان خرد، همان حکمت ماندگار، ازلی و ابدی است که در قلب همه سنت‌ها، از ودانتا و بودیسم گرفته تا کابالا و مابعدالطبیعه سنتی مسیحی یا اسلامی، جای دارد و عالی‌ترین یافته حیات آدمی است. این دیدگاه بر آن است که نوعی امر ثابت وجود دارد که گوهر همه ادیان و سنت‌هاست و با تغییرات زمانی و مکانی تغییر نمی‌کند. آنچه که تغییر می‌کند، صورت یا بیان الهیاتی آن است. بنابراین، اصحاب حکمت خالده معتقدند که این حکمت باید خود را با زبان متجددانه از نو تسبیح کند تا بتواند بیانگر حقیقت مطلق باشد.

نقد تجدد غربی: برداشت سنت‌گرایان از مدرنیته اغلب

۳۰۰؛ نصر، ۱۳۸۳: ۲۸۴ و ۲۸۵؛ نصر، ۱۳۸۱: ۱۸۱). اینکه بسیاری از کشورهای شرقی و اسلامی از سرنوشت غرب عبرت نگرفته و اشتباه آن را تکرار می‌کنند، نصر را نگران کرده و می‌گوید «فاجعه عالم شرق به‌ویژه اسلام این است که همان خطاهای دنیای غرب را تکرار می‌کند» (نصر، ۱۳۸۳: ۴۳).

از این‌رو، او از تلاش روشنفکران مسلمان برای سازگار نشان دادن اسلام و غرب سخت دلگیر است، به همین خاطر او روشن فکران نیمه متجدد مسلمان را فاقد اصالت فکر و تسلیم در برابر تفکر ضددینی غرب می‌داند. هرچند نصر مخالفتی با تحول و دگرگونی در سبک زندگی فردی و اجتماعی ندارد، اما برآن است که این تغییرات باید بر اساس اصول سنتی انجام شود (نصر، ۱۳۸۳: ۲۸۶). نصر می‌پرسد اگر قرار است ما با زمانه عوض شویم زمانه باید با چه چیزی عوض شود؟ در پاسخ می‌گوید درست است که تغییرات اجتماعی مستقل از ما نیست که ما بخواهیم با آن عوض شویم، ولی انسان آزاد است و می‌تواند سرنوشت خود را عوض کند. لذا باید زمانه را با سنت‌های خود سازگار کنیم، نه برعکس. تغییرات اجتماعی امری طبیعی است، ولی نباید مانند اسبی بی اراده دنبال این تغییرات و بر محور آن دویید (نصر، ۱۳۸۵: ۳۰۲-۳۰۱).

باری، نصر رویکرد صرفاً انسان‌مدارانه و بریده از مناسبات ماوراءالطبیعی و الهیاتی غرب را در قالب مفهوم جاهلیت مدرن مورد نقد قرار داده است. علاوه بر این او روشنفکران کشورهای شرقی و اسلامی را به دلیل متابعت از سبک

زندگی غربی و کوشش برای سازگار نشان دادن اسلام با غرب مورد سرزنش جدی قرار می‌دهد. او البته از سوئی بیش از چهل سال از زندگی خود را در کانون اندیشه غربی گذرانده و از سوی دیگر زندگی در فرهنگ غربی و مبتنی بر آن سبک زندگی را مورد نقد قرار داده و بر سبک زندگی شرقی و اسلامی تأکید دارد. بعضی از منتقدان نصر این را مهمترین نقد بر او می‌دانند که او درست در جایی به نقد غرب می‌پردازد که حیات فکری و اجتماعی خود را از آنجا گرفته و بر سبکی از زندگی تأکید می‌کند که سال‌هاست از آن فاصله گرفته است.

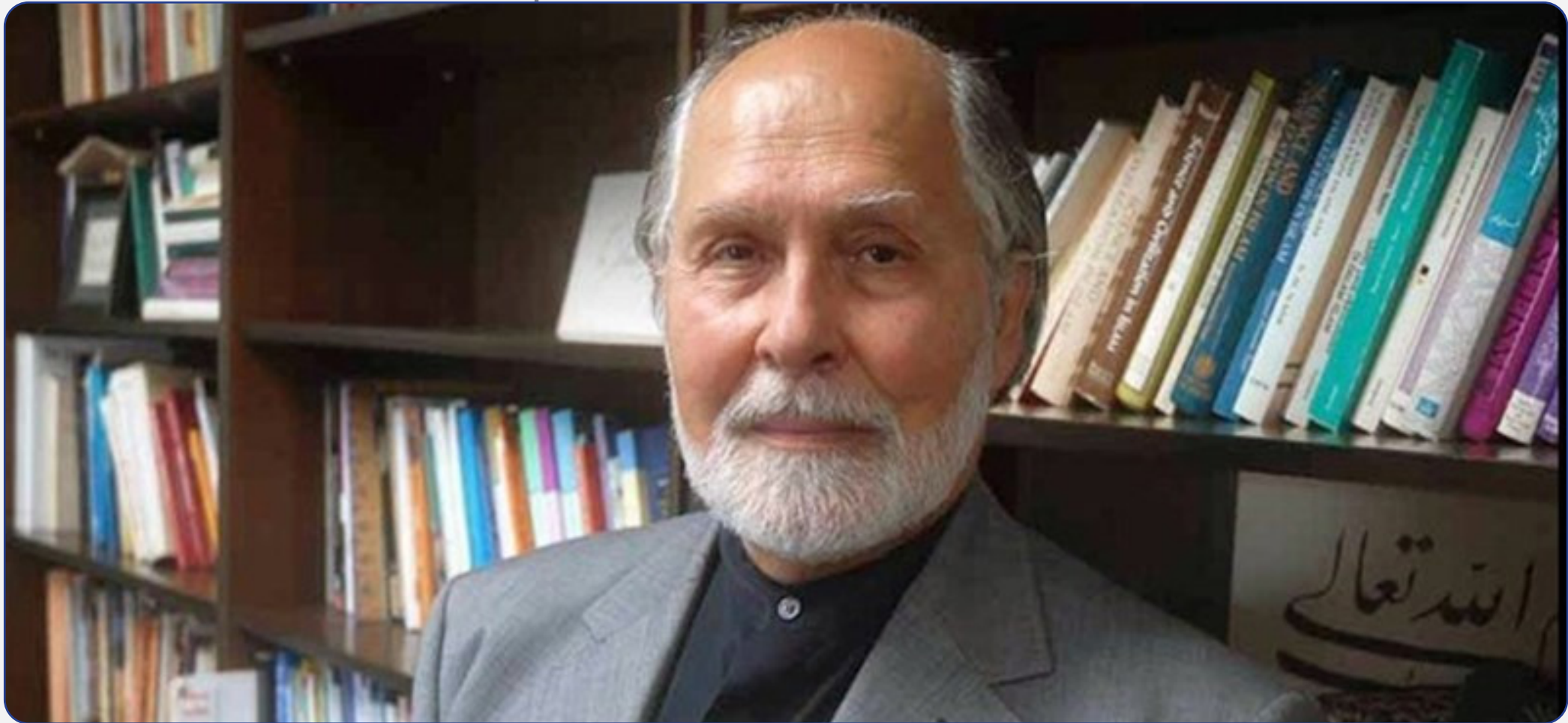
نتیجه‌گیری

این مقاله برای ارائه پاسخ معتبر به این پرسش طراحی شد که «اندیشه سیاسی سیدحسین نصر، را با توجه به رشد مدرنیته در عصر کنونی چگونه می‌توان بازنمایی کرد؟» با علم به وجود عناصر مختلف در اندیشه نصر و نوسنت‌گرایی، ما پاسخ خود را بر این فرضیه استوار کردیم که «خاستگاه نوسنت‌گرایی نصر در نظریه حکمت خالده تبلور یافت و اندیشه سیاسی او در قالب ضدیت با تجدد بازنمایی شده است.

سیدحسین نصر پس از انقلاب اسلامی در ایران و حکمرانی علما و روحانیون بر مردم، این نکته را گوشزد می‌کند که اگر فقهای دین نتوانند آنچنان حکومت کنند که سعادت آنها را به ارمغان آورد، مردمی که در دین‌داری و پایبندی به سنت، سابقه هزار ساله داشته اند ناگهان دین‌گریز

خواهند شد، زیرا توقعی که مردم از حکمرانی مذهب بر جامعه دارند متفاوت از حاکمیت دیگر حکومت‌ها است. در اینجا هر خطایی که از سوی رهبران جامعه رخ دهد، به پای دین گذاشته می‌شود و هرچه این حکومت ضعیف‌تر باشد، دین به انزوا کشیده می‌شود و حتی ممکن است برخی سنت‌های ریشه دارد کم رنگ شوند.

نصر بازگشت به نوعی از سنت‌گرایی را در نظر دارد که با بسیاری از تحولات دنیای مدرن در تعارض است چنانچه او بر آن است که «من انتظار داشتم بعد از انقلاب اسلامی ما برگردیم به لباس سنتی خودمان، این کار را نکردیم. برگردیم به شهرسازی و معماری سنتی خودمان که فضای هر روزه حیات انسان‌ها را تعیین می‌کند، نکردیم. بر عکس هر چه باغ بود هم بود در تهران خراب کردیم، ساختمان‌های سی طبقه ساختم و خیلی چیزهای اساسی که اصولاً نحوه زندگی افراد را در بر می‌گیرد، حالا مسئله ماشین و ترافیک و دود و آلودگی هوا و تمام برکات فناوری جدید را می‌گذاریم کنار، ولی نظر من این بود. به همین جهت من تمام نیرویم را متمرکز کردم روی مسائل معنوی و فلسفی و عرفانی و پاسخگویی به این نوع اندیشه از غرب آمده» (نصر، ۱۳۸۵: ۴۹). چنین نگاهی به جامعه مدرن قدری عجیب به نظر می‌رسد. این ساخت معماری و شهر سازی متأثر از رشد جامعه و گسترش شهرنشینی در همه دنیا اجتناب‌ناپذیر بوده است. به طوری که ساخت معماری و شهرسازی ممالک توسعه یافته به همین صورت است. چگونه می‌توان در دنیای امروز زیست در حالی که



سبک ساخت و ساز و معماری با توجه به گسترش جمعیت از سوئی و کمبود زمین از سوی دیگر به همان سبک و سیاق سنتی باشد. نوسنت‌گرایی نگاهش به دولت نیز کاملاً برگرفته از همان الگوی قدیمی و سنتی است. این مکتب ساخت دولت را عمدتاً در قالب همان الگوی سلطنت و نهایتاً سلطنت اسلامی مطرح می‌کند. به‌زعم نصر حکومت سلطنتی به معنای حکومت دیکتاتوری، استبدادی و خفقانی که در ذهن مردم وجود دارد، نیست بلکه نوعی حکومت مردم سالاری است که در رأس حکومت شخصی قرار دارد که نماینده دین نیست بلکه نماینده تمام اقشار جامعه، ولی حافظ و پاسدار دین است. در کنار این سلطان علمایی هستند که به مشاوره در زمینه مذهب می‌پردازند و به صورت غیرمستقیم در جامعه ایفای نقش می‌کنند. بدین ترتیب او با نقد نظام سیاسی مدرن، دفاع از سنت‌ها و دفاع از معرفت یا علم قدسی «حکومت سلطنت دینی» را به عنوان بهترین نوع حکومت مطرح می‌کند که نه تنها حافظ دین و شریعت، بلکه پاسدار سنت‌هایی است که فراموش شده و یا در حال از میان رفتن است. با توجه به نماتی که در بند بالا اشاره شد، تحولات دنیای مدرن نه تنها در عرصه‌های مختلف جمعیتی، شهر سازی و... موجب تحول شده است بلکه در مورد ساخت قدرت نیز تحول ایجاد کرده است. طبعاً ساخت قدرت نیز نمی‌تواند همچنان پادشاهی باقی بماند بلکه حضور توده‌های مردم تحول ساختار سیاسی به ساختارهای جمهوری را اجتناب‌ناپذیر کرده است.

در ادامه این ساخت قدرت مد نظر او، او جایگاه متفاوتی برای علما، روحانیون و حافظان دین قائل است. از نظر او آنان در موقعیتی قرار می‌گیرند که سلطان را در امور حاکمیتی هدایت و مشاوره می‌دهند، لذا هرگاه حاکم و جامعه در مسیر به انزوا کشاندن دین، سنت و فرهنگ جامعه حرکت کنند، علما و فقها با رهنمودهای خود جامعه را از آن مسیر انحرافی خارج می‌کنند و به صراط مستقیمی که خداوند مد نظر دارد باز می‌گردانند. از آنجا که سیاست پدیده‌ای است که انسان را به فساد می‌کشاند، اگر فردی غیر از فقیه در رأس حکومت باشد و به فساد کشیده شود، مردم این انحراف حاکم را پای هوای نفس فرد می‌گذرانند و روحانیت می‌تواند آن فرد را کنار گذاشته و فردی دیگر را به عنوان سلطان معرفی کند. اما اگر عالمی که پاسدار دین و شریعت است، در رأس حکومت قرار بگیرد و قدرت، حاکم را به فساد بکشاند، مردم جامعه این فساد را علاوه بر فرد، به دین، آیین و شریعت نسبت می‌دهند و از آن روی می‌گردانند و از آنجا که نصر معتقد است دین امری قدسی و فرستاده خداوند توسط پیامبران است، باید روایان دین و علمای آن از این گونه فساد به‌دور باشند تا وجه جاودانی و آسمانی دین مخدوش نشود. بنابراین نصر از نوعی نظام سیاسی سکولار و غیردینی حمایت می‌کند که عالمان روحانی نقش انذار و هشدار دهنده را بازی می‌کنند تا سلطان غیردینی اما حافظ دین راه فساد را در پیش نگیرد. اگر این حاکم در مسیر انحراف قرار گرفت، ابعاد و مختصات انحراف او را برای مردم بازگو کرده تا مردم به سوی تغییر حاکم حرکت کنند.



سمانه طهماسبی

دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران

سعید سعیدی

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه آیت العظمی بروجردی

حدود ۴۰۰ سال از تاریخ غرب جدید می‌گذرد. در این میان در سال‌های اخیر، شاهد نوعی تمایل به اسلام در جهان غرب هستیم. علیرغم وجود خشونت در بسیاری از نقاط جهان از ایرلند گرفته تا لبنان و حوزه دریای آرام و در حالیکه بسیاری از مذاهب از مسیحیت گرفته تا هندویسم درگیر آن هستند، جهان غرب، اسلام را بیش از هر مذهب دیگری به خشونت پیوند می‌دهد. تسلط مسلمانان بر اسپانیا، جنگ‌های صلیبی، که آغاز آن ازسوی مسلمانان نبود و استیلای امپراطوری عثمانی بر اروپای شرقی خاطره‌ای تاریخی از اسلام به دست می‌دهد که با قدرت و خشونت همراه است.

به علاوه جنبش‌هایی که در چند دهه‌ی گذشته در خاورمیانه به وجود آمده اند، به خصوص آن‌هایی که با نام اسلام و در پی حل مشکلات جهان اسلام هستند، بدون آنکه مسلمانان در ظهورشان نقشی داشته باشند به نوعی این تصویر را در غرب رواج داده اند که اسلام همراه با خشونت است. در طول تاریخ ارتباط مستقیم بین روند گسترش اسلام و اقدامات اسلام ستیزانه و اسلام هراسانه وجود داشته است.

هر گاه روند گسترش اسلام به ویژه در سرزمین‌های غرب شدت گرفت در واکنش به آن تلاش‌ها برای مخدوش کردن چهره اسلام و مسلمانان نیز تشدید شده است. اسلام هراسی از اصطلاحات جدیدی است که به تازگی و به طور خاص در زمینه رابطه اسلام با غرب تداول یافته است. می‌توان گفت این پدیده در تاریخ کهنی ریشه دارد که

سرشار از سلسله درازی از روابط ناآرام میان اسلام و غرب است؛ و در طی این روابط ناآرام، هراس از اسلام در ذهنیت غرب تثبیت شده و موجب شده تا آنان اسلام را چنان خطری جدی بنگرند که تهدید کننده هر چیز غربی است. بدین منظور تاکنون ده‌ها همایش و میزگرد سیاسی و فکری باعنوان تروریسم اسلامی در غرب برگزار شده است تا به بررسی نقاط هراس از اسلام و مسلمانان و ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن بپردازند.

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی بود تا جهان غرب بویژه آمریکا بهانه لازم را برای تبلیغات منفی علیه جهان اسلام و مسلمانان شروع کند. این تبلیغات نه تنها در سطح رسانه‌ها بلکه بصورت عملی منجر به شروع دو جنگ فرسایشی در عراق و افغانستان و به بهانه مبارزه با تروریسم شد و سینمای هالیوود به عنوان بازوی فرهنگی غرب سعی در توجیه حضور نظامی آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه می‌کند؛ بنابراین سوال مقاله اینگونه صورت بندی شده که چگونه سینمای هالیوود بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در گسترش اسلام هراسی و ایجاد نگرش منفی در افکار عمومی غرب نسبت به اسلام تاثیر داشته است؟

«هالیوود و ایجاد اسکیمای منفی نسبت به مسلمانان» عنوان تحقیقی است که طاهره خیر خواه دانشجوی کارشناسی ارشد ارتباط از دانشگاه تهران انجام داده است. او در این تحقیق به کارکرد آگاهی بخشی سینمای هالیوود از طریق ایجاد هیجان برای مخاطبین تاکید کرده و تصویر سازی که در هالیوود دنیای جدیدی را برای مخاطب ایجاد می‌کند را ناشی از برنامه ریزی گردانندگان هالیوود دانسته است.

طاهره خیر خواه در بخش دیگری از تحقیق خود با تاکید بر قدرت پیام که از اساسی‌ترین عوامل اقتدار اجتماعی محسوب می‌شود سینما را رسانه اسکیماساز معرفی می‌کند. در این بخش وی با بیان این مطلب که سینما از جامعه تاثیر می‌پذیرد ولی فیلم نیز وقتی پا به عرصه حیات

می‌گذارد وجود مستقلى پیدا می‌کند و تاثیرات کم و بیش مهمی را بر جامعه می‌گذارد.

این تحقیق با اشاره به خصومت صد ساله هالیوود با مسلمانان خاطر نشان می‌سازد که با وجود اینکه ۱۵ درصد از مسلمانان را اعراب تشکیل می‌دهند هالیوود در صدر معرفی اسلام از سوی اعراب است و اسلام را برابر با عرب بودن می‌داند. سینمای هالیوود در فیلم هائی، چون «یخ» (۱۹۹۲)، «مومیایی» (۱۹۳۲)، «قاهره» (۱۹۴۲)، «هجرت» (۱۹۶۲)، «اسب سیاه» (۱۹۹۷)، از حربه فوق برای معرفی جهان اسلام استفاده کرده است.

«عملیات روانی غرب علیه جهان اسلام بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر» نیز عنوان تحقیقی است که راضیه متشکری انجام داده است. او افزایش گرایش به اسلام و مخالفت آخرین دین الهی با سیطره جهانی فرهنگ غرب را باعث افزایش جنگ روانی علیه دنیای اسلام دانسته است که هدف ان ترسیم چهره‌ای غیر واقعی و مخوف از اسلام است. خانم متشکری در پژوهش خود به نقش آفرینی سیاست‌های فرهنگی و رسانه‌ای غرب در تهی کردن اسلام از ماهیت و جوهر واقعی خود و حاکمیت فرهنگ غربی پرداخته و به شیوه‌ها و شگردهای عملیات روانی غرب علیه اسلام پس از حوادث ۱۱ سپتامبر اشاره و عمق و گستره این عملیات تبیین کرده است.

او در بخشی از پژوهش خود، حادثه ۱۱ سپتامبر را نقطه عطفی در عملیات روانی غرب دانسته است. «مسلمانان پس از ۱۱ سپتامبر» عنوان تحقیقی است که انجل. ام. رابسا به سفارش نیروی هوایی امریکا انجام داده است.

او در این پژوهش با اشاره به بیداری ملت‌ها در جهان اسلام یکی از راهکارهای مقابله با این بیداری را تقویت شاخه‌هایی از اسلام گرایى دانسته که در راستای چهره سازی منفی از اسلام باشد که به وجود آوردن جناح‌های میانه رو در جمعیت‌های اسلامی- طرح اسلام مدنی ایجاد اختلال در شبکه‌های رادیکالیسم اسلامی در همین راستا است.

محمد مهدی حسینی در مقاله «ابعاد اسلام هراسی در بریتانیا» می‌نویسد که بر اساس مطالعات انجام شده ظهور اسلام هراسی در ۳ حوزه عمومی، رسانه‌ای و دولتی قابل پیگیری است. پرسش اصلی این مقاله ارزیابی شکل و شدت اسلام هراسی در هریک از این حوزه هاست.

اما در این تحقیق پیش رو اشاره می‌شود که سینمای هالیوود در تبلیغی که علیه جهان اسلام داشته است، سعی کرده تا اسلام هراسی را در مردم نهادینه نماید. در مرحله بعد این سینما با استفاده از شیوه تبلیغاتی پافشاری، سعی در تحمیل عقب ماندگی جهان اسلام در خود مسلمانان داشته است. مرحله بعدی تبلیغات در جهان اسلام پس از نفوذ در مردم غرب و مسلمانان ساکن در جهان غرب با استفاده از شیوه القای غیر مستقیم سعی در فهم این مسئله دارد که اگر منطقه خاورمیانه در تلاش است در مسیر دموکراسی قرار گیرد باید از حضور نظامی آمریکا در منطقه استقبال نماید؛ و در نهایت بعد از این مسئله با

استفاده از شیوه‌های روانی تبخیر و تشجیع حضور آمریکا را در منطقه تثبیت و توجیه نماید.

در این تحقیق برای جمع آوری داده‌ها و اطلاعات و تجزیه و تحلیل فیلم‌ها از روش تحلیل محتوا استفاده شده است. بر این اساس دستورالعمل کدگذاری بر مبنای موضوع و هدف تحقیق تهیه شد و بر پایه و مبنای آن سکانس فیلم‌ها و تحلیل‌ها و مطالب مورد نظر استخراج گردآوری و کدگذاری شده است. از اهمیت تحلیل محتوا برای رسانه‌ها می‌توان به این موضوع اشاره کرد که دبیران سرویس و سیاستگذاران رسانه‌ها از نتایج این تحقیقات پژوهشی و مبتنی بر قوانین علمی در پیشبرد اهداف رسانه خود استفاده و بهره برداری می‌کنند. آن‌ها می‌دانند که میزان برجسته سازی مطالب با انگیزه القا و تاثیر بر الگوهای رفتاری جامعه و چگونگی فعالیت‌هایی مبتنی بر تاثیرگذاری بر ارزش‌ها و نگرش‌های مخاطبان را می‌توان با روش تحلیل محتوا مشخص کرد. برای آنان آگاهی از محتوای رسانه‌ها به دلیل رابطه دو سویه بین رسانه‌ها و افکار عمومی حائز اهمیت است. اول به دلیل اینکه رسانه‌ها منعکس کننده نیازها و گرایش افکار عمومی اند و دوم اینکه رسانه ها خود تاثیرگذار بر افکار عمومی هستند.

به منظور دستیابی به شیوه‌های تبلیغاتی سینمای هالیوود به عنوان ماشین فرهنگی غرب علیه جهان اسلام بخصوص بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و همچنین آشنایی با این بخش از جنگ نرم و ناتوی فرهنگی و تحلیل روند تخریب چهره مسلمانان و اسلام در نزد مردم غرب که سرعت گرایش آنان به دین انسان ساز اسلام روز به روز در حال افزایش است برخی از فیلم‌های ساخته شده علیه اسلام در سینمای هالیوود (بین ۳۰ تا ۳۵ فیلم) به عنوان جامعه آماری تحقیق انتخاب شده است. البته برای مطالعه سیر حرکت سینمای هالیوود از فیلم‌های قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر نیز استفاده شده است.

از دوران ماقبل تاریخ نوعی از ارتباط در خصوص تبلیغ وجود داشته است برخی از تصاویر که بر روی دیواره غارهای اولیه نقش بسته و فرعون‌های عصر قدیم به نوعی تبلیغ برای خدای خود می‌کردند سپس رسالت انبیا با تبلیغ شروع شده گاهی خاص و زمانی هم عام بوده است. سلاطین، حکام، فرمانروایان همگی نوعی از تبلیغ را برای منافع شخصی و گاهی منافع کشور خود می‌کردند، بنابر این تبلیغ، مقوله‌ای نیست که چندان جدید باشد و مربوط به سال‌های اخیر گردد بلکه ریشه در زندگی اجتماعی انسان‌ها داراما تبلیغ با صداقت به مرور زمان به پروپاگاندا تبدیل شده که به آن می‌پردازیم.

«تبلیغ» نوعی ارتباط اقناعی است که دولت، احزاب سیاسی و گروه‌های فشار برای تغییر (یا تقویت) دیدگاه‌ها و نگرش‌های مردم به کار می‌گیرند و مثلاً دولت‌ها برضد مصرف مواد مخدر تبلیغ می‌کنند، احزاب سیاسی تظاهراتی برای حمایت از سیاست‌های شان در انتخابات سراسری به راه می‌اندازند و گروه‌های فشار مانند گروه «دوستان زمین» همه ساله نظرات شان را از طریق رسانه‌های ارزان‌تر مانند سخنرانی، اعلامیه و پوستر اعلام می‌کنند. اصطلاح

«پروپاگاندا» (تبلیغ) ریشه در تاریخ کلیسای کاتولیک دارد. در سال ۱۶۳۳، پاپ اوربان هشتم برای ترویج ایمان مسیحی در آن بخش‌های کره‌ی زمین که تا آن زمان نور ایمان بر آن‌ها نتابیده بود، گردهم آیی تبلیغ به راه انداخت. تا آن جا که به کاتولیک‌ها مربوط می‌شود، تبلیغ شکلی از آموزش بود. اما در کشورهای کمونیستی سابق تبلیغ کمابیش مترادف آموزش سیاسی بود. کتاب فرهنگ سیاسی شوروی تبلیغ را «توضیح کامل آموزه‌های مارکس و انگلس و لنین و استالین و حزب بلشویک و تشریح وظایف آن» تعریف کرده است.

در دموکراسی‌های غربی تبلیغ بار منفی دارد و با دروغ تداعی می‌شود. مثلاً طی جنگ جهانی اول دروغ‌ها و داستان پردازی‌های بی پایه‌ای از جانب هر ۲ طرف جنگ منتشر می‌شد تا بر نتیجه جنگ تاثیر بگذارد. پس باید میان تبلیغ و آموزش تمایزی قائل شویم. هدف تبلیغ تغییر نگرش افراد با استفاده از عوامل یک سویه، عاطفی و روانی است، واین در حالی است که آموزش در بهترین حالت، هدفش این است که به ما کمک کند تا به واسطه‌ی مواجهه با طیفی از دیدگاه‌ها و از طریق مباحثه‌ی عقلانی بکوشیم ارزش ها، باورها، و جهان بینی مان را پیدا کنیم. خلاصه این که آموزگار به مردم نشان می‌دهد که «چگونه» بیندیشید، حال آنکه مبلغ به مردم می‌گوید «چه» فکری داشته باشند. مبلغان، خواه هدفی سیاسی داشته باشند و خواه هدفی تجاری، زردخانه‌ی شناخته شده‌ای از فنون را در اختیار دارند. رهیافت آن‌ها رهیافتی مبتنی بر تلقین است و نه مبتنی بر استدلال منطقی. به نظر براون (۱۹۶۴): «تلقین کوی است برای ترغیب کردن دیگران به پذیرش یک باور خاص بدون این که شاهد یا مبنای منطقی‌ای برای پذیرش آن ارائه شود، خواه چنین چیزی وجود داشته باشد و خواه وجود نداشته باشد».

مردم وقتی خیلی سن شان کم باشد یا در جمعی حضور داشته باشند، بسیار تلقین پذیرند. معمولاً کودکان بین سنین ۴ تا ۸ سال بسیار تلقین پذیرند، اما بعد از این سن آمادگی آن‌ها برای پذیرش کورکورانه‌ی افکار کاهش می‌یابد. هم ادلف هیتلر و هم بیلی گراهام درک خوبی از روان شناسی توده‌ها داشتند و از آن برای مقاصد خود استفاده می‌کردند. وقتی انسان در یک جمع قراردارد توانایی اش به انتقاد بسیار آسان‌تر از زمانی که تنهاست فروکش می‌کند: در نتیجه، مثلاً در گردهم آیی‌های احیاگران دینی مخاطبان به آنچه سخنرانان می‌گویند ایمان می‌آورند، همانطور که شخصیت هواداران متعصب در گردهم آیی‌های نورمبرگ پیش از جنگ تحت تاثیر قرار می‌گرفت. مبلغان از هیجانات ما، به خصوص اگر به نحوی دچار سرخوردگی شده باشیم، بهره برداری می‌کنند. همچنین آن‌ها از نیاز ما برای داشتن راهنمایی که در حل و فصل مسائل مان کمک مان کند سوء استفاده می‌کنند.

علاوه بر این، بیش‌تر ما هیچ گاه نمی‌توانیم بر تاثیرات حاصل از جامعه پذیری در سال‌های اولیه زندگی، که مستلزم فرمان بردن از خواست‌های پدران و مادرمان است، فائق آییم. با این حال، مبلغان باید با دقت عمل کنند

و انظار نداشته باشند که یک شبه تغییرات چشمگیری در اذهان مردم رخ دهد. به نظر می‌رسد مبلغان هنگامی موفق هستند که کمابیش از آنچه مردم تاکنون می‌اندیشیده اند حمایت کنند، یا چنانچه تغییرات مورد نظرشان اندک است، باورهای اساسی مردم را تهدید نکنند.

۶. عنوان فیلمنامه‌های تولید شده در سینمای هالیوود بویژه بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر به منظور دستیابی به شیوه‌های تبلیغاتی سینمای هالییود به عنوان ماشین فرهنگی غرب علیه جهان اسلام بخصوص بعد از حوادث یازده سپتامبر و همچنین آشنایی با این بخش از جنگ نرم و ناتوی فرهنگی و تحلیل روند تخریب چهره مسلمانان و اسلام در نزد مردم غرب نمونه‌هایی از فیلم‌های ساخته شده علیه اسلام در سینمای هالییود تحلیل و شرح داده می شود. البته برای مطالعه سیر حرکت سینمای هالییود از فیلم‌های قبل از حوادث یازده سپتامبر نیز استفاده شده است. در فیلم‌های هالیوودی از شگردهای مختلفی برای مقابله و تضعیف جایگاه اسلام استفاده می‌شود که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. تبلیغ عرفان‌های سکولار و بدون خدای شرقی انحراف از مسیر خدای واقعی است.
۲. تهاجم فرهنگی و ترویج انحرافات مادی‌گرایانه مثل انحرافات جنسی، خشونت، جادوگری و...
۳. بی‌تمدن، عقب‌مانده و تروریست جلوه‌دادن مسلمانان در فیلم‌هایی همچون «محاصره» و «دروغ‌های حقیقی»
۴. برتر جلوه دادن یهودیان و قوانین آن‌ها در تمام عرصه‌ها و تحقیر ادیان اسلام و مسیحی مثل فیلم دختر راهبه و یا فیلم‌هایی که علیه مسلمانان می‌سازند مانند فیلم «کشتی‌های بلند، ماه، سحر و هدیه» و روی هم رفته هالیوود مسلمانان را عرب معرفی می‌کند، حال آنکه حدود ۱۵ درصد مسلمانان جهان عرب هستند.

اولین فیلم عرب ستیز و اسلام ستیز، در سال ۱۸۹۷ توسط «توماس ادیسون»، تحت عنوان «فاطمیما می‌رقصد» ساخته شده باشد، در این فیلم زنی عرب و رقاصه تمام تلاشش فریب مردان است. سینمای هالیوود اگرچه از همان ابتدا (از اوایل دهه ۲۰) در برخی از فیلم همچون فیلم صامت «شیخ» در سال ۱۹۲۱، «کافه‌ای در مصر» محصول ۱۹۲۴، «پسر شیخ» محصول سال ۱۹۲۶ (این فیلم از سال ۲۰۰۳ به عنوان یک اثر ملی فرهنگی در آرشیو ملی فیلم در کتابخانه کنگره آمریکا نگهداری می‌شود) و «پل بیابانی» محصول سال ۱۹۲۸ میلادی، اعراب را انسان‌هایی خشن، بی‌تمدن، دزد و بی سر پا معرفی می‌کرد، ولی در اکثر فیلم‌های دهه‌های اول قرن بیست، زنان عرب (مسلمان) رقاصه‌هایی فریبنده و مرموز بودند که نه تنها عامل فریب مردان که به عنوان ابزار لهو و لعب تحت تسلط کامل مردان عرب بودند.

با فروپاشی شوروی و برطرف شدن خطر کمونیست‌ها، در اواخر قرن بیست، هالیوود بار دیگر در فیلم‌هایش، به دنبال دشمن دیگری است. البته پس از جنگ جهانی دوم و برطرف شدن خطر کمونیست‌ها، این بار دوره فیلم‌هایی، چون «عملیات کندور» و «جی. ای. جین» فرا می‌رسد و

آمریکا در جست‌وجوی دشمنی جدید، این بار اعراب را در چهره تروریست‌هایی خطرناک وارد فیلم‌هایش می‌کند که این مسئله ادامه می‌یابد و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به اوج خود می‌رسد.

البته در این دوره و پس از آن نیز فیلم‌های زیادی با مضمون تروریست و جنایتکار بودن مسلمانان ساخته شد که از جمله آن‌ها می‌توان به فیلم‌های «روز استقلال»، «من یک افسانه‌ام»، «بی‌پروا»، «یک روز پس از فردا»، «عملیات روز کندور»، «بازگشت به آینده»، «سریانا»، «یونایتد ۹۹»، «پایان دنیا» و ... اشاره کرد. البته «دکتر جک شاهین»، استاد دانشگاه ایلینویز آمریکا و نویسنده چند کتاب در رابطه با اسلام ستیزی موجود در سینمای هالیوود که طی سالیان سال، بیش از هزار فیلم هالیوودی را مورد مطالعه قرار داده، عقیده دارد که بدترین فیلم‌هایی که تاکنون در این باره در سینمای هالیوود ساخته شده، ۳ فیلم «تحت تعقیب: مرده یا زنده»، «دروغ‌های حقیقی» و «قواعد تعامل» است. در فیلم «تحت تعقیب»، اعراب انسان‌های بی‌احساسی معرفی می‌شوند که قصد دارند لس‌آنجلس را به آتش بکشند و میلیون‌ها نفر را بکشند. در فیلم «دروغ‌های حقیقی»، مسلمانان به عنوان دشمنان نه دولت آمریکا که مردم این کشور معرفی می‌شوند که قصد انجام عملیاتی شهادت‌طلبانه را دارند، ولی به دست قهرمان داستان به راحتی نابود می‌شوند. فیلم «قواعد تعامل» محصول سال ۲۰۰۰ میلادی است که در آن حمله نیروهای دریایی آمریکا به زنان و بچه‌های عرب را امری معمولی و بی‌اهمیت نشان می‌دهد، چون به ادعای «ویلیام فردکین» سازنده فیلم «جنگیر»، هر یک از این زنان و بچه‌ها تروریست‌هایی هستند که دغدغه اصلی‌شان قتل و ترور است.

امروز مهم‌تر از سیطره سیاستمداران آمریکایی بر هالیوود، سلطه صهیونیسم بر این صنعت سینمایی است که خود آمریکایی‌ها بارها بدان اذعان داشته‌اند، جالب آنکه ۱۲ نفر اول لیست یک‌صد فرد موثر بر سینمای آمریکا، همگی یهودی‌اند، این درحالی است که آن‌ها تنها ۴ درصد از کل جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. «مناچم گلدن» و «یورام گلوبوس»، دو تهیه‌کننده اسرائیلی در دهه ۸۰ اقدام به خرید «کمپانی فیلم کانن» می‌کنند و در نیمه دوم دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ دست به تولید زنجیره‌ای ۲۶ تایی از فیلم‌های ضد عرب می‌زنند که از جمله این فیلم‌ها می‌توان به «جوخه جهنمی» (محصول سال ۱۹۸۵ میلادی)، «یورش به آمریکا» (محصول سال ۱۹۸۵)، «دلتا فورس ۱ و ۲» (محصول سال ۱۹۸۶)، «کشتار خیابانی» (محصول سال ۱۹۹۱) اشاره کرد. در این فیلم‌ها و دیگر فیلم‌هایی که در این دوره و پس از آن ساخته شد، یهودیان اسرائیلی و دوستان آمریکایی‌شان همواره نقش انسان‌های خوب را بازی می‌کردند. در سال ۲۰۰۰ نیز کمپانی «پارامونت» با بودجه‌ای بالغ بر ۶۰ میلیون دلار اقدام به ساخت فیلم «قوانین مبارزه با دشمن» می‌کند که پیش از این در این گزارش، به نقل از «دکتر جک شاهین» از او به عنوان یکی از بدترین فیلم‌های ساخته شده درباره مسلمانان در

تاریخ سینمای هالیوود، نام برده شد. در این فیلم زنان و کودکان مسلمان هر یک به عنوان تروریست‌هایی بالقوه به تصویر کشیده می‌شوند که پلیس و ارتش آمریکا که وظیفه حمایت از جان و مال شهروندان آمریکایی را دارند چاره‌ای جزء کشتن این افراد ندارند. در صحنه‌ای از فیلم شاهد اجتماع عده‌ای از عرب‌های معترض که به نظر منطقی می‌رسند، در خارج از یکی از سفارتخانه‌های آمریکا هستیم، ولی فرمانده آمریکایی که یقین دارد در میان این جمعیت عده‌ای قصد کشتن سربازانش را دارند، دستور آتش می‌دهد و زمانی که دودهای ناشی از شلیک می‌خوابد، ۸۳ نفر از جمله عده زیادی زن و کودک کشته شده‌اند و بیش از ۱۰۰ نفر نیز زخمی شده‌اند، در ابتدا مخاطبان نسبت به دختر بچه‌ای لنگان و عصا به دست که در میان قربانیان بوده احساس هم دردی می‌کنند، ولی در اواسط فیلم با فلاش بکی به عقب، مخاطب می‌بیند که همان کودک در کنار دیگر زنان و مردان در حال شلیک اسلحه است.

آنچه که در فیلم «قوانین مبارزه با دشمن» می‌بینیم، درست همان پیامی است که سیاستمداران آمریکایی و صهیونیست، سال‌هاست که در تلاشند تا آن را به مردم منتقل کنند و این چیزی نیست مگر اینکه در جنگ با تروریست‌ها، ممکن است عده‌ای کودک و زن و مرد بی‌گناه نیز کشته شوند که امری عادی و اجتناب‌ناپذیر است.

سینمای هالیوود از سال ۲۰۰۰ رویکردی آخرالزمانی به خود گرفت و در فیلم‌های بسیاری نبرد نهایی اسلام و غرب به تصویر کشیده شد حتی در دوره اخیر رجعتی به آثار تاریخی به وجود آمده و موضوعاتی که در دهه‌های گذشته در لافاه مطرح می‌شد، اکنون به صورتی صریح دوباره مطرح می‌گردد که همین موارد نشانگر آن است که ضدیت با اسلام موجی دیرپا در سینما بوده و تکرر فیلم‌های ضد اسلامی، مساله اتفاقی بودن ساخت این آثار را منتفی می‌سازد. در واقع سینمای اسلام هراس غرب که قدمتی به اندازه خود تاریخ این سینما داشت، با ورود به هزاره سوم میلادی از دو وجه مهم دیگر نیز برخوردار گردید؛ اول اینکه جنبه آخرالزمانی به خود گرفت و دوم از تفکرات آرکایستی (باستان گرایی با وجه ایران منهای اسلام) برخوردار شد.

در همین مسیر فیلم‌هایی همچون “Crossing Over” ساخته وین کریمر و محصول سال ۲۰۰۹ یا «سنگسار ثریا» (سیروس نورسته -۲۰۰۸ و یا پرسپولیس) مرجان ساتراپی-۲۰۰۷) که کاتلین کندی صهیونیست آن را تهیه کرده بود را می‌توان مثال زد که در همه آن‌ها یک نکته مشترک به نظر آمد، اینکه قوانین و اعتقادات و باورهای اسلامی باعث تحمیل شرایطی به ایرانیان گشت که آن‌ها را از همه دنیا عقب و منزوی نگاه داشت. بر همین اساس می‌توان گفت که در واقع قضیه ایران هراسی اخیر در آثار سینمای هالیوود جز به دلیل اسلامیت ایران و اینکه امروز به عنوان ام القری جهان اسلام قلمدار می‌شود، نیست. آنچه که در مستند «ایرانیوم» (الکس ترايمن-۲۰۱۰) به وضوح و روشنی در قاب دوربین قرار می‌گیرد. آثار ضد اسلامی و اسلام هراسانه در انواع و اقسام فیلم‌های سینمای



غرب از سال ۲۰۰۱ به بعد، بیشتر در قالب همان دو جریان اصلی سینمای آخرالزمانی و سینمای جنگ و اشغال قرار گرفته و مطرح شدند. از شکنجه گر و تروریست نشان دادن مسلمانان در فیلم‌هایی مانند قلمرو (پیتر برگ-۲۰۰۷) و مجموعه دروغ‌ها (ریدلی اسکات- ۲۰۰۸) و سیرینا (استیون گیگن-۲۰۰۵) و «محفظه رنج» (کاترین بیگلو-۲۰۰۹) گرفته تا فیلم ایندیانا جونز و قلمرو مجسمه بلورین (استیون اسپیلبرگ-۲۰۰۸) که نیم نگاهی به سمت دنیای اسلام داشت. طبق یک بررسی آماری ین طور بدست آمد که از سال ۱۹۶۶ تا امروز حدودا ۳۰۰ فیلم با موضوع یا حضور زامبی‌ها در سینمای جهان ساخته شده که بیش از نصف این آثار یعنی چیزی حدود ۱۵۸ فیلم از این بین، بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی ساخته شده‌اند. از آنجا که زامبی یک موجود خیالی است هر نویسنده و کارگردانی تغییر و تحولی در ویژگی‌ها و داستان‌های مرتبط با زامبی‌ها ایجاد می‌کند؛ این ابداعات در سال‌های گذشته به خلق لغات و مفاهیم جدیدی مرتبط با زامبی‌ها منتهی شده است. یکی از این لغات جدید لغت «Zombieland» سرزمین زامبی‌ها) است که توسط فیلمی با همین نام در سال ۲۰۰۹ پا به ادبیات زامبی‌ای گذاشت؛ همچنین در همین سال ۲۰۰۹ برای اولین بار لغت زامبی به یک گروه نسبت داده شد و در این سال در نروژ فیلمی ساخته شد به نام «Dead Snow» (برف مرده) که در آن نازی‌ها در شمالی زامبی به خطری برای پایان زندگی بشریت تبدیل شدند. از سوی دیگر دو مفهوم «زامبی» و «آخرالزمان» تا جایی به هم گره خورده‌اند که عبارتی با عنوان «Zombie apocalypse» تبدیل به یک کلید واژه در تمام فیلم‌ها و داستان‌های زامبی‌ای شده است چرا که زامبی‌ها همواره

به مانند ویروس به دنبال شیوع دادن بیماری خود به تمام بشریت بوده و خبر از نزدیک بودن پایان حیات بشریت می‌دهند. همچنین لغت «تروریست» که پس از سال ۲۰۰۰ بطور فزاینده‌ای در ادبیات آمریکایی به مسلمانان نسبت داده می‌شد در این سال‌ها کنار لغت زامبی قرار گرفت و زامبی‌ها گاهی اوقات در قالب تروریست در فیلم‌ها نمایان شدند. نخستین فیلمی که راجع به بن‌لادن ساخته شد، فیلمی بود با عنوان «Osombie» که نام آن تشکیل شده بود از دو لغت «Osame + Zombie». فیلمی آمریکایی و به ظاهر مستقل که در سالروز مرگ بن‌لادن برای نخستین بار اکران شد. در ابتدای این فیلم نشان داده می‌شود که جنازه بن‌لادن به آب افتاده می‌شود و سپس بن‌لادن در ظاهر یک زامبی این بار از دریا ظهور می‌کند و سپس به افغانستان رفته و ارتشی از زامبی‌های مسلمان تشکیل می‌دهد تا آخرالزمان را برپا کرده و دنیا را نابود کند. در این فیلم برای اولین بار دو جریان اسلام‌هراسی و زامبی‌هراسی به هم رسیدند و برچسب زامبی به مسلمانان نسبت داده شد؛ زامبی‌هایی که الله‌اکبر گوینان به دنبال خوردن گوشت دیگر انسان‌ها و انتقال ویروس خود به آن‌ها هستند.

پس تا اینجا اشاره شد به هم نشین شدن کلمه «زامبی» با مفاهیم و عباراتی همچون «اسلام»، «دیوار حائل»، «تروریسم»، «آخرالزمان» و «سرزمین زامبی‌ها»، اما در سال ۲۰۱۶ فیلمی در ۳۶۰۰ سالن در آمریکا رونمایی شد که در آن از زامبی‌هایی با مختصاتی جدید پرده برداری شد. فیلمنامه فیلم World War Z (جنگ جهانی زد) با بازی بازیگر سوپراستار مطرح آمریکایی، «برد پیت» برگرفته از کتابی با همین عنوان است. داستان کتاب که در فیلم با مقداری

تغییر و تخیلص مواجه شده است راجع به شیوع ویروس زامبی از یک کودک چینی است؛ این ویروس از چین شروع می‌شود و به تدریج سراسر دنیا را فرا می‌گیرد، اما محل اصلی جنگ زامبی‌ها بیت‌المقدس یا به قول صهیونیست‌ها اورشلیم است، جایی که صهیونیست‌ها از ترس زامبی‌های فلسطینی پشت دیوار حائل در حال عبادت هستند و توسط دیوار حائل می‌خواهند مانع رسیدن ویروس زامبی‌ها به سرزمین‌های اشغالی شوند. نحوه به تصویر کشیدن مسلمانان فلسطینی در شمالی زامبی و ارائه کاربردی جدید برای دیوار حائل، مانع شدن از ورود زامبی‌های فلسطینی به خاک اسرائیل و تبدیل فلسطین به (سرزمین زامبی‌ها) و تبلیغ جنگ جهانی‌ای که یک طرف آن مظلومان صهیونیست و طرف دیگر آن زامبی‌های مسلمان هستند همه و همه عبارات و محتواهای تازه‌ای هستند که با مسیری که در ابتدای متن ترسیم شد به نظر می‌رسد روند اسلام‌هراسی در سینمای هالیوود را وارد مرحله تازه‌ای کرده‌اند.

اهداف و راهکارهای آمریکا جهت پیشبرد و تکمیل پروژه اسلام‌هراسی

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن بلوک شرق، جهان دو قطبی دچار تحولات زیادی شد و موازنه قدرت بین دو اردوگاه ایدئولوژیک لیبرالیسم و کمونیسم از بین رفت. بعد از آن ایالات متحده آمریکا برای باز تعریف هویت بین‌المللی و توجیه سیاست‌های مداخله جویانه خود در بخش‌های مختلف جهان، اسلام را به عنوان دشمن اصلی اردوگاه لیبرال دموکراسی تعریف کرد. از آن زمان اسلام‌هراسی به عنوان یکی از محورهای اصلی سیاست‌های بین‌المللی آمریکا جایگاه مهمی در دستگاه دیپلماسی و رسانه‌ای این کشور یافت. یک دهه پس از این واقعه، با حمله مشکوکی که به برج‌های دوقلوی نیویورک صورت گرفت، فصل نوینی از مقابله با اسلام و اسلام‌گرایی در سیاست‌های جهانی آمریکا به وجود آمد. به طوری که علاوه بر عرصه‌های نظامی، عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز بر کشورهای اسلامی تنگ شد و ابزارهایی، چون جنگ روانی، تحریم اقتصادی و ... در خدمت مقابله با اسلام‌گرایان قرار گرفت. در این روند، استفاده از هنر و سینما جایگاه ویژه‌ای داشت. بنا به نظر منتقدان غربی بعد از یازده سپتامبر سیاست‌های آمریکا، این کشور را دوباره در وضعیت جنگ قرار داد و مهم‌ترین ابزار تبلیغات آمریکا یعنی هالیوود مسئولیت بزرگی را متقبل شد تا با بازنمایی داستان‌های خیالی، اسلام و مسلمانان را خطرناک جلوه دهد و از این طریق سهم خود را در جنگ نوین به انجام برساند.. ایالات متحده آمریکا برای توجیه سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود و توجیه حضور خود در منطقه خاورمیانه از هالیوود و فیلم‌های تولید شده آن به عنوان مهمترین سلاح رسانه‌ای و همزمان پیچیده‌ترین ابزار جنگ نرم استفاده کرد، چرا که سینما با ناخودآگاه جمعی مخاطبین ارتباط می‌گیرد و می‌تواند عقاید و رفتار آن‌ها را کنترل کرده و هدایت کند. (لوئیس، ۱۳۸۶: ۹۴). از محورهایی که اسلام‌هراسی در غرب

روی آن‌ها متمرکز است، می‌توان موارد زیر را نام برد: ۱. معرفی اسلام به عنوان یک ساختار ثابت، یکپارچه و بدون تغییر. ۲. اسلام وجودی جدا و دیگری معرفی می‌شود که هیچ ارزش مشترکی با دیگر فرهنگ‌ها ندارد. ۳. اینگونه القاء می‌شود که اسلام در رتبه نازلی نسبت به فرهنگ غربی قرار دارد. ۴. اسلام صرفا به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی تعریف می‌شود که برای امور سیاسی و نظامی به کار گرفته می‌شود.

منتقدان غربی اعتقاد دارند که هالیوود در راستای سیاست‌های استعماری آمریکا دست به استریوتایپ سازی از جهان مسلمانان و اعراب می‌زند. هالیوود برای توجیه کار خود در بعضی مواقع چاشنی آزادی‌طلبی را نیز به فیلم‌های تولیدیش اضافه می‌کند، یعنی در حقیقت هدف فیلم‌هایش را آوردن آزادی به سرزمین‌های اسلامی یا نجات زنان مسلمان معرفی می‌کند. در ضمن برای تأثیرگذاری بیشتر در بازنمایی‌هایش، اماکن اسلامی را اماکنی عقب‌مانده نسبت به غرب نشان می‌دهد. البته به اعتقاد منتقدان غربی این فرایند در شرایط ویژه آمریکا، برای غرب دردساز می‌شود. اما نکته جالب توجه این است که برغم این انتقادات، آثار هالیوود همچنان بدون عقب‌نشینی این رویکرد را دنبال می‌کنند. سینمای هالیوود دو رویکرد عمده را برای پیشبرد پروژه اسلام‌هراسی در محوریت برنامه‌های خود قرار داده است:

نخست: با به کارگیری ساختار اسطوره‌ای در روایت که منجر به خلق قهرمانی همدلی برانگیز برای تماشاگر می‌شود و با تاکید بر روایتی متکی بر تحول قهرمان و تبدیل او از یک انسان عادی به ابرنسانی دارای آرمان نظام سلطه، سعی می‌کند مخاطب فیلم هالیوودی را به لحاظ اندیشه، با این شخصیت اسطوره‌ای غربی یکی کند. یا به یک اعتبار قهرمان آمریکایی را به عنوان سوژه آرمانی تماشاگر معرفی کند. البته برای رسیدن به این خواسته، نیاز به یک بستر رئالیستی است تا آنچه فانتزی و غیرواقعی است، حقیقی دیده شود.

دوم: اینجاست که دومین رویکرد سینمای هالیوود به کار می‌آید، گرایش به رئالیسم در میزانشن و به کارگرفتن کدها و نشانه‌هایی که بیننده را ابتدا در یک موقعیت تنش‌زا و اضطراب‌آور ناشی از عدم امنیت بدلیل عدم توانایی برای تشخیص واقعیت از دروغ قرار می‌دهد و سپس برای بازگرداندن امنیت به تماشاگر، برای او چاره‌ای جز اطمینان به سازندگان اثر نمی‌گذارد. کارگردان فیلم نیز با هدایت تماشاگر به کمک ساختار اسطوره‌ای در بستری رئالیستی، مخاطبش را به این باور می‌رساند که جهان فانتزی تولید شده توسط فیلم، حقیقتی غیر قابل خدشه است. به این ترتیب سیاست‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا و همچنین برنامه‌های تجاوزگرایانه این کشور در حمله به کشورهای عراق و افغانستان و حضور نظامی در کشورهای منطقه مثل پاکستان، برای مقابله با دشمن بزرگ یعنی اسلام (از دید غرب)، به توجیه و تایید بیننده خلع سلاح شده در مقابل

تصاویر می‌رسد.

ماهیت و عوامل شکل‌گیری پدیده‌ی اسلام‌هراسی

ماهیت پدیده‌ی اسلام‌هراسی:

اسلام‌هراسی در یک تعبیر کلی عبارت است از نوعی ترس و نفرت گروهی از اسلام و مسلمین یا خصومت با آن‌ها و مسلمین که در نتیجه‌ی آن زندگی و رشد و پیشرفت مسلمانان تحت تاثیر رفتارهای تبعیض آمیز و آزاردهنده آن گروه با مشکل مواجه می‌شود. تصورات و برداشت‌های ویژه‌ای در مورد اسلام و مسلمانان ترویج می‌شود که در چهارچوب آن‌ها به مسلمانان به مثابه‌ی گروهی استثنایی و دارای گرایش به خرافات، جمود فکری، خشونت، ترور و در عین حال، سلطه‌گری نگرسته شده، اما سهم آن‌ها در رشد و پیشرفت تمدن بشری نادیده گرفته می‌شود. پدیده اسلام‌هراسی که اساسا در جهان غرب ریشه دوانیده و عمدتا در آنجا فرصت ظهور پیدا کرده، از عوامل مهم سوتفاهم و ناسازگاری مسلمانان با غیر مسلمانان بوده است. اسلام‌هراسی در سطح کلی تر، زمینه ساز نوعی شکاف، رویارویی و برخورد بین مسلمانان و غیر مسلمانان است. در دهه‌های اخیر، خیزش جریان‌های اسلام‌گرا و طرح نظریه‌هایی، چون «برخورد تمدن‌های اسلام و غرب» در گسترش مباحث مربوط به اسلام‌هراسی نقش موثری داشته‌اند. البته پدیده اسلام‌هراسی محدود به جهان اسلام نیست و امروزه نمودهای آن در سایر مناطق از جمله آسیا نیز قابل مشاهده است.

برخی گروه‌های فعال در جهان غرب اصولا گرایش‌های بیگانه‌هراسانه دارند و به طور کلی، از بابت رشد جمعیت ساکنان غیر بومی اروپا و آمریکا ابراز نگرانی می‌کنند. اما بطور خاص تر، جهت‌گیری‌های ضد اسلامی آن‌ها ملموس‌تر و آشکارتر است. چنین نگرانی‌هایی طی دهه‌های اخیر از دایره‌ی اروپا و آمریکا فراتر رفته است و در کشورهایی نظیر استرالیا و حتی چین و هند نیز جریان دارد. بیشتر نگرانی‌ها از احتمال قدرت یافتن گروه‌های اسلام‌گرا و گرایش‌های رادیکال آن‌ها ناشی می‌شود. اسلام‌گرایی سیاسی باعث شده است دولت‌ها نیز با حساسیت بیشتری فعالیت مسلمانان را زیر نظر بگیرند و در برابر فعالیت‌های آن‌ها اعمال محدودیت کنند. پدیده اسلام‌هراسی معمولا در اروپا از آمریکا پررنگ‌تر بوده، اما در سال‌های اخیر و بخصوص در پی حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر موجی از گرایش‌های اسلام‌ستیزانه در آمریکا رشد کرده است. این موضوع در کنار دخالت‌ها و تهاجمات نظامی آمریکا به برخی کشورهای اسلامی به نام جنگ با ترور بر دامنه‌ی بدبینی‌های متقابل افزوده است. (۲۰۰۷:۴۶، Nimer) چنین تعارض‌هایی از یکسو، ریشه‌ی فکری و عقیدتی دارد، چرا که اصولا نگاه بخش زیادی از مسلمانان به زندگی بیشتر سنتی است، در حالی که غربی‌ها عمدتا مدرن هستند. از سوی دیگر، موضوعاتی، چون اسرائیل، حاکمی از تعارض‌های عینی در میان مسلمانان و غربی‌هاست. این‌گونه ذهنیت‌ها بستر مناسبی برای رشد پدیده‌ی اسلام‌هراسی در جهان غرب است. امروزه اگر چه مسلمانان ساکن جهان غرب زندگی آرامی دارند،



یک جنبه از اسلام را به افکار عمومی اروپا و غرب عرضه کرده که در آن مسلمانان خود را برتر از دیگران می‌دانند؛ اسلام درصدد است بر سراسر جهان حکومت کند؛ قوانین اسلامی با حقوق بشر همخوانی ندارد؛ اسلام دینی خشونت طلب، عصبی و مولد اندیشه تروریسم است؛ مسلمانان افرادی بدبین، منزوی، جدایی طلب، گوشه گیر و بی اعتنا به تغییر و تحول هستند. هرچقدر که از زمان انجام حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر فاصله می‌گیریم نوع طراحی صحنه و متن فیلم‌ها با وضوح بیشتری مسلمانان را عامل حوادث معرفی می‌کنند. به نظر می‌رسد تأکید سینمای هالیوود برای پر رنگ نشان دادن مسلمانان براساس نظریات سیاستمداران آمریکا شکل گرفته است تا به این شکل آنان از مسئولیت خود برای پاسخگویی افکار عمومی بکاهند. همچنین این تحقیق نشان داد که سینمای هالیوود بعنوان وسیله‌ای برای توجیه حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه انتخاب شده است، چرا که حضور گسترده فیلم‌های آن نقش تبلیغاتی قابل توجهی می‌تواند برای اغنای افکار عمومی داشته باشد. همچنین سینمای هالیوود در تبلیغی که علیه جهان اسلام داشته است، با استفاده از شیوه گزینش گری ضمن برخورد با مسلمانان ساکن در آمریکا و اعمال محدودیت تردد آن‌ها سعی کرده است تا اسلام‌هراسی را در مردم نهادینه نماید. در مرحله بعد این سینما با استفاده از شیوه تبلیغاتی پافشاری سعی در تحمیل عقب ماندگی جهان اسلام در خود مسلمانان داشته است. مرحله بعدی تبلیغات در جهان اسلام پس از نفوذ در مردم غرب و مسلمانان ساکن در جهان غرب با استفاده از شیوه القای غیر مستقیم سعی در فهم این مسئله دارد که اگر منطقه خاورمیانه در تلاش است در مسیر دموکراسی قرار گیرد باید از حضور نظامی آمریکا در منطقه استقبال نماید.

کامل فردی، جنسی، معاشرتی، آزادی استفاده از مشروبات الکلی، آزادی‌های بی قید و بند زنان و ... از این دست‌اند. البته این نکته نیز باید گفته شود که غرب تا حدی آمادگی پذیرش اسلام معتدل را دارد؛ اسلامی که منافع سیاسی و اقتصادی اش را تضمین کند و تهدیدی برای آن نباشد.

نتیجه‌گیری:

پدیده اسلام‌هراسی که اساسا در جهان غرب ریشه دوانیده و عمدتا در آنجا فرصت ظهور پیدا کرده، از عوامل مهم سوتفاهم و ناسازگاری مسلمانان با غیر مسلمانان بوده است. پدیده اسلام‌هراسی معمولا در اروپا از آمریکا پررنگ‌تر بوده، اما در سال‌های اخیر و بخصوص در پی حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر موجی از گرایش‌های اسلام‌ستیزانه در آمریکا رشد کرده است. این موضوع در کنار دخالت‌ها و تهاجمات نظامی آمریکا به برخی کشورهای اسلامی به نام جنگ با ترور بر دامنه‌ی بدبینی‌های متقابل افزوده است. بنا به نظر منتقدان غربی بعد از یازده سپتامبر سیاست‌های آمریکا، این کشور را دوباره در وضعیت جنگ قرار داد و مهم‌ترین ابزار تبلیغات آمریکا یعنی هالیوود مسئولیت بزرگی را متقبل شد تا با بازنمایی داستان‌های خیالی، اسلام و مسلمانان را خطرناک جلوه دهد و از این طریق سهم خود را در جنگ نوین به انجام برساند. ایالات متحده آمریکا برای توجیه سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود از هالیوود و فیلم‌های تولید شده آن به عنوان مهم‌ترین سلاح رسانه‌ای و همزمان پیچیده‌ترین ابزار جنگ نرم استفاده کرد، چرا که سینما با ناخودآگاه جمعی مخاطبین ارتباط می‌گیرد و می‌تواند عقاید و رفتار آن‌ها را کنترل کرده و هدایت کند. سینمای هالیوود تصویری غیرواقعی از مسلمانان ارائه داده و برداشتی

عوامل شکل‌گیری اسلام‌هراسی:

الف. سرشاربودن تاریخ از دگرگیری‌های میان اسلام و غرب: می‌توان گفت که فتوحات اسلامی، مرزها و آفاق اسلام را در طول قرن‌ها درهم نوردید و حوادث ناشی از آن، مانند درهم شکستن کاروان‌های نظامی روم و انهدام مراکزشان در زیر گام‌های سربازان مسلمان، نخستین تجربه‌های دردناکی بود که غرب در رابطه اش با جهان اسلام، با آن رویا رو می‌شد. همین تجربه‌ها بود که تخم ترس از اسلام را در ذهنیت غربی کاشت و موجب پرورش گرایش بیمارانه‌ای در آن گردید که بر رابطه اش با جهان اسلام حاکم شد. ب. جهل نسبت به اسلام: در غرب، اطلاعاتی سطحی نسبت به اسلام وجود دارد که از منابعی نامطمئن و فاقد احاطه علمی به اسلام اخذ شده است. مواد درسی دانشگاهی در غرب، هنوز هم اطلاعات غلط و گمراه کننده‌ای از اسلام در خود دارد که در مکتب شرق شناسی ریشه دارد. آنان اسلام را از طریق مستشرقین می‌شناسند. یعنی غربیانی که در زمینه شرق و به طور خاص اسلام دست به پژوهش زده‌اند در حالی که خود تفکرات غربی دارند؛ و امروزه به درستی می‌دانیم که هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی انسان‌ها در تمدن‌های مختلف متفاوت است. معرفت‌شناسی یک انسان غربی با یک انسان شرقی یکی نیست. ج) تعارض منافع و اختلاف خاستگاه‌های ارزشی: بخش مهمی از این چالش، بر تعارض منافع میان اسلام و غرب استوار است. بسیاری از اندیشه‌های لیبرال دموکراسی با مبانی دینی و اسلامی ناسازگاری دارد. موضوعاتی نظیر آزادی‌های



سال سوم- شماره پنجم- بهار ۱۴۰۱



انجمن علمی دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز



دانشگاه شهید چمران اهواز